

خصوصی سازی، دمکراسی و عدالت اجتماعی

کمیسیون کارگری سازمان اتحاد فدائیان خلق

صفحه ۲۵

ایران

ویژه هشت مارس روز جهانی زن

زنان، دمکراسی و جمهوری

ملیحه فرهنگ

تبعیض علیه زنان

فریبا زندی

زنان سرپرست فانوار

ناهد جعفرپور

فشنونت پدیده ای اجتماعی تربیتی

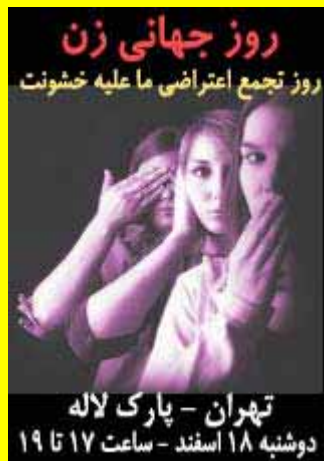
یا مسئله ای درون خانوادگی

مرضیه

طلب داد ز بیداد فطا است

محمد اعظمی

صفحات ۱۱ تا ۲۲



تهران - پارک لاله

دوشنبه ۱۸ اسفند - ساعت ۱۷ تا ۱۹

رویکردانی مردم از نمایش انتخاباتی رژیم

مجلس شورای اسلامی، میزان شرکت یا عدم شرکت مردم در آن بود. زیرا، تا جایی که به گزینش نمایندگان و تعیین ترکیب مجلس آتی برمی‌گردد، نتیجه آن، به طور عمده، از پیش از برگزاری انتخابات و در جریان تدارک آن، معلوم گشته بود. اما مردم، با تحریم رأی‌گیری روز اول اسفند، نشان دادند که نه تنها چنین انتخابات نمایشی بلکه تمامیت رژیم را که بانی و برگزار کننده آنست، قبول ندارند بقیه در صفحه ۲

آنچه که در روز جمعه اول اسفندماه به صورت کاملاً چشمگیری آشکار شد، رویکردانی گسترده مردم از چیزی بود که، تحت عنوان «انتخابات»، توسط رژیم جمهوری اسلامی برگزار گردید. در نمایشی که تمامی ترتیبات آن به وسیله خود رژیم چیده شده بود، اکثریت وسیع مردم، باری دیگر، به این رژیم «نه» گفتند.

مهمترین نتیجه مورد انتظار و یا نکته ابهام نهفته در انتخابات هفتمین دوره

در فراندم «نه» به جمهوری اسلامی، مردم پیروز شدند

گفتگو بر سر آینده نقش کلیدی یافته است

صفحه ۳

رضا اکرمی

چگونگی تدارک انتخابات مجلس هفتم

انتخابهای پیش از انتخابات

صفحه ۴

«نه!» بزرگ تشکل‌های دانشجویی به کلیت رژیم

صفحه ۷

همایون فرهادی

نتایج انتخابات و سیاست اتحادها

صفحه ۳۰

محمد اعظمی

«اتحاد جمهوری خواهان ایران»

گامی به سوی یک حزب جمهوری خواه

صفحه ۲۳

احمد آزاد

رویکردانی مردم از نمایش انتخاباتی رژیم

بقیه از صفحه ۱

مشاهدات عینی مردم و گزارشهای خبرنگاران خارجی، همه حکایت از آن دارند که غالب حوزه‌های اخذ رأی خالی و میزان مشارکت مردم بسیار پائین بود. تبلیغات و صحنه سازیهای «صدا و سیما»ی رژیم و، مضحکتر از آن، تمدید ساعات رأی‌گیری هم تأثیری در کشاندن مردم به پای صندوقها نداشت. با اینهمه، بلندگوهای تبلیغاتی حکومت مدعی شرکت ۶۰ درصد واجدین شرایط در این انتخابات شدند و وزارت کشور رژیم نیز، دو روز بعد از پایان رأی‌گیری، نسبت مشارکت را اندکی بیش از ۵۰ درصد (۵۷/۵۰ درصد) اعلام داشت. (ارقام رسمی میزان مشارکت در انتخابات مجلس پنجم ۷۱ درصد و برای مجلس ششم ۶۷ درصد اعلام شده بود) ولی بسیاری از صاحب‌نظران، با توجه به تعداد واقعی واجدین شرایط، نسبت مشارکت در این انتخابات را ۴۰ تا ۴۵ درصد برآورد می‌کنند. قدر مسلم اینست که بیش از نیمی از دارندگان حق رأی این انتخابات را تحریم کرده‌اند. در تهران، حتی بر پایه گزارشهای رسمی، کمتر از ۳۰ درصد حائزین شرایط به پای صندوقهای رأی رفته‌اند.

صرفنظر از میزان بالای آرای سفید و باطله، که در این انتخابات حدود ۱۵ درصد کل آرای ریخته شده برآورد می‌شود، اجبار قشرها و گروه‌هایی از مردم، به رغم نارضایتی و نفرت آنها از رژیم حاکم، برای شرکت در این نمایش انتخاباتی هم، باید در نظر گرفته شود. این اجبار، در شرایط موجود، از ملاحظات مذهبی («واجب شرعی» خواندن شرکت در رأی‌گیری) و سیاسی و اجتماعی (مثلاً مهر خوردن شناسنامه به منظور شرکت در کنکور و یا استخدام دولتی) برمی‌خیزد و به ویژه، در روستاها و شهرهای کوچک عمل می‌کند.

«رهبر» رژیم، طبق معمول، با وقاحت تمام، حضور «گسترده» مردم در این انتخابات را «حماسه اسلامی و ملی» خوانده و آن را «پیروزی» دیگری برای رژیم قلمداد کرد. اما تحریف آشکار واقعیتها از جانب سردمداران جمهوری اسلامی، شگردی شناخته شده است که اکنون، بیش از همیشه، درماندگی آنها و بن‌بست حکومتشان را برملا می‌سازد. واقعیت اینست که اکثریت مردم، با تحریم این انتخابات، فقدان مشروعیت رسمی و علنی کلیت رژیم اسلامی را، یکبار دیگر، نشان دادند.

خامنه‌ای و دارودسته آن، با حذف حریفان

و مهره‌چینی‌های پیش از انتخابات، می‌توانند تصاحب مجلس هفتم را «موفقیت» دیگری برای خود در مقابل رقبایان حکومتی بخوانند. اما مجلسی که به این ترتیب تعیین و تشکیل می‌شود، کمترین اعتباری در میان مردم ندارند. هرگاه رقابت‌های انتخاباتی دوره‌های پیشین در بین «خودی‌ها»، این توهم را در بین بخشی از اقشار در داخل و یا ناظران و رسانه‌های خارجی دامن می‌زد که، بالاخره، نوعی «دموکراسی» هم در ایران وجود دارد، این بار حذف و رد گسترده «خودی‌ها» نیز در جریان تدارک انتخابات، ماهیت اساساً ضد دموکراتیک مقوله انتخابات در چارچوب جمهوری اسلامی را کاملاً عیان ساخت. نمایشی که زیر عنوان «انتخابات» از چند ماه پیش شروع شده و در اول اسفند به انجام رسید. به روشنی نشان داد که آنچه توسط این رژیم به نام انتخابات برگزار می‌شود، هیچگونه سازگاری با خواست و اراده آزاد توده‌های وسیع مردم ایران ندارد.

عدم شرکت اکثریت مردم در این انتخابات نیز، متقابلاً، «موفقیتی» برای جناح اصلاح طلبان حکومتی، که نامزدهای انتخاباتی‌شان به وسیله شورای نگهبان وسیعاً قلع و قمع شدند، محسوب نمی‌شود. زیرا که معترضان این جناح به روند تدارک انتخابات نیز، نتوانستند حمایت قابل ملاحظه‌ای را نسبت به حرکت اعتراضی‌شان، از بین مردم جلب کنند و، اساساً، اقشار و گروه‌هایی که در انتخابات گذشته به این جناح رأی داده بودند، از مدتها پیش، امید و یا توهم خود را درباره آن از دست داده‌اند. وانگهی، چنان که دیدیم، بخشی از عناصر و جریان‌های این جناح، و در رأس آنها خود خاتمی، هم نهایتاً به برگزاری و شرکت در این انتخابات ضد دموکراتیک تن دادند.

فروریختن توهمات نسبت به اصلاح‌طلبان حکومتی و، همچنین، معرکه و مضحکه‌ای که در جریان تدارک انتخابات و تأیید «صلاحیت» داوطلبان، بر روی صحنه آمد، روند رویکردانی مردم از اینگونه نمایشها و تحریم انتخابات را، بیش از پیش، تأیید و تقویت نمود. مسلماً موضعگیری قاطع اکثریت بزرگ شخصیتها، جریان‌ها، احزاب و سازمانهای سیاسی اپوزیسیون، در داخل و خارج از کشور، هم در مورد تحریم انتخابات اول اسفند، در گسترش و تقویت رویکردانی مردم از این رویداد، موثر بوده است. لکن خطاست اگر تصور کنیم که عدم شرکت گسترده مردم در این انتخابات ناشی از تحریم آن به وسیله جریانهای سیاسی اپوزیسیون بوده است. همان طور که روند میزان مشارکت مردم در چند انتخابات گذشته و، به

ویژه، نسبت مشارکت بسیار پائین آنها در انتخابات «شوراهای اسلامی شهر و روستا»، در سال گذشته، به روشنی نشان می‌دهد، روند رویکردانی و تحریم گسترده انتخابات ساخته و پرداخته رژیم، از سالها پیش شروع شده و، رفته رفته، افزایش یافته است. از این نظر، موضع اقشار وسیعی از توده‌ها، نه عقب‌تر از مواضع سیاستهای اپوزیسیون دموکراتیک و ترقیخواه، بلکه حتی جلوتر از برخی جریان‌های سیاسی بوده و هست.

با آشکارتر شدن معنی و ماهیت ضد دموکراتیک انتخابات در شرایط حاکمیت جمهوری اسلامی و، همراه با آن، عیان شدن هرچه بیشتر فقدان مشروعیت این رژیم و مخالفت و انزجار روزافزون توده‌ها نسبت به آن، مسئله تلاش و مبارزه برای شکل‌گیری آلترناتیوی دموکراتیک و لائیک در برابر رژیم حاکم نیز اهمیت و ضرورتی بیشتر و مبرم‌تر می‌یابد.

برگزاری به هر ترتیب انتخابات و تشکیل مجلس فرمایشی، همان طور که اشاره شد (و همچنان که تجربه همه رژیمهای استبدادی و ضد مردمی هم نشان داده است) نه نقطه قوت رژیم بلکه نشانه بن‌بست و استیصال آنست. اکثریت مردم، با عدم حضورشان در پای صندوقهای رأی در اول اسفند، باری دیگر، اعلام کردند که حضور و حاکمیت این رژیم را برنمی‌تابند و خواستار نظام دیگری برای تأمین حقوق و خواستهای اساسی و تعیین سرنوشت آینده خود هستند. اما، چنان که می‌دانیم، از نفی و رد رژیم حاکم تا شکل‌گیری آلترناتیوی مبتنی بر اراده آزاد و خواستهای مردم، و برقراری آزادی و دموکراسی و تأمین عدالت، هنوز راهی دشوار در پیش است.

توده‌های مردم، از دانشجویان، روشنفکران، معلمان و زنان، تا کارگران و زحمتکشان، با پیشبرد مبارزات صنفی و سیاسی خود و با تلاش برای ایجاد تشکلهای مستقل‌شان، به رغم تحمل فشار و سرکوبگری‌های وحشیانه رژیم، این راه را پیگیرانه می‌پیمایند. جنبشهای اجتماعی جاری، نه تنها در مقابله با رژیم حاکم بلکه در شکل‌گیری آلترناتیو مطلوب مردم نیز نقش مهمی ایفا می‌کنند. در این میان، و از طریق ایجاد پیوندهای گسترده با مبارزات توده‌ها و با جنبشهای اجتماعی موجود، سازمانها و جریان‌های اپوزیسیون دموکراتیک و لائیک نیز می‌توانند و باید با همکاری بیشتر و متحد کردن صفوف خود، در جهت ایجاد آلترناتیو مورد نظر مردم تلاش و مبارزه کنند.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

در فراندم "نه" به جمهوری اسلامی مردم پیروز شدند . گفتگو بر سر آینده نقش کلیدی یافته است.

رضا اکرمی

پس از ماهها کشاکش در صفوف جناحهای حکومت و بحث و جدل بر سر تعیین ترکیب مجلس آینده ، سرانجام اول اسفند ماه ، انتخابات فرمایشی مجلس هفتم در جمهوری اسلامی برگزار گردید.

بنا به برآورد تخمینی سایت انتر نتی رویداد که منعکس کننده دیدگاههای حزب مشارکت می باشد و احتمالاً اطلاعات خود را از منابع خبری وزارت کشور می گیرد میزان " مشارکت " مردم در پای "صندوقهای رأی " بدین قرار ذکر شده است.

میزان شرکت بین ۴۵ تا ۴۷ درصد.

در تهران حدود ۲۰ درصد .

در شهرهای بزرگی چون اصفهان و تبریز کمتر از ۳۰ درصد.

آراء باطله ۱۵ درصد.

هر گاه از رأی خریدنها، تقلبات ، تهدیدات ، تطمیعها ، معذوریتهای اداری و شغلی ، بویژه در شهرهای کوچک بگذریم . مطابق برآورد فوق ، تنها ۳۰ درصد از حاضرین شرایط به کاندیدای مورد نظر خود رأی داده اند.

البته این واقعیت مانع خود فریبی علی خامنه ای رهبر رژیم اسلامی نشده است که طی پیامی سراسر تناقض آمیز از "حماسه اسلامی و ملی " یاد نکند و از اعوان و انصاری که این حماسه را بوجود آورده اند ، بویژه "رسانه ملی" تشکر ننماید . وی در پیام خود با ذکر این مطلب که "انتخابات اول اسفند در زیر بمباران تبلیغاتی دشمنان اهمیتی فراتر از انتخابات سالهای دفاع مقدس در زیر بمباران شهرها دارد" بلا فاصله لازم می بیند تا به نگرانی ایی پاسخ گوید که اساس مشروعیت چنین انتخاباتی را مورد تردید قرار داده است . در همانجا می گوید " انتخابات در محیطی کاملاً آزاد و به شیوه کاملاً سالم و قانونی انجام گرفت و نتیجه آن هر چه باشد در نهایت اعتبار است و قضاوت آمریکاییهای مستکبر و

یاوه گو در باب این انتخابات از نظر مردم و مسئولان کشور پیشیزی ارزش ندارد."

اما بر کسی پوشیده نیست که بیان همین نکته ، خود به تنهایی کفایت تا بتوان بر دشواری اثبات مشروعیت این انتخابات ، و در پرتو آن ، کل نظام تحت رهبری وی پی برد.

انتخابات هفتمین دوره مجلس البته صحنه آزمایش جناح موصوم به اصلاح طلب رژیم نیز بود. این جناح چنانکه انتظار می رفت نه توانست سیاست روشن و بسیج کننده ای در پیش بگیرد و نه از انشعاب در درون خویش پیشگیری کند.

تا جائیکه به میزان مشارکت مردم در انتخابات مربوط می شود به احتمال قوی اگر چهره های شناخته شده تر این جناح هم در لیست کاندیداتوری باقی می ماندند تغییری حاصل نمی شد ، چنانکه آراء ریخته شده به نام آنها از جمله مهدی کروبی نشان می دهد .

اما نکته مهم در این باره درسی است که آنها می توانستند و یا می توانند از این گذر بگیرند که چنانکه مصاحبه دو تن از مسئولین " حزب مشارکت ایران اسلامی " بعد از ظهر شنبه نشان می دهد . باز قرار است در مورد اینها نیز در بر همان پاشنه به چرخد.

به یاد داریم که پاشنه آشیل این جناح از حکومت اسلامی ، برای تمامی دوران پس از دوم خرداد و بویژه از فردای کسب اکثریت کرسی های مجلس ششم پیشبرد اهداف و شعارهای وعده داده شده به مردم در زمینه اصلاحات سیاسی ، برقراری حکومت قانون و تناقض آشکار این اهداف با قانونیست که تمام اختیارات را در ید و قدرت ولی فقیه قرار داده است که بر فراز هر قانونیست و حاکمیت آن مطلق است . اینان به اعتبار همین قانون و قدرت از صحنه رقابت جناحی نیز حذف شدند اما آقایان مصاحبه کننده باز هم دنبال معجزه از همین امامزاده اند و آقای علی شکوری راد معاون دبیر کل حزب مشارکت ضمن وعده مصاحبه غریب الوقوع آقای محمد رضا خاتمی دبیر کل ، که قرار است به زودی انجام شود ، خود خطوط اساسی سیاست آینده این جریان را با ذکر دو گزینه که می تواند در پیش رو باشد چنین بیان می دارد. "گزینه ظرفیت قانون اساسی برای پیشبرد و اعمال دموکراسی در کشور و یکی ظرفیت اصلاح قانون اساسی" به گفته وی " در حال حاضر گزینه مطلوب گزینه اول است ، بنا بر این باید بر ظرفیت های قانون اساسی امیدوار باشیم همچنانکه در زمان حیات حضرت امام (ره) رضایت مندی مردم ، احساس آزادی در جامعه و محترم بودن قانون اساسی در جامعه بر اساس همین قانون وجود داشت " و اگر گزینه جایگزین این امر در دستور قرار گیرد نتیجه آن مشخص نخواهد بود."

البته این انتخاب و گزینه نه امر جدیدیست و نه از سر تصادف . برای نیروئی که خود را به همان اندازه پاسدار و وامدار ارزشهای "مورد احترام امام " میدانند که جناح رقیب . و حتی در مواردی کاتولیک تر از پاپ ، بیان چنین مواضعی دور از انتظار نیست .

اما نکته گرهی از فردای این انتخابات ، مواضع آن دسته از احزاب و سازمانهای اپوزیسیون رژیم است که به نحوی از انحاء در کارزار بر تحول پس از دوم خرداد از ایفای نقشی فعال و مستقل باز ماندند. صحنه به شدت ضد دموکراتیک این انتخابات و پیش بینی رویگردانی کسترده مردم از صندوقهای رأی و لو در تاکتیک هم شده همسوئی کسترده ترین بخش اپوزیسیون رژیم را در عمل به وجود آورد . آیا چنین همسوئی ایی میتواند منشأ گفتگوهای ضرور، جهت دستیابی به مشی ای کمابیش همگون در مقابل حاکمیت و صفتبندیهای جدید درون آن و تقویت مبارزات آزادیخواهانه مردم گردد ؟ موضوعیست قابل تعمق و می بایست برای آن تلاش کرد.

اوضاع جهانی ، علیرغم تمام پیچیدگیها و بغرنجیهایش به گونه ایست که هر گاه مردم و اپوزیسیون رژیم با حرف مشخصی به صحنه بیایند به احتمال زیاد در راستای این تمایل جهت گیری خواهد کرد .

مردم ایران در کثرت میلیونی و در پای صندوقهای رأی ، حتی بر مبنای آمار رسمی ، بر مشروعیت مورد ادعای رژیم مهر پایان زدند . آنچه امروز می ماند نه بیان نفی گونه رژیمی است که به بیان برخی رسانه های بین المللی ، مردم در اول اسفند ماه به تشیع جنازه آن رفتند ، بلکه تدوین و توافق عمومی بر اهداف و شعارهاییست که می بایست به استقرار نظام جایگزین منجر گردد.

کمک های مالی رسیده:

هواداران سازمان در استرالیا ۲۵۰ یورو
هواداران سازمان در سوئیس ۵۰۰ فرانک سوئیس
هواداران سازمان در نروژ ۱۶۰۰ کرون نروژ
کمک مالی ناهید ۲۴۶ یورو

با کمک های مالی خود ،
ما را در انجا ،
وظایفمان یاری (سانید)

چگونگی تدارک انتخابات مجلس هفتم

انتخابهای پیش از انتخابات

دعوی شدید بین جناحهای حکومتی، در جریان تدارک انتخابات هفتمین دوره مجلس شورای اسلامی، در ۲۱ دی ماه شروع شد. روزی که «هیأت مرکزی نظارت» زیر کنترل شورای نگهبان، فهرست نامزدهای تأیید شده نمایندگی مجلس را اعلام کرد. بنا به این فهرست، «صلاحیت» نزدیک به ۳۳۰۰ نفر (و به قولی، حتی ۳۶۰۰ نفر) از داوطلبان، از جمله ۸۲ نفر از نمایندگان مجلس فعلی، رد شده بود.

اعتراض اصلاح طلبان حکومتی، در مجلس و دولت، نسبت به رد گسترده صلاحیت نامزدها، اما اوج تازه‌ای از دعوی قدیمی جناحهای عمده رژیم بر سر تصاحب کرسیهای مجلس بود که از ماهها و سالها پیش جریان داشته است. در واقع، جناح خامنه‌ای پس از شکست فضاحتبارش در انتخابات دوره ششم و سپردن اکثریت وسیع مجلس به جناح رقیب، بر آن شده بود که، ضمن تلاش همه جانبه برای «ناکار» کردن این مجلس، از تکرار این شکست، به هر ترتیب، جلوگیری کرده و مجلس هفتم را از آن خود کند. و بدین منظور هم، آن جناح، تمامی تمهیدات لازم را چیده بود.

گذشته از تهدیدات پنهان و آشکار علیه نمایندگان جریان اصلاح طلب حکومتی و علاوه بر پرونده سازی و یا تکمیل و رو کردن پرونده‌ها (که طرفین درگیری تعداد فراوانی از آنها را در اختیار دارند) در دستگاه قضائی، شورای نگهبان نیز سخت سرگرم تیز کردن تیغ «نظارت استصوابی» خود بود که در انتخابات پیشین نیز برائی خود را در قلع و قمع رقیبان و مخالفان نشان داده بود. از اوایل سال جاری، «دفتر نظارتی» شورای نگهبان در استانها فعال شده و، به رغم اعتراضات مودی دولت خاتمی نسبت به غیرقانونی بودن آنها، تشکیلات وسیعی را با بودجه‌ای سنگین، به وجود آورده بود. این «دفتر»، حتی پیش از آن که مراحل قانونی تدارک انتخابات مجلس هفتم آغاز شده و یا اصلاً کسی به عنوان نامزد نمایندگی ثبت نام کرده باشد، کار جمع‌آوری اطلاعات درباره افراد و جریانها را در شهرستانها شروع شده بودند. (ضمناً این تشکیلات هم عملاً به مجموعه دستگاههای اطلاعاتی موجود و موازی رژیم افزوده شده است).

حتی قبل از آن که نوبت به بررسی «صلاحیت» کاندیداها برسد، در مرحله دعوت از «معمدین» و تشکیل «هیأت اجرائی» در حوزه‌های انتخاباتی، «ثمره» کار اطلاعاتی دفتر نظارتی شورای نگهبان آشکار گردید: به گفته خود وزیر کشور، از میان ۲۹ هزار «معمدم» معرفی شده، نزدیک به ده هزار نفر «که خانواده شهدا و ایثارگران، چهره‌های فرهنگی و یا روحانیون محترم هم بودند»، از جانب هیأت‌های نظارت شورای نگهبان «رد صلاحیت» شدند. مقصود از این کار، طبعاً، آن بود که «هیأت‌های

اجرائی» هم (که زیر کنترل فرمانداران و استانداران هستند) از آدمهای مورد نظر شورای نگهبان تشکیل شود و همه مراحل و مقدمات برگزاری انتخابات، از ابتدا تا انتها، تحت نظارت و کنترل این «شورا» باشد. وزارت کشور دولت خاتمی هم طبق معمول، عقب نشینی کرده و نهایتاً، به خواسته شورای نگهبان در این باره تن داد.

رسیدگی به صلاحیت داوطلبان نمایندگی مجلس، طبق مقررات موجود، در وهله نخست در هیأت اجرائی و سپس در هیأت نظارت و، در نهایت (در صورت اعتراض به نظر هیأت نظارت) در خود شورای نگهبان انجام می‌شود. افرادی که به عنوان نامزد نمایندگی در این دوره از انتخابات مجلس ثبت نام کرده بودند بالغ بر ۸۱۴۵ نفر (و بنا به برخی گزارشها، حدود ۸۲۰۰ نفر) بودند. بر اساس آماري که روزنامه «یاس نو» ارائه کرده، تعداد داوطلبانی که صلاحیت‌شان توسط خود هیأت‌های اجرائی رد شده است، حدود ۹۰۰ نفر بوده است. بخشی از این عده، ظاهراً، به دلیل نداشتن شرایط قانونی اولیه انتخاب شوندگان (مثلاً سن یا سطح تحصیلات) رد شده‌اند، اما رد صلاحیت بخشی دیگر از آنها نیز بنا به ملاحظات «سیاسی»، «اطلاعاتی» و نظایر اینها بوده است. چنانکه مثلاً صلاحیت داوطلبان «ملی- مذهبی» و یا وابسته به «نهضت آزادی ایران» در شهرستانها به وسیله هیأت‌های اجرائی رد شد و در حوزه انتخابی تهران نیز صلاحیت‌شان یک بار رد و باری دیگر تأیید گردید. مسئله رد صلاحیت نامزدها توسط هیأت‌های اجرائی، که اعتراضاتی را هم در مطبوعات وابسته به اصلاح‌طلبان حکومتی به دنبال داشت، موجب بروز اختلاف نظر درون دولت خاتمی و به ویژه بین وزارت اطلاعات و وزارت کشور شد.

وزارت اطلاعات رژیم یکی از مراجع «قانونی» چهارگانه «استعلام» و یا کسب اطلاع از وضعیت و سوابق داوطلبان است (سه مرجع دیگر عبارتند از دستگاه قضائی، نیروهای انتظامی و ثبت احوال). پاسخهای وزارت اطلاعات به استعلامهای هیأت‌های اجرائی، چنان که برخی از روزنامه‌های داخل نوشتند، یکی از دلایل اصلی رد صلاحیت تعداد زیادی از نامزدها به وسیله این «هیأتها» بود و ضمناً، از تشکیل پرونده «امنیتی» برای تعدادی از نمایندگان مجلس کنونی نیز خبر می‌داد. وزیر اطلاعات، در مصاحبه‌ای مطبوعاتی در ۱۳ دی، با اعلام اینکه «در صورت تشخیص این امر که شخصی هوادار و یا عضو این گروه‌ها(ی غیرقانونی و برانداز) است از ورود او به مجلس جلوگیری می‌شود. بعد از تشکیل مجلس هم شخص مصونیت ندارد و اگر مشخص شود نماینده‌ای عضو گروهی برانداز است قانون این حق را به وزارت اطلاعات می‌دهد که بعد از نمایندگی فرد

را دستگیر کند»، گفت: «وزارت اطلاعات تعدادی از نمایندگان فعلی را به دلیل امنیتی و تعداد کمی نیز که به یک درصد هم نمی‌رسد اعلام سابقه کرده است» و افزود: «درباره کمتر از ۳۰ نفر از نمایندگان فعلی، اعلام سابقه و وضعیت کرده‌ایم»، هواداران آیت‌الله منتظری هم از جمله کسانی هستند که مشمول این پرونده سازی وزارت اطلاعات واقع شده‌اند. سخنگوی دولت در ۱۵ دی ماه، با اشاره به اینکه وزارت اطلاعات، مفلدین و مروجین منتظری را به چند دسته تقسیم کرده است، اعلام کرد که «با مروجین سیاسی آیت‌الله منتظری طبق نظر شورای عالی امنیت ملی برخورد می‌شود و صلاحیت برخی از نمایندگان با استناد به این امر مورد بررسی قرار گرفته است». لکن بحث و صحبت‌های درونی مربوط به رد صلاحیت حدود ۹۰۰ تن از داوطلبان توسط هیأت‌های اجرائی هنوز به جایی نرسیده بود که موج بسیار سنگینتر حذف داوطلبان از جانب هیأت‌های نظارت از راه رسید و دعوی میان دستجات حکومتی را اوج تازه‌ای بخشید.

از بین ۷۲۲۸ نفر نامزد نمایندگی که از طرف هیأت‌های اجرائی به هیأت‌های نظارت شورای نگهبان معرفی شده بود، طبق فهرست «یاس نو»، صلاحیت ۳۲۹۳ نفر، یعنی حدود ۴۵ درصد، به وسیله نهادهای وابسته به شورای نگهبان رد شد. هرچند که این شیوه اساساً ضد دموکراتیک تقریباً در تمامی انتخابات دوران حاکمیت جمهوری اسلامی، مورد عمل و رایج بوده است، اما «تصفیه» انجام شده در این دوره از انتخابات مجلس هم رکوردی در کارنامه سیاه رژیم محسوب می‌شود. در انتخابات مجلس پنجم، صلاحیت بیش از ۲۱۰۰ نفر از میان حدود ۵۳۶۰ نامزد ثبت نام کرده، و در انتخابات مجلس ششم، صلاحیت حدود ۷۵۰ نفر از مجموع ۶۸۵۰ داوطلب نمایندگی رد شده بود. باید خاطر نشان کرد که این «تصفیه»‌های وسیع نیز، اساساً و عمدتاً، متوجه «خودی»‌هاست، وگرنه «غیر خودی»‌ها که در قاموس انتخابات این رژیم محلی از اعراب ندارد.

تحصن نمایندگان

اعلام رد صلاحیت گسترده کاندیداها، و از جمله حدود ۸۰ نفر از نمایندگان مجلس، اعتراض شدید عناصر و مقامات و تشکلهای جناح اصلاح طلب حکومتی در مجلس و دولت را برانگیخت. به طوری که روزنامه «شرق» (۲۲ دی) نقل می‌کند، ابتدا صلاحیت ۱۸۰ نفر از نمایندگان وابسته به این جناح (از مجموع ۲۰۳ نماینده طرفدار خاتمی در مجلس) به وسیله هیأت‌های نظارت رد شده بود، اما در پی «رایزنی»‌ها، این تعداد به ۱۳۵ نفر کاهش می‌یابد و سپس در پی «اعتراض شدید آقایان خاتمی و کروی به مقامات عالی نظام»، تعداد آنها، در آخرین ساعات مهلت رسیدگی در هیأت مرکزی

رسید که به حریفان قلدر خود ایراد می‌گرفتند که اگر مدعی «ذوب در ولایت فقیه» هستید، چرا «رهنمودهای» ولی فقیه را نادیده می‌گیرید!

اما عمده نگاه‌ها، از همان ابتدا، به «بالا» و «چانه‌زنی در بالا» بود، اگرچه ناتوانی معترضان در بسیج حمایت وسیع در داخل هم، توان محدود چانه‌زنی آنها در این زمینه را هم محدودتر می‌کرد. به دنبال مراجعات و مذاکرات مکرر خاتمی، کروی و دیگران با مقام رهبری، خامنه‌ای در دیدار با اعضای شورای نگهبان، ضمن تأکید مجدد بر وظیفه این «شورا» در مورد «احراز صلاحیت» داوطلبان نمایندگی، گفت که چون «احراز یقینی ممکن نیست، در این مسئله احراز عرفی و عقلانی کافی است که این احراز نیز از قرائن و شواهد به دست می‌آید». او درباره بررسی صلاحیت داوطلبانی که اکنون نماینده مجلس هستند نیز اظهار داشت: «در مورد این افراد اگر صلاحیت آنان در دوره قبل مورد تأیید قرار گرفته است باید اصل بر صحت گذاشته شود مگر آن که خلاف آن ثابت گردد».

وزارت کشور، بر مبنای این صحبتها، اسامی ۶۳۰ نفر از داوطلبانی را که در مجلس ششم و یا مجالس قبلی مورد تأیید شورای نگهبان قرار گرفته بودند، در اختیار دبیر این «شورا» نهاده و خواستار رسیدگی و اعلام صلاحیت آنها شد. در میان این فهرست خاص هم حدود ۳۹۰ نفر بودند که مراجع مربوطه هیچ‌گونه سابقه‌ای راجع به آنها اعلام نکرده بودند و بنابراین، مطابق اصل «استحصاف»، صلاحیت‌شان باید مورد تأیید می‌بود. ولی چنان که خود وزیر کشور اعتراف کرد «متأسفانه شورای نگهبان به هیچ نحو این نظر مقام معظم رهبری را مورد توجه قرار نداد و طبق رویه خودش و روالی که داشتند عمل کرد».

نمایندگان مجلس در تلاشی مجدد برای تبدیل «فرمایشات» رهبری به مواد قانونی، طرحی سه فوریتی در ۵ بهمن ارائه کردند که طبق آن باید اولاً تشخیص شرایط انتخاب شونده‌گان مندرج در قانون انتخابات (التزام به اسلام، قانون اساسی، ولایت فقیه، حسن شهرت و ...) توسط «هیأت معتمدین» صورت بگیرد، و ثانیاً صلاحیت کلیه کسانی که در ادوار گذشته داوطلب نمایندگی بوده و تأیید شده‌اند، تأیید شده تلقی گردد. ارائه چنین طرحی شتابزده، که بسیار تبعیض‌آمیز هم بود، نشانه دیگری از درماندگی اکثریت مجلس بود. تصویب آن هم گریزی از کار آنان نگشود و، چنان که انتظار می‌رفت، از جانب شورای نگهبان به دلیل «مغایرت با شرع و قانون اساسی» وتو شد.

در پی تشکیل جلسه دیگری از «سران قوا» در حضور خامنه‌ای، خاتمی و کروی نامه‌ای به رهبر نوشته و پیشنهاد کردند که رسیدگی مجدد به صلاحیت داوطلبان تأیید نشده، بر مبنای پاسخها و «نظر کارشناسی» وزارت اطلاعات انجام پذیرد. خامنه‌ای، ظاهراً، با این پیشنهاد موافقت کرده و از دبیر شورای نگهبان می‌خواهد که «نظر روسای قوای مجریه و مقننه را تأمین» کند. در اجرای همین پیشنهاد، وزارت

رأی‌شان پاره می‌شود. کجا اگر همه حذف بشوند چه کسی قبول می‌شود و ...». رئیس مجلس در پایان سخنرانی خود، ضمن تذکر به نمایندگان متحصن که گفته بودند «مذاکرات و چنین و چنان به نتیجه‌ای نرسیده است»، اظهار داشت: «نخیر، مذاکرات خیلی نتایج داشته. همین مجلس شمره مذاکرات است عزیز!» (اشاره به مراجعه کروی و نبوی و دیگران به رهبر در فروردین ۷۹ و دخالت خامنه‌ای در مورد اعلام نتایج انتخابات تهران توسط شورای نگهبان پس از دو ماه معطلی و سرگردانی) و نتیجه‌گیری کرد که «از شورای محترم نگهبان انتظار داریم آنها را که سند دارد، ما هم جزو مدافعین می‌شویم، آنها را که سند ندارد، برگرداند و رقابت جدی شروع بشود ... انشاءالله که شورای نگهبان حل می‌کند، اگر حل نکرد ما به رهبری مراجعه می‌کنیم».

رئیس جمهوری نیز که در همان جلسه مجلس (برای تقدیم لایحه برنامه چهارم) حضور یافته بود، در نشست غیرعلنی با نمایندگان مجلس به بحث و بررسی مسئله رد صلاحیتها و اعتراضات نمایندگان پرداخت. او نیز با انتقاد از این که «اقدامات صورت گرفته در مورد رد صلاحیتها منطبق با قانون نبوده» و اعلام اینکه «باید همه رد صلاحیتها بر اساس مدارک و مستندات قانونی باشد»، قول داد که «دولت از همه ظرفیتهای قانونی خود استفاده و برای احیای حقوق از دست رفته همه داوطلبان تلاش خواهد کرد». خاتمی با اشاره به ادامه تلاشهای خود و کروی طی روزهای آینده، از نمایندگان معترض خواست به تحصنشان پایان دهند.

هرچند که تحصن نمایندگان معترض در روزهای بعد هم ادامه یافت و حتی ۲۰ تا ۳۰ تن دیگر از نمایندگان هم به آنها پیوستند، ولی این حرکت، همانطور که قابل پیش‌بینی بود، نتوانست واکنش وسیعی در جامعه، و حتی در سطح تهران ایجاد کند. مراسم و سخنرانی‌هایی در اینجا و آنجا برگزار شد، چند صد تن از چهره‌های سیاسی، فرهنگی یا دانشگاهی، غالباً وابسته به جریانات دوم خردادی، اعلامیه‌هایی در حمایت از متحصنان منتشر کردند. تهدید به استعفا جمعی معترضان مطرح شد و ... لکن اینها نتوانستند پشتیبانی پایگاه اجتماعی خود اصلاح‌طلبان حکومتی و یا تشکلهای موجود دانشجویی را نسبت به این حرکت جلب نمایند. تکرار بیانیه‌های تناقض‌بار نمایندگان متحصن نیز کارساز نشد. بیانیه‌هایی که از یکسو همراه با مدح و ستایش بسیار خمینی بود که، در واقع، خشت اول این بنای کج و معوج (از اصل ولایت مطلقه فقیه گرفته تا شورای نگهبان و نظارت استصوابی) را همو گذاشته است، و از سوی دیگر، برای حقوق از دست رفته مردم و نادیده گرفتن حقوق شهروندان مرثیه خوانی می‌کرد. حقوقی که طی ۲۵ سال گذشته بطور مستمر نقش گردیده و اگر خود اصلاح طلبان حکومتی هم در پایمال کردن آنها همدست نبوده‌اند، برای جلوگیری از آن نیز کاری انجام نداده‌اند. تناقض‌گوئی‌های اینان در این باره به جایی

نظارت، به ۸۵ نفر تقلیل پیدا می‌کند. همه اینان نیز، بجز دو یا سه نفر، مربوط به جناح اکثریت مجلس، یعنی جبهه مشارکت ایران اسلامی و دیگر احزاب و سازمانهای «دوم خردادی» هستند و دو نایب رئیس و شش عضو هیأت رئیسه مجلس فعلی هم از جمله کسانی‌اند که صلاحیت‌شان رد شده است.

بیش از ۸۰ تن از نمایندگان، از روز یکشنبه ۲۱ دی، تحصن نامحدود خود را در مجلس آغاز کردند. در بیانیه‌ای که در همان روز انتشار یافت، نمایندگان متحصن ضمن اعلام اینکه «ما نظارتی را که منجر به حذف اراده و حق حاکمه ملت گردد و نظام را با بحران مشروعیت رو به رو سازد و منافع و امنیت ملی را با خطر مواجه بسازد و بالاخره اساس انتخابات را مخدوش نماید، غیرقانونی دانسته و نتیجه آن را نا موجه و غیر معقول می‌دانیم»، به «رفتارهای غیرقانونی هیأت مرکزی شورای نگهبان» اعتراض کرده و این موضعگیری را هم در راستای دفاع از حقوق شهروندی و حق قانونی انتخاب آزاد، قلمداد کردند. در پی حرکت اعتراضی نمایندگان، چهارتن از معاونان خاتمی و ۱۲ نفر از اعضای دولت و همچنین ۲۷ نفر از استانداران هم، با اعتراض به «برخوردهای غیرقانونی و یکسویه هیأت‌های نظارت که عملاً به حذف بخش قابل توجهی از جریانهای وفادار به انقلاب اسلامی و نظام از عرصه انتخابات منجر خواهد شد»، از رئیس دولت و رهبر رژیم خواستار اقدام عاجل و دخالت برای «برگرداندن روال انتخابات به مسیر صواب و طریق قانونی» شدند و اعلام کردند که «در صورت عدم حصول نتیجه ظرف مدت یک هفته» و «در شرایطی که امکان تأمین سلامت و آزادی انتخابات و حقوق اساسی شهروندان فراهم نباشد» از مسئولیت خود کناره‌گیری می‌کنند.

رئیس مجلس در سخنرانی پیش از دستور خود در جلسه علنی ۲۴ دی، ضمن دفاع از امر نظارت و حذف «بر اساس سند و مدرک»، در انتقاد از عملکرد هیأت‌های نظارت، ارقامی را از گزارش وزارت کشور به رئیس جمهوری درباره رد صلاحیتها، ارائه کرد. به گفته وی، ۱۳۷۰ نفر از مجموع ۳۶۰۰ نفری که «رد صلاحیت» شده‌اند کسانی هستند که «عدم احراز صلاحیت» شده‌اند و نه «احراز عدم صلاحیت». یعنی که هیأت‌های نظارت آنها را نمی‌شناخته‌اند و یا فرصتی برای شناسائی و یا رسیدگی به سوابق آنها نداشته‌اند و بنابراین آنها را «فله‌ای» رد کرده‌اند! ۱۵۸۸ نفر از حذف شدگان هم افرادی هستند که مراجع چهارگانه چیزی درباره آنها ننوشته‌اند و بنابراین قانوناً «مدرکی» هم برای رد آنها وجود نداشته است. طبق اظهارات کروی، دلیل رد صلاحیت ۱۲۲۴ نفر از آنان را نیز «عدم التزام عملی به اسلام» و «عدم وفاداری به قانون اساسی»، اعلام داشته‌اند ... وی همچنین با اشاره به اینکه «هیأت‌های نظارت طوری برای یک مجلس خاص مهره‌چینی کرده‌اند»، گفت: «در این رد کردنها قشنگ نشستند برنامه ریزی و جدول بندی کردند. کجا اگر دو نفر اصلاح طلب باشند

دستگاه‌ها از یکدیگر» شد. در پی این رویدادها و موضعگیری‌ها، انشقاق در «جبهه دوم خرداد» که از چندی پیش بروز کرده بود، آشکارتر و شدیدتر شد. این ائتلاف که عمدتاً حول محور انتخابات مجلس ششم شکل گرفته بود، در جریان تدارک انتخابات مجلس بعدی برهم خورده و «جبهه دوم خرداد» دو شقه شد. در حالی که «جبهه مشارکت» و «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» و چند جریان دیگر اعلام کردند که در اعتراض به روند برگزاری انتخابات و رد گسترده صلاحیتها، در این انتخابات شرکت نمی‌کنند، «مجمع روحانیون مبارز»، «کارگزاران سازندگی»، «خانه کارگر» و «حزب همبستگی»، آمادگی خود را برای مشارکت در این انتخابات و ارائه لیست کاندیدها، اعلام داشته و ائتلاف جدیدی زیر عنوان «ائتلاف برای ایران» هم بدین منظور ایجاد کردند.

پس از تصفیه‌ها، حذفها و گزینشها که در جریان تدارک انتخابات هفتمین دوره مجلس اسلامی صورت گرفت، نهایتاً حدود ۵ هزار نفر کاندیدای تأیید شده برای شرکت در «رقابت‌های» انتخاباتی باقی مانده است که از این تعداد نیز، در آخرین روزهای پیش از رأی گیری، بیش از ۶۰۰ نفر انصراف خود را از نامزدی اعلام کرده‌اند. انتخابات روز اول اسفند برای تعیین صاحبان ۲۸۹ کرسی مجلس (بدون حوزه بم) برگزار می‌شود.

بدون یک روز تأخیر، در اول اسفند برگزار خواهد شد. اعلام داشت: «کسی نمی‌تواند به علت مخالفت با یک روش یا یک پدیده، وظایف قانونی خود را انجام ندهد و شانه خالی کردن از مسئولیت به شکل استعفا یا به هر شکل دیگر، خلاف قانون و هم حرام شرعی است» و افزود: «و در این ماجرا، کسانی هم هستند که با زیاده خواهی و گردن کلفتی می‌خواهند کار خود را به پیش ببرند. این افراد و گروه‌ها، فشارهای زیادی بر رئیس جمهور، رئیس مجلس و شورای نگهبان وارد آوردند اما روسای محترم دو قوه و شورای نگهبان در برابر گروه‌های فشار و زیاده‌خواه ایستادگی کردند که جای تشکر دارد». فردای آن روز، پایان تحصن ۲۶ روزه نمایندگان معترض، رسماً از جانب محمد رضا خاتمی، نایب رئیس مجلس، اعلام و، در عین حال، بر تداوم استعفا آنها هم تأکید گردید. دو روز پس از آن، خاتمی و کروبی با ارسال نامه‌ی مشترکی به رهبر رژیم، ضمن تکرار انتقادات خویش نسبت به شورای نگهبان، و «سپاس فراوان از اهتمام دلسوزانه» وی، اعلام کردند که انتخابات در روز اول اسفند توسط وزارت کشور و همه همکاران دولت در سراسر کشور برگزار خواهد شد. خامنه‌ای هم، در پاسخ خود به این نامه، ضمن تشکر متقابل، همه مسئولان را به «وحدت و همدلی» و «برگزاری پرشور انتخابات» فراخوانده و خواستار «نادیده گرفتن برخی گلاویه‌های

اطلاعات فهرستی ۳۶۰ نفر به شورای نگهبان می‌فرستد. اما شورای نگهبان صلاحیت فقط حدود ۴۰ نفر از این فهرست را تأیید و بقیه را رد می‌کند و، علاوه بر آن، صلاحیت چندصدتن از داوطلبان گمنام را (که قبلاً به صورت فله‌ای رد شده بودند) تأیید و اعلام می‌کند.

با پایان یافتن مهلت رسیدگی نهائی و اعلام لیست کاندیداهای تأیید شده در ۱۰ بهمن، و ناکامی همه تلاشهای جناح خاتم در مقابله با دار و دسته‌ی خامنه‌ای در این زمینه و، به ویژه، اخذ تأیید صلاحیت نمایندگان رد شده، حدود ۱۲۵ نفر از نمایندگان، با صدور بیانیه‌ای، استعفاي دسته‌جمعی خود را اعلام داشتند. این استعفا نیز، چنانکه پیداست، در وضعیتی بسیار حقارت‌بار و در حالتی که نمایندگان معترض نه توانسته بودند امتیازی از «بالا» بگیرند و نه حمایتی را از «پائین» جلب نمایند، اعلام گردید. در چنین شرایطی، تداوم و حتی تشدید تهاجم جناح مقابل نیز قابل پیش‌بینی بود، به طوری که طرح انواع اتهامات علیه نمایندگان معترض و همفکرانشان، و تهدید آنها به بازداشت و محاکمه به دلیل «اخلال» در کار مجلس و در برگزاری انتخابات نیز، در این ایام، رواج بیشتری یافته است.

خامنه‌ای، طی یک سخنرانی به مناسبت «چهل درگذشت قربانیان زلزله بم» در ۱۵ بهمن، با تأکید بر این که «انتخابات مجلس حتی

انتخابات مجلس و موضع ما

انتخابات مجلس هفتم قرار است تا چند هفته دیگر برگزار شود. حکومتیان از محافظه کاران تا اصلاح طلبان با فراخواندن وسیع مردم به پای صندوق های رای، در نظر دارند مشروعیت نداشته خویش را در چشم جهانیان به نمایش بگذارند. در صفوف اپوزیسیون دمکرات و جمهوری خواه، بالعکس در اکثریت قاطع، عدم مشارکت در انتخابات و خالی گذاشتن صندوق ها از آراء، بیش از هر زمان دیگری مقبولیت پیدا کرده است. اینان در تلاش اند که صفوف خویش را برای تشویق مردم به تحریم انتخابات فشرده تر کنند.

در جمهوری اسلامی انتخابات از معنای واقعی اش تهی است. مردم هیچگاه حق اعمال اراده آزاد از طریق صندوق های رای را نداشته اند. بی حق اند. اما این بی حقی برای برگزیدن نمایندگان واقعی شان امر تازه ای نیست. آنچه که تازه است محدود کردن و بازهم محدود کردن دایره داوطلبانی است که بارها و بارها از صافی شورای نگهبان گذاشته اند. این محدودیت در شرایطی است که مردم تجربه انتخابات مجلس ششم را پشت سر دارند. آن بار مردم اکثریت مجلس را به اصلاح طلبان سپردند. ساختار حکومت اما، تصویب قوانین و اجرای آنها را با سد شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت مواجه می نمود. حتی بفرض گذشتن از این سدها، باز مجلس تیغ حکم حکومتی ولایت

نتیجه اش در سست کردن پایه رژیم موثر نبوده است.

ما احزاب و سازمانهای امضاء کننده این بیانیه، همگان را فرا می خوانیم که با عدم مشارکت در انتخابات، با نرفتن به پای صندوق های رای، امکان مانور از جمهوری اسلامی که راه هر تحولی بسوی دمکراسی را سد کرده است، ببندند. ما بر این باوریم که امروز حتی آراء سفید می تواند در خدمت تحکیم موقعیت رژیم قرار گیرد. انتخابات بدون تغییر ساختار و قانون اساسی جمهوری اسلامی رهگشا نیست. رفتارندوم برای تعیین نوع حکومت در یک انتخابات آزاد که در آن آزادی احزاب و سازمانهای سیاسی، آزادی بیان و مطبوعات تامین باشد و همه شهروندان با حقوق برابر بتوانند در آن مشارکت نمایند، یکی از راه های برون رفت از بحرانی است که جمهوری اسلامی کشور ما را در آن گرفتار کرده است. این امر با فلسفه وجودی جمهوری اسلامی در تضاد است.

حزب دموکرات کردستان ایران،
سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران،
سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)
سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
شورای موقت سوسیالیست های چپ ایران
کومه له - سازمان انقلابی زحمتکشان
کردستان ایران
سازمان های جبهه ملی ایران (برون مرز)
۱۲ بهمن ۱۳۸۲

« نه! » بزرگ شکل های دانشجویی به کلیت رژیم

همایون فرهادی

مصوبات مجلس را لغو یا قوانین را به میل و سلیقه شخصی و جناحی خود تفسیر یا رد کنند. این نهادها بنا بر ماهیت خود بر آن هستند که نگذارند اراده مردم در انتخاب نمایندگان خود و اراده نمایندگان در تصمیم گیری های اساسی، نظیر تغییرات در ساختار قدرت تحقق یابد.... و حال روی سخنمان با اصلاح طلبان است:

اگر شما حاکمی جز مردم بر خود نمی شناسید، به اعتبار چه کسی در مسائل بیرونی و درونی حاکمیت بالاخص مسایل مربوط به مجلس و دولت، آن ها را برای ملت روشن و شفاف ساختید؟ مگر سوگند یاد نکرده بودید که پاسدار حق ملت باشید؟ آیا تا به حال اندیشیده اید که تاوان فرصت سوزی شما را چه کسانی پرداخت کرده و می کنند و خواهند کرد؟ آیا فکر نمی کنید اندکی دیر به خود آمده اید؟ آقای خاتمی! آیا ننگی بزرگ تر از این وجود دارد که در زمان ریاست جمهوری شما، دولت به برگزاری انتخاباتی فرمایشی و یا به بیان روشن تر انتصاباتی ننگین تن می دهد؟ و اینک در پیشگاه بلندمرتبه ملت ایران و دانشجویان فرهیخته و آزاداندیش ایرانی، اعلام می داریم که در انتخابات اول اسفند ۱۳۸۲ شرکت نخواهیم کرد و از ملت آگاه ایران نیز دعوت می کنیم که در این انتخابات فرمایشی شرکت ننمایند و بدینوسیله مخالفت خودشان را با حذف جمهوریت که از اصلی ترین ارکان نظام است اعلام کنند.

انجمن توسعه اسلامی دانشجویان دانشگاه یزد

مشکلات اساسی و بنیادین قانون اساسی ایران که نسبت به اراده ملت بی اعتنا می باشد و رای و نظر اکثریت را با اراده نهادها و اشخاص فراقانونی محدود و مقید مینماید باید به خواست مردم و طی یک فراندوم برطرف گردد مردم ایران با شرکت در انتخابات خرداد ۷۶ و آغاز جنبش اصلاح طلبی به گونه ای اعتراض خود را نسبت به عملکرد نادرست اقتدارگرایان در دو دهه گذشته اعلام کردند. اما متأسفانه به دلایل مختلفی این جنبش نیز از مسیر خود منحرف شد. عدم درک واقعیت های موجود جامعه توسط اصلاح طلبان در کنار فرصت سوزی های بسیار در نتیجه عدم استفاده از پتانسیل مردمی در شرایط حساس و حتی بی توجهی به خواسته های مردم هزینه های بسیاری برای اصلاح طلبان به همراه داشت که نمونه آن از دست رفتن پشتوانه مردمی بود. در کنار این مسائل اشتباهات فاحش دیگر اصلاح طلبان در مباحثات با جریانهای مقابل اصلاحات و تحمل

حتی قادر به دست آوردن دل دوستداران قبلی خود هم نیستند و رهبر نظام و نیروهای طرفدارش نیز که تکلیفشان از خیلی وقت پیش روشن بود. جماعتی آبروباخته و معرف عام و خاص. تبری از نظام و خود را به کوچه علی چپ زدن درمیان طرفداران حکومت ابعاد گسترده ای گرفته است. بحران موجودیت رژیم را حتی خود حکومتی ها هم پنهان نمی کنند. یک سو مردم اند و سوی دیگر حکومتیان. اگر تا دیروز هر یک برای خود راه می پیمودند اما امروز تصادم میان این دو گروه هر لحظه قابل پیش بینی است.

در این میان انتخابات مجلس هفتم که تنها میدان رقابتی میان نمایندگان جناح های حکومتی بود از هیچ گونه حساسیتی در جامعه برخوردار نشد و چانه زنی ها تنها برای کسب کرسی های مجلس میان آنها ادامه یافت. نتیجه این معاملات برادرانه به حکم سه طلاقه رهبر انجامید و بسیاری از سرشناسان اصلاح طلبان از فیلتر شورای نگهبان نگذشته و کاندیداتوری شان تایید نگردید.

مخالفت علنی با موجودیت رژیم دیگر امر روزمره ای شده است که به همه جا سرایت نموده و امروز خواست برگزاری انتخابات آزاد و فراندوم برای نه! بزرگ به این رژیم در تمامی بیانیه ها و موضع گیری ها به سرفصلی برای یک اقدام عمومی تبدیل شده است. در این رابطه هر نیرویی نیز که بخواهد این تروخسک را نشناسد و بازهم به این جناح و به آن دسته از نیروهای حاکمیت چشمکی بزند رسوای عام و خاص می شود. نگاهی به بخش هایی از بیانیه های منتشر شده از سوی تشکل های دانشجویی در دو هفته اخیر، عنصر جدایی هرچه مشخص تر از جناح های حکومتی و طرح آلترناتیو هایی برای برچیدن بساط کل رژیم را برجسته تر کرده است. به بخش هایی از این اطلاعیه ها نگاه می کنیم:

انجمن اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی تبریز
، شایعه هر گونه اعلام حمایت خود را از کاندیدا های نمایندگی مجلس شورای اسلامی را به شدت تکذیب نموده و مواکدا بر عدم شرکت تشکیلاتی خود در انتخابات مجلس تاکید می کند.

شورای عمومی انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه صنعتی اصفهان
امروز ما معتقدیم که سرنوشت نامزدها و مجلس به دست مردم تعیین نمی شود و این نهادهای انتصابی هستند که به خود این حق را می دهند و می توانند هر گاه اراده کنند

رژیم جمهوری اسلامی در طول دوده حیات خود چندین بار بحران موجودیت خود را با استفاده از موقعیت های پیش آمده و با تکیه بر فریب بخشی از مردم که در درجه اول با باورهای مذهبی خود نسبت به این رژیم مذهبی و سپس به خاطر تامین مالی از سوی نهادهای مافیایی آن، پشتیبانان آن بوده اند را از سرگذرانده است. نیروهای سرکوبگر نظامی رژیم همراه با بسیج این بخش از مردم ناآگاه اما وابسته به آن هرگاه که مخالفتی در سطح جامعه بروز می نمود با توسل به سرکوب و وحشیانه و ایجاد جو رعب و وحشت به قتل عام مخالفین رژیم در زندان ها پرداخته و با جو بگیروبند سایه وحشتی را ایجاد کرده و درپناه آن ادامه حکومتشان را میسر می نمودند. با وارد شدن به دوره بن بست قطعی ادامه حکومت و افزایش جو نارضایتی عمومی در اواسط دهه ۷۰ بخشی از نیروهای حاکمیت تلاش نمود که موجودیت حکومت را با شیوه ای دیگر تداوم دهد و با طرح شعارهایی دیگر به صحنه آمد و در این اقدام موفق گردید که حمایت بخش های وسیعی از مردم بویژه جوانان را بدست آورد. شعارهای انتخاباتی آنها در سال ۷۶ که میلیون ها نفر را به پای صندوق های رای کشانده بود، خیلی زود رنگ باخت و مردم متوجه گردیدند که مجموعه اینان بخشی از کلیت نظامی هستند که جز مرگ و نابودی برایشان ارمغانی نیاورده اند. از آنجا که تفاوت در شیوه های توحش و سرکوب ارتباطی با خواست های مردم نداشت ریزش ها خیلی سریع شروع گردید. اکثریت مردم دریافتند که همه جناح های درونی رژیم از یک جنس و از یک قماشند و توهم نسبت به هرگونه اصلاحی درامورات زندگی شان از سوی آنها دروغ به خود است و باید کلیت نظام را از زندگی و حیات خود بروبند. و چنین کردند.

در این دوره اگرچه جناح اصلاح طلب!! رژیم تمام تلاش خود را کرده بود که با ایجاد تشکل های وابسته به خود در محیط های آموزشی و کاری مسیر مبارزات مستقل نیروهای اجتماعی را به بیراهه بکشاند اما ماهیت این تشکل ها نیز خیلی سریع برای همگان روشن شد و کنده شدن از این عوام فریبی ها هر روز بیشتر از پیش گردید و امروز شاهد اوج این آگاهی و عمل مستقیمی هستیم که در ۱۸ تیرماه ها آغاز و خارج از دایره جناح های رژیم در حال شکل گیری است. ورشکستگان سیاسی رژیم به جایی رسیده اند که دیگر

جمهوری دوم خرداد ۷۶ مطرح کرد، هم در عرصه تئوری و هم در عرصه عمل به بن‌بست رسیده است. عدم تحقق مطالبات دمکراتیک مردم ایران و روشن شدن ناکارآمدی حاکمیت دوگانه به خوبی بیانگر وضعیت امروز کشور و نظام است. هفت سال تلاش ستودنی ملت، دستاوردهای بیشماری داشته که مهم‌ترین آنها نمایان گشتن ظرفیت‌های نظام حاکم برای اصلاح بوده است. ساختار صلب و انعطاف‌ناپذیر حاکم از یک سو و نبود عزم جدی در میان مدعیان اصلاحات که به دلیل پیوندهای ایدئولوژیک با ساختار حاکم و همچنین دل ننگدن از مواهب و امتیازاتی که بواسطه حضور در بخشی از ساختار قدرت بدست آورده بودند، باعث گشت که بخش اصلاح‌طلب حاکمیت حفظ نظم موجود را بر ریسک دفاع از مطالبات ملت ترجیح دهد... ملت ایران از این پس هیچ شکیافته قدرتی را اصلاح‌طلب به شمار نخواهد آورد... سلب کردن حق بدیهی مردم یعنی حق انتخابات کردن و انتخاب شدن یک خیانت سیاسی است که متأسفانه دولت اصلاحات خاتمی با فراموش کردن پیمان خویش با ملت، ابزار این عمل گردیده است... با قاطعیت انتخابات مجلس هفتم را تحریم اعلام می‌نماید و آن را واقع‌بینانه‌ترین رویکرد به انتخابات اول اسفند ارزیابی می‌نماید... این تحریم نه به دلیل رد صلاحیت‌های گسترده بلکه اعتراض به ساختار قدرت در نظام سیاسی است که حضور مردم در انتخابات را عاری از هویت نموده است. به عنوان بخشی از جنبش دانشجویی ایران اعلام می‌داریم تحریم انتخابات نه به معنای انفعال و تسلیم در برابر ناقضان حقوق ملت بلکه مبدأ یک تحول جدید در حیات سیاسی ایران جهت شکل‌گیری یک گفتمان جدید است که در آن با انتقال جنبش تحول‌خواهانه از داخل حاکمیت به درون جامعه و تجمع نیروهای آزادی‌خواه حول محور حقوق بشر و دمکراسی بدون پیشوند و پسوند، زمینه شکل‌گیری یک بدیل دمکراتیک فراهم گردد... در پایان و از آنجا که دولت اصلاحات بین دو راهی خیانت و استعفاء، خیانت را برگزیده و لذا ممکن است مصالح پنهان نظام را بر مطالبات بحق ملت ترجیح دهد، از هیأت‌های اجرایی به عنوان تنها بخش مردمی برگزاری انتخابات، انتظار داریم در این دوره با جدیت پاسدار حقوق و آراء رأی ندهندگان باشند و عدم اعلام میزان واقعی شرکت کنندگان در انتخابات به واسطه احکام حکومتی، گناهی نابخشودنی است و مرتکبین این خیانت هرگز در پیشگاه ملت بخشیده نخواهند شد.

کرد و درست از همین تجربه تاریخی و بسیاری قراین دیگر است که ادعا می‌کنیم: «استراتژی فشار از پائین و چانه زنی از بالا» راهبردی سوخته و نخ نما شده است، چرا که ویژگی حاکمیت خودکامه چانه‌پذیری درون مرزی نیست. مضاف بر این که چانه زنی اصلاح‌طلبان حکومتی آن چنان موثر و در راستای خواست عمومی نیست که بتوان بر آن اعتماد بست... گرچه به آقای رئیس‌جمهور نامه نوشتیم و جوایشان خانه امیدمان را ویران کرد و عهد بستیم که دیگر از آن سوراخ گزیده نشویم، اما می‌خواهیم بازخوانی کنیم سرنوشت وزیر فرهنگ و ارشاد سابق این مملکت را که متن استعفایش هنوز هم خواندنی ست. استعفایش نه تنها از قرب و منزلتش نزد مردم نکاست، بلکه عزیزش نیز کرد و دوم خرداد ۷۶ را رقم زد. آقای رئیس‌جمهور آیا هیچ از خود پرسیده‌اید که اگر امروز کوتاه آمدند و «دشمن» نشدند، پانزده ماه بعد در انتخابات ریاست جمهوری پیش رویشان چه می‌کنند؟ آن روز مجلسی نیست که تحصن کند، کابینه‌ای وفادار ندارند که استعفا دهد، پس چه خواهند کرد؟ اگر مرد عمل اند، امروز وقت عمل است... تحریم منفعلا نه ناشی از ناچاری و عجز در تصمیم‌گیری سیاسی است. انفعال نخبگان جامعه جز یاس و ناامیدی چه روحی در جامعه می‌دهد؟ تحریم منفعلا نه بی هدف، تن به جبر تاریخ سپردن و تنها نظاره گر بودن است، اما تحریم فعلا نه عملی از روی آگاهی و اطلاع است که باعث ایجاد شور و امید در مردم می‌شود. تحریم آگاهانه گفتمان اپوزیسیونی را غالب خواهد کرد که مطالباتی نو طلب می‌کند، مطالباتی که به همراه خواستگاه‌های نو اجتماعی رشد کرده اند. تحریم آگاهانه به مردم می‌آموزد که دارای حق رای هستند و تکلیف به عنوان فرمان‌آزادی رنگ می‌بازد، مردم در می‌یابند که می‌توانند دارای حق حاکمیت باشند. هر آن چه مردم تا به حال دیده‌اند بی‌تاثیری رایشان در ساختار قدرت بوده است. اما اینک با تحریم آگاهانه انتخابات، دری گشوده خواهد شد که از باز تولید استبداد جلوگیری خواهد کرد. فراموش نکنیم گذشتگانمان آنگاه به استبداد تن دادند که ناامید و مایوس در پی مستبدی بودند که امنیت و خوراک تامین کند. تحریم از روی عجز زمینه ظهور خودکامگانی دیگر را مهیا خواهد کرد. اما اگر آگاهانه گزینه تحریم را برگزینیم، آنگاه میدانیم که چگونه می‌توان رنگ استبداد را از چهره این کشور زدود.

انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه صنعتی امیرکبیر

گفتمان "اصلاح از درون" با تعاریفی که سیدمحمد خاتمی در آستانه انتخابات ریاست

ساختارهای انتصابی در مردم این تفکر را القا نمود که منازعات جناحی تنها یک جنگ زرگری بر سر قدرت است و مردم در این میان کمترین ارزشی ندارند. آیا شرکت در انتخاباتی که نتیجه آن از قبل مشخص است و فاکتور رقابتی بودن آن توسط اربابان قدرت حذف شده است کاری لغو و بیهوده نمی‌باشد؟ و آیا شرکت در چنین انتخاباتی به معنی مشروعیت بخشیدن به این حرکت و تأیید این انتصابات نمی‌باشد؟ شرکت نکردن در انتخابات نتایج عینی و ملموس تری در راه جنبش دموکراسی خواهی مردم به همراه خواهد داشت همچنین شرکت کردن در انتخاباتی فرمایشی و غیر عادلانه خیانت به آرمانهای ملت است و هر کس که در چنین انتخاباتی شرکت کند باید روزی پاسخگو ملت در پایمال کردن حقوق آنها باشد. از عموم مردم جامعه و همچنین دانشجویان، روشنفکران و نخبه‌گان سیاسی تقاضا داریم با تحریم انتخابات اعتراض خود نسبت به این روند اعلام نمایند.

انجمنهای اسلامی دانشجویان دانشگاههای فارس (دفتر تحکیم وحدت)

...در یکم اسفند ماه، همه خواهیم دید که مردم ما، هوشمندتر از تصور اینان اند. سرگذشت مجلس ششم و نمایندگان آن نه تنها از خاطره مردم نرفته که پیش روی آنهاست: حضوری پرشور در انتخابات ۷۸ به امید تشکیل مجلس اصلاحات و تغییر وضع کشور با روشی آرام و قانونمند. نتیجه چه شد؟ گلوی مجلس را با شورای نگهبان فشردند، چند پیرمرد روحانی نشستند و بر مترقی‌ترین طرحها و لوایحی که در تاریخ این کشور به تصویب رسیده خط بطلان کشیدند. آنهایی که اینک در آستانه انتخابات باز از اهمیت رأی مردم و جایگاه مجلس سخن می‌گویند پاسخ دهند که چرا پیش از این بارها و بارها رأی مردم و مصوبات مجلس و نمایندگان ملت را خوار شمرده‌اند. آنانی که اینک برای مردم تکلیف تعیین می‌کنند که شرکت در انتخابات واجب است، پاسخ دهند که خود کدام تکلیف واجبشان را در برابر ملت به جا آورده‌اند؟ چرا انتخابات آزاد برگزار نمی‌شود؟... ما در انتخابات فرمایشی یکم اسفند شرکت نمی‌کنیم تا فراندی بسازیم علیه تحقیر کنندگان ملت.

بیانیه انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه شریف

موج رد صلاحیت‌ها دیگر باید بر همگان عیان ساخته باشد که اصلاحات ساختاری از طریق تکیه زدن بر قانون اساسی، راهی بس عبث و دوری باطل است. مگر می‌توان فشاری از این افزونتر و چانه زنی و ریش سفیدی از این فراخ تر بر حاکمیت خشک مغز متصلب اعمال

سازمان دانش آموختگان ایران اسلامی (ادوار تحکیم وحدت)

عدم شرکت در انتخابات را بهترین راه حل ممکن می داند و لذا از ملت شریف و آگاه ایران نیز می خواهد که با عدم شرکت در انتخابات فرمایشی یک اسفند ماه و حفظ هوشیاری در مراقبت از رای هایی که این بار برای ندادن و نریختن به صندوق، نگاه خواهند داشت، پاسخی محکم به گردن کلفتی خودکامگان و نگهبانانشان نشان دهند... فرای رد صلاحیت های صورت گرفته، تجربه هفت سال اصلاحات درون حکومت و راه حل های اصلاح پارلمان تارستی نشان داد که در ساختار فعلی «نه میزان رای ملت است» و نه رای ملت و اراده مردم در اداره امور کشور چندان تاثیر گذار و لذا اصلاحات را راهکارها و استراتژی هایی دیگر باید که با بهره بردن از انسجام عمومی و تقویت هویت جمعی جامعه گرانیگاه اصلاحات را از درون حاکمیت (دولت و مجلس)، به بطن جامعه و به سمت نهادهای مدنی سوق دهد تا با شناخت راه حل ها و همراهان واقعی خود و بهره بردن از قدرت اراده عمومی جامعه (و نه قدرت حضور در حاکمیت)، با تشکیل یک جریان قدرتمند و گسترده در داخل کشور، حاکمان را به تمکین خواست و مطالبات مردم وادارد و اصلاح رویه ها و ساختارهای خودکامه پرور کنونی را میسر سازد. ... رئیس جمهور به عنوان نماینده جمهور ملت وظیفه دارد که شجاعانه بر دفاع از حقوق و آزادی های ملت پایمردی کند و مانع از به یغما رفتن این حقوق در پای اراده و مصالح قدرت شود، اما افسوس که خاتمی فرصت سوزانه و مسامحه کارانه در این چند سال امیدهای فراوان ملت را نا امید کرد و پشتوانه گران سنگ شور اجتماعی و اعتماد عمومی را با تعلق های فراوان و بی مورد و مصلحت سنجی های نابجا هدر داده و در دوراهی تاریخی انتخاب بین مردم و قدرت، حفظ مصلحت قدرت را ارجح دانسته و به شور و شعور و اعتماد میلیون ها ایرانی پشت کرده و به جای صیانت از جمهوریت دامن شیخوخت چسبیده و نهایتا نیز تن به خفت برگزاری فرمایشی فرمایشی با محتوای انتصابات و با جلوه انتخابات داده است و اکنون نیز چشمان ایرانیان، نگران قلب و دغل در چنین انتخاباتی است که میباید خودکامگان با انواع ترفندها، اراده جامعه را به بازی بگیرند و به زور نمودار و جعل و...، آرای ریخته نشده به صندوق ها را بی اثر کنند و این حداقل انتظاری است که از شخص رئیس جمهور و دولت ایشان و مسئولان اجرایی می رود که اگر یارای آن ندارند تا ننگ برگزاری چنین انتخاباتی را نپذیرند، لااقل صادقانه بر صیانت از آرای که در روز یک اسفند ماه به صندوق ها ریخته خواهد شد همت گمارند تا در این هنگامه که دغل کاران برای هر صندوق به کشتن چراغ آمده اند نام ایشان به عنوان خائنین به ملت در تاریخ ثبت نگردد... عدم شرکت در انتخابات را بهترین راه حل ممکن می

داند و لذا از ملت شریف و آگاه ایران نیز می خواهد که با عدم شرکت در انتخابات فرمایشی یک اسفند ماه و حفظ هوشیاری در مراقبت از رای هایی که این بار برای ندادن و نریختن به صندوق، نگاه خواهند داشت، پاسخی محکم به گردن کلفتی خودکامگان و نگهبانانشان نشان دهند، باشد که این بار عبرت گیرند

انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران و علوم پزشکی تهران

ما به سیستم حاکم و بخشی از آن که جمهوریت نظام را زیر سوال می برند، اعتراض داریم. اعتراضی به اصلاح طلبانی داریم که زمانی که مردم روحیه داشتند با ملاحظه کاری در برابر سرکوب مردم سکوت کردند. ما به عنوان دانشجویان این مملکت که بیشترین حمایت را به پاسداشت و حمایت از یک تفکر داشته ایم و نه یک فرد، اعلام می کنیم که شش سال پیش ۲۰ میلیون رأی پشت سر شما بود و شما این پشتوانه را به هیچ انگاشتید... در انتخابات فرمایشی یک اسفند شرکت نخواهیم کرد.

انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تبریز و علوم پزشکی

...و اکنون که امید های ملت بر باد می رود و خانه ملت جولانگاه سوداگران قدرت می شود و در شما (خاتمی) نیز تونی برای ادامه مقاومت مشاهده نمی شود و اکنون که شما نمی توانید به سوگندتان وفادار بمانید و ملت سال ها باید کفاره سوگند شما را پس بدهد و اکنون که خفاشان تاریکخانه اشباح در سردی زمستان سیاست، با آتشی که بر پرچم اصلاحات زده اند گرم می شوند، بگو به ما که پاسخ این طعنه ها و پاسخ (دیدید که گفتیم!) ها را چه بگوییم؟ و آیا سخنی مانده که با ما بگوییم؟ و آیا سخنی هست که بگوییم؟ و اندک شری هست هنوز؟

تربیبون آزاد دانشجویی انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه علامه طباطبایی

ما دانشجویان از جنبش اصلاحات حمایت کرده ایم؛ در صورتی که تصور می کردیم قانون اساسی، پتانسیل پذیرش خواسته های ما را ندارد و در این شش سال هیچ یک از آرزوهای دیرینه ی ما برآورده نشد. می توانستیم پیشاپیش بگوییم جبهه ی دوم خرداد، فرجامی جز شکست ندارد... اتفاقات اخیر نشان داد که مردم به آن حد از آگاهی رسیده اند که به توصیه ی کسی احتیاج ندارند و البته باید برای فعالان سیاسی این کشور اظهار تاسف کرد که مواضع آنها ده گام از مواضع توده ی مردم عقب تر است؛ برای این که اکنون بتوانیم سرنوشت خود را رقم بزنیم باید در صحنه حضور فعال داشته باشیم... اکنون آقایان اصلاح طلب مدعی هستند که رصلاحیت ها یک کودتای خزنده است؛ در صورتی که آقایان! بدانید که کودتا

از مدت ها پیش از این شروع شده و شما هیچ واکنشی نسبت به آن نشان ندادید... به چه امید می مانع اعتراض دانشجویان می شوید؟ البته بدانید که اعتراض ما فقط به این تریبون ها ختم نمی شود و ما اقدامات قاطع تری را برای جلوگیری از خطر استبداد انجام خواهیم داد... متأسفانه در این کشور، تعدادی از دگراندیشان با قتل های زنجیره یی سرکوب شدند و برخی از معترضان به زندان های طولانی مدت محکوم شده اند.

انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه علم و صنعت ایران

...امروز همراهی و همگامی شما مردم ایران را در حمایت از تحریم انتخابات پارلمانی و برگزاری فراندی خواهانیم که زیر نظر سازمان ملل و دربرگیرنده حداقل شروط ذیل باشد:

- گنجاندن حقوق و آزادی های مصرح در اعلامیه جهانی حقوق بشر در قانون اساسی برگزاری انتخابات آزاد (بدون دخالت نهادی انتسابی)

جدایی نهاد دین از نهاد حکومت و عدم سلطه روحانیت غیرمنتخب از طریق ابداعاتی از قبیل مردم سالاری دینی و یا هر قید دیگری بر پای مردم سالاری جهت مصادره به مطلوب

به رسمیت شناختن آزادی عقیده به معنای واقعی کلمه

برابری کامل ایرانیان صرف نظر از عقیده، مذهب و جایگاه حکومتی آنان،

حفظ تمامیت ارضی کشور

اعطای حق برابر به مردم ایران در بهره گیری از ثروت ملی و منابع طبیعی کشور و تضمین حداقل های زندگی برای هر ایرانی

نفی دخالت حکومت در زندگی شخصی افراد

عدم تجویز قانونی اعمال خشونت عریان از سوی حکومت در قالب اعدام، شکنجه عریان و شکنجه سفید

اعتقاد به تحول مسالمت آمیز جامعه به سوی مردم سالاری و مبارزه با صور مختلف استبداد (سلطنتی، دینی)

بازگشت به جرگه جامعه جهانی در قالب منشور سازمان ملل و حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور

معرفی متجاوزین به حقوق ملت و رسیدگی به اتهامات آنان در دادگاه صالحه و در پایان آخرین انتظاری که از دولت اصلاحات می رود، بازگشت به صفوف ملت و عدم تمکین به برگزاری انتخابات فرمایشی و نگشتن علت تامه تشکیل مجلس همایونی به بهانه پاسداری از آرای خاموش و مصادره به مطلوب نمودن آن به نفع جریانی است که هیچگاه صادق در امانت سپرده شده ملت در نزدشان نبوده است و امروز اشک بر مناصب از دسته رفته می ریزند و رشک بر فرصت های سوزانده می برند.

بهمن،

و اهدافی که بعد از ربع قرن هنوز پابرجا هستند

مسعود فتحي

۲۵ سال از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ گذشت. ۲۵ سال دشوار و تلخ، از پس بهاری کوتاه در آزادی که هنوز از راه نرسیده، در زمستان سخت و طولانی حکومت اسلامی فرو شد.

آن شکوفه های امیدی که در دل زمستان، در بهمن ۵۷ شکفتند و در اندیشه رستن و ریشه دواندن در بهار آزادی، شادمان به پیشواز بهار طبیعت شتافتند. در آستانه بهار، در سنجیدگی توپ بسته شدند. در ۱۲ فروردین به تأیید نظامی فراخوانده شدند که جز تسلیم بر اراده خود راه دیگری را بر نمی تابید. "دیو" رفته بود، اما فرشته ای نیامده بود و دیکته می شد که: جمهوری اسلامی، نه یک کلمه بیشتر و نه یک کلمه کمتر!

آن چه که در آغاز یک شوخی تاریخ تلقی می شد، در ربع قرن گذشته واقعیت تراژیک سرنوشت ملتی کهن سال گشت. تجربه یک استبداد مذهبی با اعدام های دسته جمعی، کشتار نسل هائی از انسان های فرهیخته تحت عنوان «یاغی» و «مرتد» و .. در آستانه قرن بیست و یکم. در دنیائی که آزادی عقیده و اعتقاد، آزادی وجدان و دیگر آزادی های اولیه بشری رسماً جهانشمول محسوب شده، تخطی ناپذیر تلقی می شوند.

انقلاب بهمن پاسخی به کودتای ۲۸ مرداد بود. پاسخی به حکومتی که با اتکا به سر نیزه و ساواک نفس ها را در سینه ها حبس می نمود و تصور می کرد تا ابد می تواند بر سرنوشت یک ملت حکومت کند. این کودتا اولین شانس جدی ملت ما را برای گذار مسالمت آمیز به دموکراسی، ناپود کرد. و در سنت، ادامه به توپ بستن مجلس توسط محمد علی شاه و تبدیل آن به حیات خلوت دربار توسط رضاشاه بود.

انقلاب بهمن به شاه و دربار پهلوی نشان داد که هیچ کس قادر نیست، برخلاف اراده یک ملت بر سرنوشت آن حکومت کند و دیر یا زود در برابر اراده آن مجبور به تسلیم است. بزرگ ترین زرادخانه ها، حتی اگر به سوی مردم بی سلاح و معترض در خیابان ها هم شلیک شوند، در مقابل ایستادگی یک ملت راه به جائی نخواهند برد.

انقلاب بهمن نتایج متناقضی داشت. از یک سو نوید سقوط دیکتاتوری و زندگی بدون دیکتاتور و آزادی بود. از طرف دیگر در بطن خود هیولای ضد آزادی را بر مسند قدرت نشانده بود.

رژیم سلطنتی رفت. اما رژیم که بر ویرانه های آن سر برآورد، از سلطنت بمراتب دهشتناک تر و ضد انسانی تر بود. آزادی ها و حقوق شهروندی را محدود تر و تبعیض های بین شهروندان را افزون تر نمود. بازگشت به قعر قرون وسطی را برنامه کار خود نمود و با توسل به قهر همه ارکان جامعه را دگرگون و با چوبه های دار و سنگسار و دسته های چماقدار زندگی عادی در جامعه را نیز مشکل تر ساخت.

امروز سخن گفتن از امکان انتخاب های دیگر در آن روزهای طوفانی تغییری در واقعیت هائی که پشت سر نهاده شده اند، نمی دهد. اما راهی را که در پیش روی همه ما هست، راه خلاصی از

شر هیولای حکومت اسلامی را روشن تر می سازد.

طرفه این جاست که در آستانه ۲۵ مین سالگرد انقلاب بهمن، همین حکومت هم به جائی رسیده است که در انتخاب بین گردن نهادن به رای و نظر مردم و به رسمیت شناختن اراده آن ها، و سر زدن از خواست مردم، در تلاش کودتای دیگری برای محو حتی حق انتخاب محدود مردم است. حکومتگران فعلی نیز مثل شاه و دربار او در سال ۳۲ در رویای مجلس گوش به فرمان ولی فقیه و نورچشمی های دربار او شمشیر را از رو بسته اند، و انتصاب نمایندگان مجلس را حق طبیعی خود می دانند.

کودتای پارلمانی جناح مستبد حکومت بی شباهت به کودتای محمد رضا شاه علیه دولت قانونی دکتر مصدق در سال ۳۲ نیست.

اما این بار نه جامعه ما، جامعه سال ۳۲ است و نه شرائط بین المللی و افکار عمومی جهانیان اجازه تحمل رژیم های کودتاگر و مستبد را می دهد. امروز نیروهای اجتماعی گسترده ای در جامعه ما پس از ربع قرن، با درس گیری از آموزشهای انقلاب بهمن و تجربه یک حکومت مذهبی و اقتدارگرا، بر جمهوریت، آزادی و دموکراسی و جدائی دین از دولت پافشاری می کنند.

در بیست و پنجمین سالگرد ۲۲ بهمن، بار دیگر با الهام از درسهای این رویداد تاریخی، باید تمام تلاش های حکومت اقتدارگرا را برای انجام کودتای پارلمانی، با تحریم انتخابات فرمایشی، عقیم گذاشت و خواستار آزادی انتخاب مردم، رفراندوم برای تغییر قانون اساسی و نظام سیاسی کشور شد.

۲۲ بهمن را باید به دیکتاتور ها و مستبدين گوشزد نمود.

علیه سرکوب کارگران سکوت را بشکنیم!

تجمع کارگران طرح مجتمع ذوب مس خاتون آباد، در ۲۷ کیلومتری شهرستان بابک، که خواستار تبدیل قراردادهای موقت به قراردادهای دائم از سوی پیمانکاران این طرح شده بودند، با حمله نیروهای انتظامی به خون کشیده شد و ده ها تن کشته و زخمی و تعدادی نیز دستگیر گردیدند.

کارگران معدن مس میروک به محض اطلاع از تصمیم پیمانکاران مبنی بر تسویه حساب و اخراج آنها پس از دو سال و نیم کار، نسبت به این تصمیم اعتراض کرده و از اواسط دی ماه با دست زدن به اعتصاب، خواستار استخدام رسمی خود شدند. مسئولان استان با بی توجهی به خواست کارگران و با تهدید و ارباب قصد داشتند که این اعتراض مشترک، که توسط ۱۲۰ تن از کارگران این مجتمع انجام شده بود، را درهم بشکنند. اقدام بعدی کارگران در اواخر بهمن ماه اعلام تحصن تا حصول به خواسته هایشان بود.

تحصن آرام کارگران در تاریخ ۴ بهمن ماه که به روزهای هشتم و نهم خود رسیده بود، زمانی به اعتراض گسترده تبدیل شد که در پی تصمیم شورای تامین استان مبنی بر دخالت، یکان ویژه نیروی انتظامی وارد شهر شدند. با شنیدن خبر حمله به متحصنین، صدها نفر برای ابراز پشتیبانی خود از خواست کارگران به سوی محل تجمع حرکت نمودند. با تیراندازی مستقیم مامورین به صفوف مردم حداقل ۴ نفر از تظاهرکنندگان کشته و پیش از ۲۰ نفر زخمی شدند. براساس گزارشات منتشره بیش از ۱۰۰ نفر در روز دوم تظاهرات تنها در بیمارستان های سرچشمه و شهربابک بستری گردیده و تعدادی نیز دستگیر گردیدند. راه های ورودی به شهر مسدود و از ورود مردم به خاتون آباد جلوگیری گردید. آخرین اخبار نشان از ادامه تظاهرات و تحصن دارد.

بحران اقتصادی همه جانبه ای که جمهوری اسلامی جامعه مان را در آن گرفتار کرده است طی چند ساله اخیر باعث شده است که فشار خردکننده ای به کارگران و اقشار تهیدست وارد شود. مقابله با این فشارها طی ماه های اخیر تشدید شده است. تنها در ماه های آبان، آذر و دی ماه شاهد ده ها حرکت اعتراضی در شرکت احیا گستر ایران خودرو، شرکت «فرش گیلان»، شرکت سامیکوه صنعت همدان، شرکت نساجی پارس ایران، پتروشیمی اراک، شرکت لوله سازی خوزستان و ... به خاطر خواست هایی چون پرداخت حقوق و مزایای معوقه، حق کار، حق اعتصاب، تضمین امنیت شغلی، ممنوعیت اخراج و ... بوده ایم. جمهوری اسلامی که خود عامل چنین نابسامانی و بحران هایی است نمی تواند به این وضع پایان دهد. از این رو برای خاتمه دادن به این اعتراضات به فشار و سرکوب متوسل می شود.

سازمان اتحاد فداییان خلق ایران ضمن دفاع قاطع از حقوق کارگران، این سرکوب خونین را محکوم کرده و خواستار آزادی دستگیر شدگان می باشد. تا زمانی که کارگران نتوانند صفوف خویش را متشکل کنند با سرکوب هایی به مراتب خونین تر مواجه خواهند شد. ما بر این باوریم راه مقابله با تعرضات رژیم به حقوق کارگران مجتمع ذوب مس خاتون آباد، حرکت سازمان یافته و سراسری سایر کارگران و تشکل ها و محافل کارگری در واحد های تولیدی و خدماتی در پشتیبانی از آنها می باشد. ما همچنان احزاب، نیروها و فعالان سیاسی که خود را مدافع حقوق کارگران می دانند را فرا می خوانیم تا در دفاع از مطالبات کارگران ایران، کارزاری هماهنگ و بین المللی را سازمان دهند. ما به سهم خود در این راه تلاش خواهیم نمود.

پرویزباده مبارزات متشکل و مستقل کارگران ایران!

هیات اجرایی سازمان اتحاد فداییان خلق ایران
۸ بهمن ماه ۱۳۸۲

زنان ، دمکراسی و جمهوری

ملیحه فرهنگ



پس از یک قرن تلاش برای گذار از استبداد به دموکراسی که از مشروطیت آغاز شد، مبارزه سنت با مدرنیته هم چنان ادامه دارد. زنان یکی از حلقه های اصلی این مبارزه می باشند. این مبارزه با انقلاب بهمن و تثبیت حکومت دینی- استبدادی شکل خشن تری به خود گرفت. رژیم جمهوری اسلامی از فردای انقلاب با شعار یا روسری یا توسری حمله به آزادی های برآمده از انقلاب را آغاز کرد و با دستور خمینی، کار کردن زنان منوط به روسری سر کردن شد. بدین ترتیب اولین رودروئی رژیم اسلامی با مردم از طریق مبارزه با زنان آغاز شد. در واقع رژیم اسلامی تثبیت خود بعنوان یک حکومت دینی و ایدئولوژیک را با حمله به زنان آغاز کرد. از این زاویه است که مسئله زنان در ایران صرفاً مسئله ای حقوقی یا اجتماعی نیست بلکه "مسئله زن" سیاسی است.

حال این سوال مطرح است که چرا جلوتر از همه زنان نشانه رفتند؟ آیا این امر صرفاً ناشی از واپس گرایی قدرت جدید برمی خاست؟ آیا اهمیت حقوق زنان در مبارزه برای دمکراسی برای مردم و جریانات سکولار چپ- ملی و غیره شناخته شده بود؟

برای پاسخ به این سئوالات اندکی به عقب بر می گردیم. روند مدرنیته در ایران با مشروطیت شروع شد و تا انقلاب بهمن گسترش یافت. با ورود اندیشه های تجدد خواهانه مشروطیت مانند آزادی خواهی و دمکراسی و برابری طلبی، موقعیت نازل زنان و بطور کلی مسئله زن در جامعه روشنفکری ایران مورد توجه قرار گرفت. ولی این روند در ایران مانند روند مدرنیته در اروپا و جوامع غربی پیش نرفت. رشد ناموزون سرمایه داری از طرفی و تسلط مذهب و فرهنگ و افکار سنتی و عقب مانده در جامعه، مقاومت های مضاعفی را در برابر رشد فرهنگ جدید برمی انگیزد، نیروهای اجتماعی مختلف و حکومت های وقت، در روند کشمکش سنت و مذهب از یکطرف و مدرنیته از سوی دیگر، برخوردهای متفاوتی داشتند. روحانیت مخالفت خود را با موج آزادی خواهی و برابری طلبی زنان در زمان مشروطیت با مخالفت با تحصیل دختران "خلاف احکام شرعی"، در زمان رضا خان با پوشش و حجاب و در دوره محمد رضا شاه با بسیج علیه حق رای زنان در سال ۱۳۴۲ و غیره نشان داد. از طرف دیگر با شکست اندیشه های تجدد خواهی مشروطیت و تثبیت استبداد رضا خانی روند مدرنیته به شکل مدرنیزاسیون قیّم مآبانه و از بالا صورت گرفت و در زمان محمد رضا شاه این روش ادامه پیدا کرد.

جامعه روشنفکری دهه چهل نیز به حقوق و مطالبات زنان بهای لازم را نداد. مطالبات زنان، تسلیم در مقابل امیال امپریالیسم تلقی می شد. زنان ایرانی در این دوره بدلیل ممنوعیت تشکل یابی و منع آزادی بیان از سازمان یابی برای دفاع از مطالبات خود محروم ماندند. و به طبع آن دستیابی به تجربیات مبارزاتی دوران کوتاه تنفس تجربه تشکل های زنان وابسته به حزب توده امکان پذیر نشد.

با شروع جنبش چریکی در ایران زنان بسیاری به سوی آن جذب شدند. این استقبال در محیط های روشنفکری و دانشگاهی گسترده تر بود. حذف عامل جنسیت یکی از شاخص های جنبش چریکی بود که در پذیرش نرم های رفتار مردانه توسط زنان تجلی پیدا می کرد. حضور وسیع زنان در این جنبش نقطه عطفی در تاریخ جنبش زنان کشور ماست. ولی این مبارزه در چهارچوب مبارزه عمومی بود نه در جهت مطالبات خاص زنان. بنابراین این حضور مترادف با تاثیرگذاری بر سیاست سازمان های سیاسی در مورد مسائل زنان نبود. چپ ایران، مقوله

ای بنام مسئله زن را به رسمیت نمی شناخت و حل آنرا به برقراری سوسیالیسم موکول می کرد. به سخن دیگر، نسبت به مسئله زن بینشی تقدیرگرایانه داشت که انگار با از میان رفتن مالکیت خصوصی این مسئله خود به خود حل خواهد شد. نتیجتاً جنبش زنان را نه جنبشی مستقل برای حل مسئله زن، بلکه جنبشی در خدمت مبارزه طبقاتی برای رسیدن به سوسیالیسم ارزیابی می کرد.

بدین ترتیب شرکت وسیع زنان در انقلاب بهمن در نبود جنبش و تشکل خاص آنها صورت گرفت. به همین دلیل به تقاضای خمینی در تظاهرات قبل از انقلاب برای رعایت حجاب اسلامی تامل کافی نشد و مقاومتی صورت نگرفت جریانات چپ که در برنامه خود مدافع برابری زن و مرد بودند، در این برهه الویت را به مقابله با امپریالیسم و پیروزی انقلاب دادند. بر چنین زمینه ای بود که روحانیت به رهبری خمینی به قدرت رسید و با شعار یا روسری یا توسری به رویارویی با زنان پرداخت که اولین قدم به سوی پایمال کردن آزادی ها بود. این وضعیت، اعتراض بخش وسیعی از زنان را برانگیخت و در ۸ مارس ۱۹۷۹ (۱۷ اسفند ۵۷) زنان با شعارهای "آزادی نه شرفیه، نه غریبه، جهانیه" "مرگ بر مرتجعین" و "استبداد درهرشکل محکوم است" به تظاهرات پرداختند و اولین چالش نیرومند علیه اقتدار خمینی را به نمایش گذاشتند. زنان با تظاهرات و اعتراضات خود علیه حجاب اجباری آگاهی سیاسی شان را به خوبی به نمایش گذاردند و دریافتند نوک تیز حمله به حقوق آنان اولین قدم در جهت حمله به آزادی ها و دموکراسی می باشد.

اما واکنش سازمان های چپ با ناخشنودی همراه بود و در واقع اهمیت چندانی به مطالبات و مبارزات مستقل زنان نداد و فاقد این آگاهی سیاسی بودند که رویارویی رژیم با زنان قدم نخست رویارویی با آزادی همگانی می باشد. در ادامه این روند پاکسازی زنان آغاز شده و بدنبال آن قوانین زن ستیز به تصویب رسیدند و زنان سکولار از صحنه اجتماعی حذف شده و یا دیار غربت را برگزیدند. هدف واپس گرایان حکومتی از حذف زنان سکولار، آوردن زنان اقشار سنتی بعنوان پایگاه حمایتی خود در صحنه اجتماعی و تحمیل الگوی هزار و چهارصد ساله از زن به جامعه ایران و تثبیت خود بود. تا بعداً هم همین زنان سنتی را نیز به پستوی خانه هایشان بفرستد. ولی رژیم اسلامی در این امر نیز شکست خورد و نتوانست زنان ایرانی را

از میان نشریات ایران

زنان سرپرست خانوار

بنا به گفته یک کارشناس ارشد سازمان بهزیستی در جامعه ما یک میلیون و ۲۰۰ هزار زن سرپرست خانوار وجود دارد که از این تعداد کمتر از ۳۰۰ هزار نفر تحت پوشش حمایت کمیته امداد و سازمان بهزیستی هستند این سرپرستان خانوار همچنین حدود ۵ هزار دانشجوی شاغل به تحصیل در مراکز آموزش عالی کشور را سرپرستی می‌کنند. این در حالی است که ۶۸/۸ درصد زنان سرپرست خانوار تحت پوشش نهادهای حمایتی یا هیچ حرفه‌ای که امکان دستیابی به شغلی یا حداقل درآمد را برای آنها فراهم کند آشنا نیستند. طبق گزارش سازمان بهزیستی، در ایران ۸۳ درصد خانواده‌های زن سرپرست به دلیل فوت همسر و ۱۷ درصد به علت طلاق توسط زنان اداره می‌شوند. احتمال ابتلا به فقر برای خانوارهای با سرپرست زن در مناطق شهری ۳۵ درصد و در مناطق روستایی ۶۵ درصد است. مطالعات همچنین نشان دهنده احتمال زیاد قرار گرفتن زنان مطلقه یا رها شده روستایی در معرض فقر شدید است. به طوری که ۲۹ درصد خانواده‌های دهک اول درآمدی در ایران، بی‌سرپرست یا دارای سرپرست زن هستند. همچنین درصد بی‌سوادی در زنان سرپرست خانوار ۷۱ درصد است که در مقایسه با میانگین بی‌سوادی در کل کشور اختلاف قابل توجهی دارد. منبع اصلی تامین مخارج ۶۵ درصد زنان سرپرست خانوار، کار اعضای خانواده و یا حقوق بازنشستگی و مستمری بازماندگان است.

لیست سیاه کتاب های زنان

برخی از کتابهای منتشر شده در مورد مسائل زنان در این سال در لیست سیاه کتاب قرار گرفته اند. کتابهایی مثل توسعه و چالش های زنان ایران، زنان زیر سایه پدرخوانده ها، جنس دوم، جامعه شناسی زنان و رفع تبعیض از زنان در این فهرست قرار دارند. همچنین نام بسیاری از مجموعه داستانها و رمانهایی که نویسندگان آن زن هستند نیز در لیست قرار دارد. رمان "چراغها را من خاموش می کنم" نوشته زویا پیرزاد که برنده کتاب سال جمهوری اسلامی شد نیز در این فهرست مروج فساد اعلام شده است. نام و مشخصات برخی از کتابهای مربوط به مسائل زنان که در این لیست آمده به شرح زیر است: زنان زیر سایه پدرخوانده ها، نوشین احمدی خراسانی، نشر توسعه زنان و رمان، رزالیندامایلز، علی آذری، انتشارات روشنگران فصل زنان، نوشین احمدی خراسانی، نشر توسعه. جنس دوم، سیمون دوبوار، نشر توس. زنان

همیشه، پوران فرخزاد، انتشارات نگاه. نمادهای اسطوره ای و روانشناسی زنان، ترجمه آذر یوسفی، انتشارات روشنگران. زن شاداب، ناتالی راجرز، انتشارات نقش و نگار. جامعه شناسی زنان، ترجمه منیژه نجم عراقی، نشر نی. مردانه بازی کن، زنانه پیروز باش، ترجمه ویدا اسلامیه، انتشارات تندیس. قدرت ما زنان، انتشارات نسل نواندیش. زنان موسیقی ایران، توکا ملکی، نشر خورشید. آزادی زنان، ایولین رید، گل آذین زنان از دید مردان، ترجمه محمد جعفر پوینده، انتشارات جامی. روح زن، ترجمه پری حسام، توسعه و چالش های زنان ایران، ژاله شادی طلب، انتشارات قطره رفع تبعیض از زنان، مهرانگیز کار، نشر قطره. زن بر سریر قدرت، محمود طلوعی، نشر علم. زن ایرانی در سفرنامه نویسان فرنگی، میترا مهرآبادی، نشر آفرینه. اسرار در مورد مردان، باربارادی آنجلین، نشر فراگیر، راه روشن. زن مثبت، گیل لیندن فیلد، انتشارات نقش و نگار. کارنمای زنان، پوران فرخزاد، نشر قطره

خود سوزی زنان

از تعداد ۳۱۸ مورد خودسوزی که طی سه سال به تنها مرکز سوختگی استان مازندران ارجاع شده بودند ۲۴۲ مورد آنها منجر به مرگ شد. خودسوزی کنندگان شامل ۲۴۶ زن (۸۳ درصد) و ۵۴ مرد (۱۷ درصد) بودند که در گروه سنی ۲۰ تا ۲۹ سال اقدام به خودسوزی به طور معنی‌داری بیشتر از سایر گروه‌های سنی بود، ۴۸ درصد اقدام کنندگان متاهل بودند، ۵۷ درصد آنها تحصیلات متوسطه داشتند و ۷۵ درصد آنها را زنان خانه‌دار تشکیل می‌دادند، ۵۲ درصد موارد ساکن شهر و ۴۸ درصد ساکن مناطق روستایی بودند. همچنین اعتیاد به سیگار در ۱۶/۷ درصد موارد، اعتیاد به الکل در ۲/۲ درصد موارد و اعتیاد به تریاک و هروین به ترتیب در ۴/۷ درصد و ۱/۹ درصد موارد گزارش گردیده است. بر پایه نتایج تحقیقات، ۶۲ درصد موارد به طور ناگهانی (تکانشی) اقدام به خودسوزی کرده بودند و در ۳۹ درصد موارد، پیش از اقدام در این باره صحبت کرده بودند و در ۹ درصد موارد، قصد خود را به صورت یادداشت کتبی مطرح کرده بودند، ۷/۴ درصد موارد با یک یا چند نفر دیگر طرح خودکشی را ریخته و با هم اقدام کرده بودند، سابقه اقدام به خودکشی در ۲۷ درصد خودسوزی کنندگان وجود داشت، ۲ درصد موارد پیش از خودسوزی اقدام به آدم کشی کرده بودند، در ۸/۷ درصد موارد سابقه خودکشی در بستگان درجه یک بیمار بود و ۴۷ درصد خودسوزی کنندگان مرگ یکی از عزیزان خود را تجربه کرده بودند.

از صحنه اجتماعی حذف کند. این امر دلایل متعددی دارد از آن جمله:

سطح رشد اجتماعی زنان و حضور آنان در جامعه بددی است که حذف آنها را غیرممکن می‌سازد.

ایستادگی و مقاومت های آشکار و پنهان زنان در عرصه های مختلف زندگی مانند پوشش، کار، خانواده و غیره.

فشارها و مبارزات تشکل های متعلق به زنان در خارج از کشور و ارتباط آنان با زنان داخل کشور و رشد آگاهی های فمینیستی در بین آنان.

این مبارزات و ایستادگی ها در مواردی رژیم را حتی وادار به عقب نشینی نمود. مبارزات زنان در جهت احقاق مطالبات و حقوق حقه خود در داخل و خارج ایران هم چنان ادامه داشته و دارد.

بنابراین:

هر تلاش در راستای استقرار آزادی و دموکراسی در ایران بدون در نظر گرفتن جایگاه و نقش زنان امری غیرممکن است. اگر حقوق بشر را در چهارچوب کلی آزادی - برابری و برادری معنی کنیم، بنا بر این حقوق بشر و حقوق زنان تفکیک ناپذیرند.

طرح و اجرای هر پلاتفرم سیاسی در هر شکلی (مثال جمهوری) که در جهت جایگزینی جمهوری اسلامی و استقرار حکومتی دموکراتیک و لائیک گام بر میدارد، بدون مطالبات و حضور زنان امری ناممکن است. چون دموکراسی بدون مطالبات نیمی از جامعه یعنی زنان، امکان ناپذیر است. همچنین یک حکومت لائیک جایگزین، زنان را نمی تواند نادیده بگیرد زیرا که آنان در جمهوری دینی یک مسئله ایدئولوژیک برای تثبیت حکومت دینی به حساب می آمدند.

فقط تشکل های مستقل زنان هستند که می توانند تا آخر در مطالبات زنان پیگیر باشند و امر دفاع از خواسته های زنان را موضوعی اساسی و مستقل از سایر الویت های سیاسی قرار دهند. قدر مسلم است که دیگر نباید اشتباهات سیاسی که بعد از انقلاب توسط نیروهای چپ و دموکرات در مورد زنان صورت پذیرفت، تکرار شود. ضروریست که نیروهایی که امروز خود را در چهارچوب یک جمهوری دموکراتیک و لائیک شکل می دهند، بتوانند، با آگاهی سیاسی بر فرعی بودن مسئله زنان فائق آمده و سیاست درستی را در قبال آن اتخاذ نمایند.

نادیده گرفتن مسئله زنان خدشه دار کردن دموکراسی یعنی خدشه دار کردن بنیان جمهوری است.

تبعیض علیه زنان

فریبا زندی

تبعیض علیه زنان و نابرابری عمیقی که در جامعه ی ما و در زیر تیغ دو رژیم پهلوی و جمهوری اسلامی در عرصه ی حقوق وجود داشته و دارد را تنها خود زنان و از پایین می توانند ریشه کن کنند. کشف حجاب فرمایشی و اجباری رضا شاهی نتوانست خدمتی به جنبش برابری خواهی زنان ایران کند و در مقابل حتی به ایجاد مقاومت و بدبینی به آزادی های زنان و میدان گیری مرتجعان منجر شد و هم چنین دولتمردان جمهوری اسلامی هم که گاه با وعده های دروغین و گاه با سنگسار و زندان و شکنجه و اعدام تلاش در جلب و یا ایجاد ترس در زنان نمودند قادر نشدند صدای آزادیخواهی زنان را خاموش کنند. وارثان رضا شاه در ماه دی به مناسبت سال روز کشف اجباری حجاب از مبارزات زنانی که در داخل کشور تاوان دهه ها دیکتاتوری رژیم پهلوی ها را پس می دهند تجلیل کردند. آنها در تجلیلشان با زبان امروزین و نرم تری که آموخته اند می گویند که اگر بر سر کار بیایند بهشت را به زنان ارزانی می کنند! آنان نیز چون بسیاری دیگر می خواهند با استفاده ی ابزاری از مسئله ی زنان در ایران شاید از این نمذ کلامی برای خود بسازند. جمهوری اسلامی هم درست کمی قبل از انتخابات تلاش داشت باز هم بر سر جنبش عظیم زنان کلاه شرعی بگذارد و با هزاران حيله خود را مدافع حقوق زنان معرفی نماید. بسیاری دیگر از نیروهای دیگر جامعه هم که دل به نجات از جانب قدرت های خارجی بسته اند و خیال جایگزینی را در سر می پروراندند تا نظام "به جای مردم حکومت کردن" را بقا بخشند، نیت سواستفاده از جنبش رو به رشد زنان را دارند. روکردن به هر کدام از این نیروها یک بار دیگر زنان ایران را ابزار به قدرت رسیدن دیگران می کند. تجربه ی تاریخی جنبش زنان در جهان نشان می دهد که جز ادامه ی افشای زن ستیزی سیستماتیک و مطابق قانون و افزایش فشار بر زن ستیزان حاکم و مبارزه با فرهنگ پدرسالارانه ای که در تار و پود ما و نهاد های اجتماعی لانه کرده و ادامه ی تلاش برای سازمان یابی مستقل و

غیر سلسله مراتبی حول خواست های انسانی زنان، هیچ تضمینی برای برابر حقوقی واقعی زنان در ایران وجود ندارد. مبارزه ی برابری طلبانه ی زنان ایرانی همواره نبردی نابرابر و طاقت فرسا بوده است. هم طرفداران رژیم پهلوی و هم مزدوران جمهوری اسلامی می خواهند به نام زن و با استفاده از بی حقوقی او سودی به جیب زنند و پایه قدرت خود را تحکیم کنند. اما بیش از ۱۵۰۰ وبلاگ زنانه و تعداد بسیار بیشماری سایت های زنانه کتاب و سینما و ادبیات و وجود بیش از ۲۵۰ سازمان غیر دولتی زنان و... همه و همه بیانگر این واقعیت است که زنان ایران به بیداری رسیده اند و دیگر فریب کارگزاران ورشکسته دو رژیم پهلوی و آخوندی را نخواهند خورد و اینبار قصد دارند سرنوشت خود را خود در دست بگیرند.

زنان در ایران مبارزه شجاعانه بر علیه ناعدالتی

فریبا زندی

با گذشت بیش از دو دهه از انقلاب بهمن ۵۷، زنان ایران هنوز در انتظار رهائی از چنگال رژیم مرد سالار و قرون وسطائی جمهوری اسلامی بسر می برند. اگر چه زنان ایران دوشادوش مردان در همه نهاد های اجتماعی مشغول بکار هستند و بیش از ۶۰٪ از دانشجویان دانشگاههای ایران را زنان تشکیل میدهند، اما در تعیین سیاست جامعه نقشی ایفا نمی کنند. حتی در پارلمان فرمایشی جمهوری اسلامی از ۲۸۷ نماینده فقط ۱۳ نفر زن می باشند. طبق آخرین مشاهدات در درون جامعه، زنان بخاطر قوانین ضد زن در بحران روحی شدید بسر می برند. قوانین شریف اسلام مانند "بهای خون" "حق خون" هنوز برای مردان دو برابر حق زنان می باشد. فرهنگ مرد سالارانه همراه با تبعیض جنسی در نظام جمهوری اسلامی عرصه زندگی را برای زنان ایران تنگ کرده است. حجاب اجباری یکی از نمونه های بارز توهین به مقام زن و تبعیض جنسی در ایران امروز

می باشد. وضعیت زنان در شهر های کوچک و روستا های ایران بسیار اسفناک تر از شهر های بزرگ است چرا که فرهنگ سنتی حاکم بر این محیط امکان و اجازه هیچگونه رشد را به زنان نمی دهد. سنت های عقب افتاده وقتی که با شونیسیم مردانه عجین می گردد، منجر به تولید سم کشنده ای می گردد که در درجه اول روحیه و شخصیت زنان را در هم می شکند و بعد مرگ تدریجی آنان را باعث میگردد. خشونت و تجاوز بر علیه زنان حتی در خانواده های ایران تبدیل به عملی طبیعی شده است. تعداد زنانی که در اثر این فشار ها دست به خودکشی میزنند، مرزهای عادی را گذرانده است. فروش زنان به کشور های خلیج فارس برای هوس رانی شیوخ عرب یکی از نشانه های تجاوز به حقوق انسانی زنان ایران است.

مبارزه زنان برای دست یافتن به حقوق پایمال شده شان نوعی هویت بخشیدن به "خود" می باشد. اعتراضات زنان ایرانی اگر چه شکل برخا شکل سازمانیافته ندارد و همراه با شعار های سیاسی و رادیکال نمی باشد، اما هویتی است دوباره بر علیه ظلم و ستم موجود در نظام زن ستیز و مرد سالار جمهوری اسلامی. جمهوری اسلامی نتوانست بعد از بیش از دو دهه حکومت و زور، زنان را خانه نشین نماید. زنان در عرصه جامعه حضور فعال داشته و با اعتراضات خود با تمامی اشکال گوناگون بسیار متفکرانه عرصه را بر این نظام تنگ نموده اند. آنان دیگر حاضر نیستند بعنوان سایه مردان عمل کنند. بلکه بر عکس در مسیر این راه پر پیچ و خم تبدیل به به عناصر آگاه و غیر وابسته و مستقل گشته اند.

برابری حقوق زنان یکی از خواسته های واقعی جنبش مستقل و مترقی زنان ایران می باشد.

مبارزه زنان برای دستیابی به حقوق برابر اجتماعی، اقتصادی و سیاسی همچنان ادامه خواهد داشت.



زنان سرپرست خانوار

ناهد جعفرپور

بررسی مقایسه ای وضعیت زنانی که سرپرستی خانواده را به عهده دارند (سرپرست خانوار به فردی گفته می شود که مسئولیت مستقیم تأمین امنیت اقتصادی، اجتماعی و تربیتی خانواده را به عهده دارد) با زنان غیر سرپرست (زنان زیر سرپرستی همسر) نشان میدهد که: در ایران بین میزان فشارهای روانی و روحی و وضعیت زندگی زنان سرپرست خانوار ارتباط مستقیم وجود دارد به این مفهوم که زنان سرپرست خانوار، نسبت به زنان غیر سرپرست، میزان فشار بیشتری را تجربه می کنند و از کیفیت زندگی نازل تری برخوردارند. همچنین مطالعات وسیع جامعه شناسان نشان می دهد که زنان همچون سایر اقلیت های نوظهور در کلیه کشورهای جهان، تبعیض های متعدد و خشونت های بسیاری را تجربه می کنند. این مطالعات همچنین حاکی از آن است که برخی گروه های زنان، بیش از سایر گروه های دیگر در معرض تبعیض و پیش داوری قرار دارند. این زنان «زنان سرپرست خانوار» نامیده می شوند. زنان با سرپرست شدن، در وضعیت و موقعیت جدیدی قرار می گیرند که معمولاً با مسایل و معضلات اقتصادی، روحی و روانی و اجتماعی متعددی همراه است. غیر از زنان مطلقه و بیوه که به نظر می رسد، اصلی ترین و عمده ترین نمونه های زنان سرپرست خانواده اند، اقسام دیگری از این خانواده ها در ایران وجود دارند. به طور خلاصه زنان سرپرست خانوار در ایران شامل دسته های زنان مطلقه، زنان بیوه، با همسری معتاد، همسران کشته شدگان در جنگ، مهاجران، زنان دارای همسران زندانی، زنان دارای همسران بی کار و مریض، زنان ازدواج نکرده و زنان دارای همسران مجهول المکان می باشند که از سخت ترین شرایط اجتماعی بر خوردارند و برخا برای تامین زندگی فرزندان به پست ترین مشاغل با نازل ترین دستمزد ها تن می سپارند. تعدد نقش هایی که زنان سرپرست خانوار به عهده دارند، به عنوان یکی از عوامل عمده فشارزا، می تواند مورد توجه قرار گیرد. نتایج گزارش های بالینی و مطالعات کنترل شده تا کنونی حاکی از آن است که رویدادهای فشارزای زندگی می تواند در شروع و هم در تشدید اختلالات روانی و بیماری های جسمی در این دسته از زنان نقش

کلیدی داشته باشند. مسایل و مشکلاتی که زنان سرپرست خانوار با آن مواجهند در ابعاد اقتصادی، اجتماعی، روانی - عاطفی و بعد حقوقی طبقه بندی می شوند. خانواده کوچک ترین واحد اجتماعی است و از افرادی تشکیل شده که از رهگذر عواطف و علائق و وظیفه شناسی و صداقت متقابل با یکدیگر زندگی می کنند. هنگامی که از خانواده سخن به میان می آید، عموماً قالبی در نظر مجسم می شود که متشکل از یک زن و یک شوهر و احتمالاً یک یا چند فرزند است و به تناسب فرهنگ به ملیت، مکان و زمان می توان روابط خاصی را میان این مؤلفه های اصلی خانواده در نظر آورد. بافت خانواده در سطح کلان، بسیار متأثر از بافت روابط اجتماعی، اقتصادی و فرهنگ حاکم بر جامعه است.



در سطح خرد نیز این بافت تحت تأثیر عواملی چون سن، پیشینه ای خانوادگی زوجین، شغل و وضعیت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خانواده است. بافت روابط درون خانوادگی ممکن است تحت تأثیر عوامل متعددی قرار گیرد که به لحاظ روانی و اجتماعی آسیب زای تلقی می شوند. عوامل آسیب زای متعددی حیات خانوادگی فرد را در معرض مخاطره قرار می دهند. آنچه مسلم است این است که خانواده به عنوان هسته ای اصلی و اساسی شکل دهنده ای اجتماع به عنوان اصلی ترین نهاد اجتماعی، به موازات رشد و پیشرفت جوامع بشری، پویا است. لذا با داشتن چنین ماهیتی بیش از پیش در معرض عوامل آسیب پذیری اجتماعی و خطرات گوناگون آن قرار دارد. متأسفانه تا کنون در بین تمام جوامع امروزی «پدر»، به عنوان عنصر اصلی و محوری خانواده معرفی شده و سرپرست خانوار محسوب می شود و از این منظر هر نوع حادثه ای که به مفارقت رابطه زن و شوهر

منجر شود، ساختار، عملکرد و حیات این شکل مرسوم خانواده را به هم می زند. طبق یک تحقیق در دانشگاه علامه طباطبایی ۷۱ درصد از زنان جامعه مورد بررسی بابت نگهداری فرزندان خود نفقه ای دریافت نمی کنند، این در حالی است که ۳۳/۳ درصد از این زنان فاقد شغل می باشند ۴۵/۸ درصد زنان تحت پوشش خدمات هیچ کدام از موسسات اجتماعی نیستند، ۳۳/۳ درصد از افرادی که تحت پوشش سازمان تأمین اجتماعی هستند، تنها از لحاظ درمانی تحت حمایت قرار می گیرند. تحقیقات بر روی ۷۲ نفر از زنان شهر تهران که حداکثر ۴۵ سال داشته و دارای حداقل یک فرزند زیر ۱۸ سال بوده اند و حداقل ۶ ماه از مدت طلاق آن ها گذشته است نشان داده است که ۷۵ درصد این زنان خود درخواست کننده طلاق بوده اند که با عدم دریافت حقوق خود مواجه بوده اند. یعنی در واقع درخواست طلاق از طرف زنان برابر است با عدم دریافت حقوق واقعی آنان، که خود این امر بسیار جای بحث دارد به گونه ای که مردان از این مورد استفاده کرده و با توجه به این امر با فشار آوردن به زنان، عرصه زندگی را آنچنان بر آنان تنگ کرده که خود زنان درخواست طلاق می کنند و برای به دست آوردن رضایت همسر برای طلاق از حقوق خود چشم می پوشند. در اکثر موارد با اینکه به اصطلاح قوانین مختلفی در زمینه حقوق زنان تصویب شده است، اما در بسیاری از موارد وجود تبصره های الحاقی، دست زنان را از رسیدن به حقوق خود کوتاه می کند. با وجود اینکه دادگاه ها بر پایه عسر و حرج و برای جلوگیری از نابسامانی وضع زنان در مواردی که شوهر توانگر و زن نیازمند است مرد را به پرداخت حقوقی که برای آنان در نظر گرفته شده است مکلف می نمایند تا در هنگام طلاق دچار تنگدستی نشوند، ولی در عمل دادگاه ها هم همواره تنها رعایت حال مردان را می کنند. تأمین امنیت جانی، حقوق حیاتی و اجتماعی، ابهام و ناامیدی نسبت به آینده و بخصوص پیامدهای ناشی از نگرش های قومیتی از مهمترین مشکلات کنونی زنان سرپرست خانوار در اقصا نقاط ایران بخصوص در مناطق عشیره ایست. تأمین امنیت جانی زنان از اهمیت بسیاری برخوردار است. مثلاً تعداد زیادی از زنان سرپرست خانوار مهاجر در خوزستان به سر می برند. امنیت خانواده ها در این استان به شدت تحت الشعاع این امر قرار گرفته و متأسفانه دشواری دستیابی به حقوق و اشتغال دولتی و رسمی، تعدادی از زنان بی سرپرست و سرپرست خانوار را گرفتار

معضلات اجتماعی از جمله افسردگی‌های روانی و حتی خودکشی و خود سوزی کرده است.

تغییر قانون سرپرستی فرزندان (قانون حضانت)

سال های سال است که زنان ایران برای تغییر قانون حضانت (حق سرپرستی فرزندان) مبارزه می نمایند. طبق قانون تا کنونی زنان در شرایط طلاق میتوانند قیومیت فرزندان ذکور را تا دو سالگی و فرزندان دختر را تا ۷ سالگی بعهده داشته باشند. قانونی که تنها برتری مردان را در نظر داشته و نابرابری اجتماعی و حقوقی را علیه زنان تشدید می نمود. در مواردی هم که مرد بتواند ثابت کند که زن سلب عفت خانوادگی نموده است و یا معتاد و مجبور می باشد از همان بدو تولد نوزاد در اختیار پدر قرار می گیرد. قانون خانواده ایران نهایت تبعیض را سال های سال بر علیه زنان به اجرا نهاده و می نهد. این قانون زنان را بعنوان موجودی عاری از صلاحیت و عاری از تشخیص صحیح برای آینده فرزندان دانسته و با متلاشی نمودن رابطه مادر و فرزندان به تولید فشار های ناشی از این تلاشی که عمدتاً منجر به ناهنجاریهای بعدی اجتماعی میشود دامن می زند. فرزندان درست زمانی که شروع میکنند به شناخت دنیای اطراف خود از دامن مادر بریده شده و به دنیای خشن نفرت و رنج و جدائی و ناهنجاری پرتاب می گردند. بررسی آماری بر روی این چنین کودکان هشدار است دردناک، زیرا که نتایج تحقیقات نشان داده است که این عمل قانون گذار نسلی را با معضلات عاطفی و روانی و بی هویتی بجای گذاشته است. طبق گزارش روزنامه همبستگی در خرداد سال ۱۳۸۲ دختر بچه ۱۱ ساله ایی که قصد خودکشی داشت، توسط مادرش نجات یافت. این دختر که به همراه برادر ۴ ساله خود پس از جدایی والدین، در کنار پدر زندگی می کرد، به علت آزار و اذیت وی قصد خود کشی داشت. او در آخرین لحظه به مادر خود اطلاع داد و با حضور مادر، دختر از مرگ نجات پیدا کرد. پس از آن، پدر از مادر به دادگاه جنایی شکایت کرده که همسر سابق من فرزندانم را ربوده است. قاضی با مطالعه پرونده، به دلیل نداشتن صلاحیت پدر برای ادامه سرپرستی کودکان، موقتا سرپرستی کودکان را به مادر محول کرده است. نکته جالب اینست که پدر خانواده معتقد است که مادر نمی تواند در این جامعه از عهده بزرگ کردن بچه برآید و صلاحیت ندارد. دختر در

اظهاراتش در محضر قاضی گفت: من وقتی هفت سال داشتم مجبور شدم برادر چند ماهه ام را نگهدارم. پدرم به ما اهمیت نمی داد. هر گاه مریض می شدیم، یک مشت قرص به ما می داد و می گفت یا می میرید یا خوب می شوید.

فشار ناشی از معضلات اجتماعی، فرار کودکان از خانه و تحقیقات روانشناسان بر روی این گونه کودکان، فشار زنان آگاه جامعه، فشار های بین المللی و قانون گذار را مجبور می سازد تغییراتی هر چند کوچک در قوانین قرون وسطائی به وجود آورد و بعد از مدت های طولانی در مجلس فرمایشی، تصویب می نماید که فرزند ذکور هم می تواند تا هفت سالگی در دامن مادر پرورش یابد. با در نظر گرفتن قانون حضانت و تبصره کنونی آن خواهیم دید که:

الف- بر طبق هر دو قانون باز هم کودکان پس از چند سال زندگی با مادر در بدترین شرایط سنی و عاطفی که وجود مادر در زندگی آنان نقش مهمی را ایفا خواهد نمود مجبور به تغییر خانه و زندگی و روابط خانوادگی میشوند. امری که از نقطه نظر روحی روانی برای کودک بسیار مضر بوده و وی را بدون اینکه خود نقشی در این تغییر و تحول داشته باشد در شرایطی قرار میدهد که مجبور به تن دادن به یک زندگی دیگر و شاید هم در محیط زیستی کاملاً متفاوت از گذشته میکند که تا بهنگام بزرگسالی مجبور به تحمل آن می باشد. ب- هر دو قانون بر اصل نابرابری زن و مرد تکیه داشته و زنان را بری از کلیه صلاحیت های لازم برای تربیت فرزندان می داند. و چون زمان برده داری فرزندان را به زور از مادر گرفته و در اختیار نامادری قرار می دهد. بدون توجه به این امر که آیا پدر صلاحیت تربیت فرزندان را دارا بوده و یا همسر جدید مرد میتواند جانشین شایسته ای برای مادر این نوع کودکان باشد. قانون گذار در نهایت کار را به آنجا رسانده که در صورت نبود پدر فرزندان را از مادر گرفته و در اختیار پدر بزرگ و در نبود پدر بزرگ در اختیار فرزندان بالغ خانواده درجه یک پدر یعنی عمو ها قرار می دهد. روزنامه های ایران پر از اخبار ربوده شدن فرزندان توسط مادر و یا فرار این کودکان از خانه پدر و میباشد. در واقع قانون گذار با اجرای قانون حضانت و الحاقی جدید آن در رشد ناهنجاری های اجتماعی مسئولیت مستقیم را بردوش می کشد. س- در هر دو قانون تاکید میگردد که در صورت ازدواج مجدد مادر حضانت فرزندان فوراً از وی سلب می گردد. و در این

صورت قانون گذار زنان بی سرپرست را مجبور می سازد برای نگهداری از فرزندان از همسر گزینی مجدد در طول این دوران خود داری ورزند. تحقیقات مختلف و اخبار روزانه نشریات زنان نشان داده است که چند درصد از ازدواج های موقت و چند درصد از زنان تن فروش متعلق به این قشر اجتماعی از زنان می باشند که از آنجا که در فقر مالی بسر برده و اجازه تجدید زندگی دوباره و انتخاب همسر را ندارند و با وجود وضعیت بازار کار و بیکاری، برای حفظ کودکان و گذران زندگی تنها دارائیشان را بحراج می گذارند. بسیاری از زنان با توجه به این قانون و از ترس از دست دادن فرزندان در بدترین شرایط زندگی با همسر به سر برده و با تمامی تبعیضات و انواع شکنجه های ناشی از خشونت همسران دم بر نیاورده و عمری را در محنت و ذلت سپری خواهند نمود. د- هر دو قانون با مضامین حقوق بشر متضاد هستند و آنرا نقض مینمایند. اصل عدم تبعیض یکی از مواردی است که در منشور حقوق بشر به آن اشاره شده است. انسانها صرف نظر از جنسیت دارای حقوق برابر هستند. اما این هر دو قانون این امر را نادیده میگیرد. برای یک جنس حقوق ویژه قائل میشود در حالیکه جنس دیگر را از نوع جنس دوم میداند و وی را از هر حقوق پایه ای و در اینجا از حق نگهداری کودک محروم میکند. مطابق با این قوانین مردان اجازه همسرگزینی دوباره را دارند بدون اینکه خطر از دست دادن اختیارات فرزند آنها را تهدید کند. مردان وکیل و وصی فرزندانشان میشوند و قانونا مجاز هستند که از هرگونه دخالت مادر جلوگیری کنند. هر دو قانون حقوق مادر و پدر را بر اساس جنسیت آنها بر آنها تقویض میکند. یعنی اگر حتی اصل را بر این بگذاریم که به محض ورود به سن قانونی دیگر انسان اختیار خود را دارد و در برابر قانون یک شخصیت حقوقی محسوب میشود بر طبق قانون جدید پدر ۹ الی ۱۱ سال اختیار وی را دارد در حالیکه مادر فقط ۷ سال از این حق برخوردار است. بنابراین حق پدر قانونا بیش از مادر خواهد بود. و دقیقاً این هر دو قانون با قوانین حقوق بشر در تناقض قرار می گیرد و قانون گذار با وضع هر دو قانون حقوق بشر را زیر پای نهاده است و تبعیض جنسیتی را به حد اعلا میرساند.

زنان همسرکش

نبود حمایت های جدی و قانونی، شکنجه و آزار جسمی، ارتباط نامشروع، تجاوز به فرزند یا فرزندان خود، اطاله دادرسی و دشواری طلاق،

جرم در جامعه تغییر کرده است، افزود: علاوه بر افزایش شیوع جرایم زنان متأسفانه جرمهایی با الگوی مردانه نیز به زنان اختصاص یافته است؛ به نحوی که در حال حاضر ۱۵ درصد از مراجعین به مراکز درمان سرپایی اعتیاد بهزیستی را زنان تشکیل می‌دهند. وی با بیان این که مردان قاتل زودتر از زنان اعتراف به اقدام به قتل کرده‌اند، گفت: این امر نشان می‌دهد که زنان پس از انجام قتل تعارض چندانی نداشته، به عبارتی وضعیت بفرنج و ناگوار آنها شرایط را به نحوی توجیه کرده که زنان، خود را محق دانسته، دچار تعارض درونی یا احساس گناه نشده و همچنین تمایل به اقرار به قتل پیدا نکرده‌اند. به اعتقاد وی همسرکشی زنان انتهای مسیری است که ابتدای آن ازدواج ناخواسته، طول مسیرش تحمل فشارها، سختی‌ها و نابرابری‌های بسیار و رسیدن به نقطه‌ای کور و عاری از هر گونه راه حل منطقی است. مدنی در پایان تغییر قوانین و مقررات در حمایت از زنان تحت آزار یا رفع تبعیض و نابرابریهای جنسیتی، تغییر ساختار اقتصادی به منظور کاهش فقر و نابرابری و ارتقای رشد فرهنگی جامعه را از جمله راهکارهای کاهش جرایم خواند و گفت: همچنین حمایت از زنان بی‌سرپرست، مطلقه، سرپرست خانوار و آسیب‌پذیر، تدوین برنامه‌هایی در قالب نظام تأمین اجتماعی، بالا بردن زمینه‌های مشارکت اجتماعی و سیاسی زنان، تغییر ساختار سیاسی، اجتماعی در جهت دموکراسی کردن جامعه و به خصوص ایجاد شرایط برابر برخورداری زنان و مردان از امنیت اجتماعی نقش مهمی در کاهش پیامدهای افزایش جرایمی نظیر قتل و همسرکشی دارد.

ارتکاب به قتل همسران تنها خاص زنان طبقات پایین و بی‌سواد جامعه نبوده، اما بر اساس تحقیقات صورت گرفته، بیشتر زنان مجرم، کم سواد یا بی‌سواد هستند. مدنی با بیان این که «تاخیر در اجابت درخواست طلاق از سوی زنانی که به شدت تحت آزار همسران خود بوده‌اند» در ارتکاب به قتل همسر یک عامل حیاتی است، اظهار کرد: روش اعمال قوانین برای انجام طلاق در استانهای مختلف متغیر مهمی در اقدام به قتل همسران از سوی زنان بوده است. به عبارتی در استانهایی که امکان طلاق و رسیدگی به دادخواهی زنان سهل‌تر بوده، میزان همسرکشی نیز کاهش چشمگیری داشته است. این روانشناس همچنین پایین بودن سن ازدواج زنان همسرکش را از دیگر عوامل مؤثر در متفاوت بودن اقدام به قتل زنان خواند و خاطرنشان کرد: بر اساس تحقیقات صورت گرفته بیشتر زنان همسرکش در سنین قبل از ۲۵ سالگی ازدواج کرده و به طور متوسط تنها ۱۰ سال زندگی مشترک داشته‌اند. وی نابرابری حقوقی مردان و زنان در این زمینه را عامل مهمی در ارتکاب به قتل زنان دانست و گفت: زنان با ازدواج اجباری در سنین زیر ۱۲ سال با سختی‌های بسیار روبه‌رو بوده و هزینه کلانی برای رهایی از زندگی تحمیل شده به خود کرده‌اند. بر این اساس تنها راه رهایی از محرومیت، فشار و نابرابری تحمیلی را اقدام به قتل همسر خود یافته‌اند. وی با اشاره به این که ۸۰ درصد زنان همسرکش خانه‌دار بوده‌اند، بیان کرد: متأسفانه تمایل به قتل همسر در زنان خانه‌دار بیشتر بوده و این امر نشان می‌دهد که آنها فشار مضاعفی را تحمل کرده و با این کار از محرومیت‌هایی که در خانه و جامعه با آن مواجه‌اند انتقام می‌گیرند. این پژوهشگر اجتماعی با اشاره به این که الگوی جنسیتی



از دلایل عمده همسرکشی در شرایط کنونی ایران است. بسیاری از زنان که در گذشته دست به خودکشی و خودسوزی می‌زدند امروز اما شیوه دیگری را برای بیان خشم خود پیش گرفته‌اند: سعید مدنی، روانشناس در گفت‌وگو با خبرنگار اجتماعی خبرگزاری دانشجویان ایران با اشاره به این که در سطح کلان، تفاوتی بین علل جرایم مردان و زنان وجود ندارد، گفت: ساختار ناکارآمد اجتماعی و اقتصادی، شیوع فقر، کاهش مشارکت و موانع درونی انجام جرم از جمله عوامل پذیرش جرم زنان و مردان است. وی با بیان این که در سطح میانی و خرد تفاوت‌های بارزی در اقدام به جرم زنان و مردان بخصوص در همسرکشی وجود دارد، افزود: روش نامناسب اعمال قوانین در تقاضای طلاق از سوی زنان عامل حیاتی در اقدام به همسرکشی برخی زنان تحت آزار بوده است.

وی با اشاره به این که بیشترین گروه سنی در میان زنان ۱۸ تا ۲۴ سال بوده است، گفت:

برای برون رفت از یک بحران و یا یک مشکل مورد استفاده قرار می‌گیرد. تقریباً تمام افراد بخصوص مردانی که در خانواده خشونت را بعنوان یک استراتژی برای پیشبرد مقاصد و اهداف خود اعمال و بکار می‌گیرند در کودکی خود مورد خشونت قرار گرفته و با آنها بطور یک نواخت برخورد نشده است. در نتیجه عمدتاً دارای ثبات شخصیت نبوده و یا در خانواده همیشه شاهد و ناظر دعوا و کشمکش‌های روانی بوده‌اند. و یا اغلب آنها، در کودکی نظاره گر مورد اذیت و آزار قرار گرفتن مادران خود توسط پدرانشان بوده‌اند. به همین دلیل مسئله خشونت و کتک به مرور زمان برای آنان به یک امر طبیعی و

خشونت تقریباً در همه جا و در بین تمام اقشار اجتماعی وجود دارد. خشونت دارای اشکال و فرمهای گوناگونی است که میتواند جسمی (خشونت فعال) مثل ضرب و شتم و یا گفتاری (خشونت غیر فعال) مثل تهدید، ترور روانی و ... باشد. همچنین خشونت می‌تواند به اشکال مختلفی چون اعمال قدرت، حکم رانی، غارت، حق سکوت گرفتن، تجاوز جنسی و ترور شخصیت باشد. در شکل پیچیده تر و خشن تر، خشونت می‌تواند با اسلحه و خطر تهدید به مرگ همراه باشد. در هر صورت خشونت چه به صورت پیچیده و یا ساده آن به عنوان ابزاری استراتژیک و یا راه حلی

خشونت پدیده ای اجتماعی تربیتی و یا مسئله ای درون خانوادگی؟

مرضیه

متاسفانه این نوع زنان از نظر روحی دچار خود کم بینی اند و خود را دارای عدم اعتماد به نفس و صلاحیت می پندارند و همیشه از دردهای روحی - جسمی مثل، کمر درد و معده درد رنج می برند و دچار بیخوابی و افسردگی پوشیده و مزمن هستند.

تقریباً در تمام جوامع، خشونت توسط مردان در مقابل زنان به ابزاری تبدیل گشته تا آنان را از نظر روحی خرد کرده و مطیع خویش سازند. متاسفانه تا به امروز مسئله خشونت در اکثر جوامع بشری به عنوان مسئله درون - خانوادگی جا افتاده نه به عنوان یک جرم قانونی که حیثیت و حقوق و ارزشهای انسانی را نادیده گرفته و آنها را لگد مال می کند. چیزی که با اصل منشور حقوق بشر کاملاً در تضاد میباشد. چرا که بر اساس منشور حقوق بشر هیچکس حق ندارد حیثیت، احترام و حقوق دیگری را خدشه دار کند و یا به آنان صدمه وارد سازد.

تا زمانی که خشونت درون - خانوادگی، از طرف جامعه به عنوان یک مسئله طبیعی و خانوادگی جا افتاده و پذیرفته شده و نه بعنوان یک جرم قانونی، که می بایست مجرم در آن تحت پیگرد و تعقیب قانونی قرار گیرد، برابری زن و مرد بی مفهوم بوده و رسماً زن شهروندی درجه دوم محسوب می شود. چیزی که در جوامع ارتجاعی و سرمایه داری به نرم و یا وسیله ای تبدیل گشته تا توسط آن به طبقه بندی و دسته سازی و جدا سازی انسانها بپردازند تا بیشتر از این طریق به بهره کشی و استثمار انسانها پرداخته و از آن در جهت منافع خود بهره وری کنند. زیرا هر گونه جدا سازی انسانها تحت عنوان زن، مرد و یا سفید و سیاه و غیره، چیزی نیست، جز انگیزه پلید نژاد پرستی و جنسیت گرایانه که انسانها را بدون توجه به ارزشهای انسانیشان طبقه بندی می کند.



نه بعنوان انسانی برابر با خود، و جدا از تمامی معیار های ارتجاعی و سرمایه داری. عامل دیگر خشونت می تواند طرز تفکر کالائی باشد. که در این حالت مردانی که دارای اینگونه روش و باورند اعتقاد دارند که زن یک شیئی و یا کالایی است متعلق به آنان. بنابراین با آن هر آنگونه که می خواهند میتوانند با آن رفتار کنند.

این مردان زن را موجودی غیر قابل اعتماد می دانند و فکر می کنند همیشه باید مواظب آن باشند که از او خطائی سر نزنند. به همین خاطر مادام، هرگونه رفتار زن را زیر ذره بین قرار داده و آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهند. و در صورتی که رفتار وی مورد نظر و مطلوبشان نباشد همسر خود را مورد اذیت و آزار قرار می دهند. اینگونه مردان با مرور زمان بخاطر کنترل سیستماتیک همسران خویش بسیار حساس و حسود می شوند و هرگونه رفتار غیر قابل قبول و دلخواه را به سرعت و طبق نظر خود مورد بررسی و قضاوت قرار می دهند و حکم صادر می کنند.

طبق تحقیقات و مصاحبه های انجام شده با مردان همسرآزار مشخص شده است، که آنان اصلاً کتک و خشونت را عاملی برای تشدید مشکلات خانوادگی خویش نمی بینند و تنها همسران خود را عامل اختلاف و بحران خانوادگی قلمداد کرده اند. همچنین این مردان متذکر شده اند که اگر همسرانشان خود را اصلاح کنند موردی برای اختلاف و خشونت درون - خانوادگی وجود ندارد. و جو سالمی در خانواده حکم فرما خواهد شد که به نفع همه، بخصوص همسران و فرزندانانشان می باشد.

طبق همین تحقیقات، نکته ای که جای تعمق و تاسف دارد این است که، همسران اینگونه مردان عمدتاً این امر به آنان مشتبه شده که دارای ارزش کمتری نسبت به مردان خود هستند و باید برای رفع اختلافات و خشونت درون - خانواده بیشتر به خواسته های همسران خود توجه کنند تا کشمکش های کمتری داشته باشند. این نوع زنان عمدتاً از نظر روحی کاملاً به همسران خود وابسته هستند و بشدت از جدائی و طلاق وحشت دارند. به همین خاطر به محض اختلاف با همسران خود سریع احساس گناه و پشیمانی کرده و خود را عامل اختلاف میدانند. بدون اینکه به علت و معلول قضیه بپردازند. در این صورت سعی میکنند دوباره روابطشان را با همسران خود بهبود بخشیده و همیشه برای آشتی کردن پیش قدم می شوند.

نرمال بدل گشته و خود، نا آگاهانه و بطور اتوماتیک وار آن را بعنوان حربه ای در زندگی فرا گرفته و به همان روش با فرزندان و همسران خود رفتار می نمایند.

آمار و تحقیقات انجام یافته نشان می دهد، افرادی که در زندگی اجتماعی و خانوادگی خود ناراضی و ناخشنود هستند بیشتر به خشونت متوسل میشوند تا افرادی که مثلاً دارای وضعیت شغلی و یا آینده و چشم انداز مشخصی هستند. هچنین افرادی که (بخصوص مردان) بطور مشخص بیکاراند و بطور دائم دچار مشکلات اقتصادی اند بالطبع بیشتر به خشونت روی می آورند.

معمولاً افراد خشن و پر خاشگر دارای عدم موفقیت در شغل، در خانواده و در روابط اجتماعی اند و همیشه از نظر روحی احساس نا امنی و نا خشنودی کرده و دارای تصویری منفی از خود می باشند. این نوع افراد، دچار خود کم بینی و عدم اعتماد به نفس اند. بنابراین برای رفع اینگونه حالات و احساسات خویش به خشونت و ضرب و شتم دیگران متوسل می شوند.

یک عامل دیگر خشونت مردان، میتواند سن کم آنان برای ازدواج و تشکیل خانواده و در نتیجه کم تجربگی اشان باشد. در این صورت اینگونه افراد قدرت و تحمل انتقاد و یا فرهنگ دیالوگ را نداشته و در صورت پیش آمدن یک مسئله خانوادگی قادر به حل و فصل مشکلات از طریق بحث و گفتگو نبوده و به سرعت کنترل خود را از دست داده و به خشونت دست می زنند.

یکی دیگر از عوامل خشونت، فرهنگ مرد سالاری است. مردانی که در خانواده و جوامع مرد سالار تربیت شده اند، دارای شخصیتی قدرت طلب، سلطه جو و خود محور بین هستند و به هیچوجه قادر به قبول و نظریه نه تنها همسران خود بلکه هیچ زنی نیستند. اینگونه افراد، بر این باورند که زنان به هیچوجه با مردان برابر نبوده و نتیجتاً دارای حق و حقوق مساوی نمی باشند. زنان، از نظر اینان، باید همیشه موجودی مطیع و فرمانبردار باشند آنها، وجود و احترام نسبت به خود را مساوی با اعمال قدرت و فشار و زورگویی می بینند. در نتیجه، گاه و بیگاه به عنوان گوشزد و یا یاد آوری سعی می کنند خشونت را که حکم زنگ خطر و ابراز وجود، برایشان دارد را بصدا در آورند که نشان دهند همچنان میدان دار هستند و قدرت کنترل خانواده را در دست دارند. افرادی که دارای اینگونه تفکرند، زن را شهروندی درجه دوم محسوب نموده و

ازمیان نشریات ایران

آمار طلاق، همسر آزاری و

زن آزاری فیزیکی در بین زن‌ها و شوهرهای تهرانی شیوع بیشتری پیدا نموده است. بر اساس نتایج تحقیقات انجام شده از سوی متخصصین پزشکی قانونی در سال گذشته، وضعیت زندگی در دوران کودکی، اعتیاد به مواد مخدر، تعدد زوجات و تهرانی بودن شوهر از مولفه‌های مرتبط با پدیده همسر آزاری فیزیکی در پایتخت بوده است. هدف از این تحقیق، شناخت پدیده همسر آزاری و عوامل ظهور آن در ایران است. گروه نمونه از بین زنانی انتخاب شده اند که به دلیل ضرب و جرح همسرانشان به مقامات قضایی یا انتظامی شکایت کرده و جهت معاینه به پزشکی قانونی آمده اند. یافته‌های پژوهش نشان داده که در متغیرهای سن، نوع شغل، تحصیلات و سابقه ازدواج قبلی تفاوت معنی‌داری بین گروه‌های شاهد و نمونه وجود ندارد. ۱۰ درصد از قربانیان زن آزاری و ۱۲ درصد از زنان گروه شاهد شاغل بوده اند. بررسی وضعیت شغلی مردان همسر آزار نیز نشان داد که ۱۲ درصد آنها بی‌کار، ۵۴ درصد دارای شغل آزاد، ۱۷ درصد کارمند و ۱۷ درصد کارگر بوده‌اند که این ارقام در گروه شاهد به ترتیب ۵، ۴۲، ۲۲ و ۲۹ درصد بوده است. در مورد وضعیت سواد و تحصیلات گروه‌های نمونه و شاهد، نیز جز در مورد زنان بی‌سواد در سایر سطوح تحصیلی اختلاف معنی‌داری مشاهده نشد. نکته جالب در این بخش تعداد کمتر زنان بی‌سواد در جامعه‌ی زنان قربانی زن آزاری در مقایسه با جامعه‌ی طبیعی است. مهمترین نتیجه پژوهش‌های سال گذشته تاکید بر نقش اساسی زمینه‌های تربیتی فرهنگی در بروز پدیده همسر آزاری بوده است، به طوری که مردانی که در کودکی شاهد کتک خوردن مادران خود در خانواده بوده‌اند، در بزرگسالی گرایش بیشتری به خشونت علیه همسران خود داشته‌اند، دخترانی نیز که در چنین خانواده‌هایی تربیت شده‌اند پس از ازدواج تمایل بیشتری به تحمل

همسر آزاری دارند. یافته‌های پژوهش‌های سال گذشته نشان داده است که ۴۶ درصد مردان همسر آزار در خانواده پدری خود با این پدیده مواجه بوده‌اند. در مورد میزان اتفاقی بودن یا تکراری بودن پدیده زن آزاری شواهد حاکی از این است که ۲۸ درصد از زنانی که قربانی زن آزاری شده‌اند سابقه‌ی مراجعات و شکایات قبلی از شوهر وجود داشته است، همچنین ۲۰ درصد از این زنان قبلاً به علت ضرب و شتم از سوی شوهرشان حتی در بیمارستان بستری شده بودند. در شش ماهه‌ی اول سال جاری، آمار طلاق ۱۴ درصد رشد داشته است که این افزایش در کلان شهرهایی نظیر تهران رشدی معادل ۳۰ درصد را نشان می‌دهد. این در حالی است که نرخ رشد طلاق در فاصله سال‌های ۷۵ تا ۱۳۸۱ افزایشی ۷ درصدی داشته است و شواهد نشان می‌دهد که در سال اخیر این روند با سرعت بیشتری افزایش یافته است. در سال گذشته ۸۵ درصد موارد درخواست طلاق از سوی زنان صورت پذیرفته است و آنان هنگام طلاق مهریه خود را می‌بخشند. ما در شرایطی با روند رو به رشد آمار طلاق در کشور به ویژه در کلان شهرها مواجهیم که نرخ ازدواج در شش ماهه‌ی اول سال جاری تنها ۴ درصد رشد داشته است. همچنین آمار جرائم زنان نیز در سال اخیر افزایش یافته و از ۴/۱۷ درصد در سال ۱۳۷۶ به ۱۱ درصد در سال ۱۳۸۲ رسیده که بیشترین گروه سنی زنان مجرم را گروه ۱۸ تا ۳۴ سال گزارش شده است. سردبیر فصلنامه رفاه اجتماعی در این مقاله با اشاره به این که به دلیل ساختار مبتنی بر نابرابری جنسیتی موجود، زنان در مقایسه با مردان آسیب‌پذیری بیشتری در برابر پیامدهای منفی تخریب سرمایه‌ی اجتماعی دارند، نمودهای روند نامطلوب افول این سرمایه، را در سه زمینه‌ی روسپیگری، اعتیاد و خودکشی زنان مورد بحث و بررسی قرار داد. طی یک دهه‌ی اخیر تغییرات مهمی در زمینه‌ی شیوع مصرف مواد در بین زنان و دختران به وقوع پیوسته در سال ۱۳۷۹، شیوع سو مصرف مواد در بین مردان و زنان به ترتیب ۹۳/۴ درصد و ۶/۶ درصد بوده است. این در حالی است که در سال ۱۳۷۶ تنها حدود سه درصد از جمعیت

پذیرش شده توسط مراکز بازپروری کشور را زنان تشکیل داده‌اند، در سال ۱۳۸۲، ۳/۱ درصد از معنادان تریقی را زنان تشکیل داده‌اند. همچنین در این سال آمار زنان روسپی فقط در سطح شهر تهران چیزی حدود ۲۵۰ تا ۳۰۰ هزار نفر تخمین زده شده است. براساس پژوهش سازمان بهزیستی، ۵۲/۷ درصد روسپیانی که در این مرکز به سر می‌بردند، مواد مخدر مصرف می‌کرده و ۱۲/۷ درصد آنها احتمالاً چنین عملی را انجام داده‌اند. ۵۰ درصد آنها حداقل یک بار از خانه فرار کرده و برای بیش از ۴۷ درصد آنها فرار قبل از سن بلوغ اتفاق افتاده است. ۵۶ درصد بی‌سواد بوده و یا در حد خواندن و نوشتن سواد داشته‌اند. پدران ۶۵ درصد این زنان بی‌کار یا کارگر بوده و ۳۲ درصد در رده‌های شغلی کارمندی قرار داشته‌اند. ۲۷/۷ درصد از پدران آنها معناد و ۱۸/۷ درصد سابقه زندان داشته‌اند. ۵۵ درصد از پدران زنان روسپی همسران خود را طلاق داده‌اند. در خانواده ۱۶/۶ درصد زنان روسپی کسی اقدام به خودکشی کرده است. ۱۵ درصد آنها شوهران معناد داشته و ۷۴/۷ درصد، مطلقه بوده‌اند. در سالی که گذشت، با بررسی همسر کشی در ۱۵ استان کشور معلوم شد که در حدود ۸۰ درصد همسر کشی‌ها در این سال توسط زنان خانه دار انجام پذیرفته است. بالاترین همسر کشی در تهران و کرج و بعد خراسان آذربایجان شرقی و کرمانشاه بوده و کم‌ترین میزان در سیستان و بلوچستان و نیز کردستان و هرمزگان بوده است. و در استانهائی که امکان طلاق بیشتر بوده همسر کشی کمتر داشته‌ایم. متوسط سنی جرم همسر کشی ۳۸ سال و ۸ درصد کل جمعیت آماری بوده که کمتر از ۲۵ سال داشته‌اند. آمار فرار دختران از خانه در سالی که گذشت فقط در تهران بیش از ۸۰۰۰ نفر بوده است. سن دختران فراری عمدتاً ۱۲ و ۱۵ سال بوده که دلایل آن را می‌توان: تجاوز پدر، برادر و دایی به دختران در خانواده، آزارهای جسمی، روحی و روانی در خانواده و فقر و عدم امنیت یافت.

رویارویی زنان کرد با ستم چندگانه

میان خانواده برخوردارند. اما زنان در این مناطق تا قبل از برقراری جمهوری مهاباد از هیچگونه آموزش تحصیلی برخوردار نبودند. تنها خانواده‌های ثروتمند و خوانین قادر بودند فرزندان نکور خود را برای تحصیل به مراکز شبانه‌روزی آموزشی شهرهای بزرگ راهی نمایند. اما دختران حتی

مضاف بر اینکه روابط و مناسبات اجتماعی تحت تاثیر فرهنگ سنتی و عقب مانده اسلامی هم این فشارها را دوچندان نموده است. البته نباید فراموش نمود که در برخی از موارد در بسیاری از عشیره‌ها زنان بعد از فوت همسران مسئولیت عشیره را بعهده داشته‌اند. زنان سالمند بخصوص از جایگاه خاصی در

نویسنده کارین لویکفلد

ترجمه: ناهید جعفرپور

زنان مناطق کردنشین (ایران، عراق و ترکیه) نزدیک به یک قرن است که روزانه فشار جنگ، ها، سرکوب‌ها، رانده شدن‌ها و مناسبات عقب مانده سنتی پدر سالار را بر دوش میکشند.

شادی ها و شورش ها و ظلم ها و بالاخره تمامی حالات و روحيات چندین صد ساله زنان کرد را میتوان از لابلای اشعار و قصه های عامیانه و مثل های روزمره بیرون کشید. آنچه که برای این محقق بسیار حیرت انگیز است روحیه زنان کرد با وجود تمامی ستمی است که در خانواده و اجتماع به آنان روا میشود در همدردی و همدوشی با مردان

نابرابر ناشی از این مناسبات عقب افتاده سنتی باعث گردیده است تا زنان بسیاری بر علیه این مناسبات شورش نمایند. بطور مثال در جنوب کردستان ترکیه زنان بسیاری در قتل های ناموسی با جرم لکه دار کردن ناموس خانواده بقتل رسیده اند. مسئله ای که در احکام جزائی اسلامی و قانون قصاص اسلامی امری عادی و طبیعی است. طبق این احکام

در چنین خانواده هائی هم همواره از این مزایا بی بهره بودند زیرا که خانه داری و فرش بافی و آموزش صنایع دستی سنتی و و بچه داری کاری در خور دختران شمرده می شد و هنگام ازدواج از وزنی بالا به نفع ازدواج بهتر برخوردار بود. تولد اولین فرزند و جنسیت آن نقش اساسی را در زندگی زناشویی دختران جوان بازی مینمود. چرا که تولد فرزند ذکور از ارزش خاصی برخوردار بود. سالها بعد و بعد از تغییرات سیاسی و اجتماعی در ترکیه و ایران و عراق به طور طبیعی شرایط زندگی زنان مناطق کردنشین هم تغییر نمود. در بخش های کرد نشین ایران و عراق مراکز آموزشی دولتی برای تحصیل دایر گردید و در خانواده های مرفه دختران هم چون پسران در این دو منطقه از آموزش های تحصیلی بر خوردار گردیدند. دولت مرکزی عراق با وجود فشار های اجتماعی و ستم های مختلف بر مردم کرد اما استفاده از زبان مادری را در مراکز آموزشی این منطقه آزاد نمود. در بخش کرد نشین ترکیه به لحاظ وجود کوه های بلند و قرار گرفتن روستا ها در میان این کوه ها و دوری به شهر ها و عدم رفت و آمد به شهرها و بالاخره زندگی در میان خانواده بزرگ سنتی مرد سالار با خود موقعیت خاصی را برای زنان به همراه داشت که هنوز هم تا به امروز ادامه دارد. در این منطقه ازدواج دختران کم سن و سال با مردانی که برخا از فاصله سنی سه برابر بر خوردارند مسئله ایست عادی و در حقیقت پدر خانواده تصمیم می گیرد که چه کسی از توانائی مالی بهتری بر خوردار است و برای ازدواج با دخترش مناسب تر می باشد. در واقع دختران جوان با شیر بها و مهریه هر چه بیشتر معامله می شوند و با تکیه بر احکام اسلام امر طلاق در این منطقه تنها در قدرت و اختیار مردان قرار دارد و زنان از هیچگونه حقی برای اعتراض برخوردار نیستند. مردان موظف به پرداخت نفقه بوده و در صورت عدم پرداخت نفقه از سوی همسر، از آنجا که زنان عمدتا با خانواده همسر زندگی می کنند مجبور به سکوت می شوند. مخالفت دختران با سنت های خانوادگی اغلب به از دست دادن جان این دختران ختم گردیده است. سرگذشت ها و داستانهای کوتاه نویسنده توانا و بزرگ کرد یاشار کمال نمونه بسیار واقعی از زندگی در روستا های کردستان ترکیه را به تصویر در آورده است. از سوی دیگر در سالهای اخیر در مناطق مختلف کردنشین وجود شرایط



خانواده در مقابله و ستیز با دشمنان(بطور مشخص مبارزات زنان و دختران پیشمرگه کرد در تمامی مناطق کرد نشین که بررسی آن در جای دیگر خواهد شد). وی برای مثال چندین داستان نوشته شده توسط نویسندگان کرد را مبنای تحقیقاتش قرار داده و نشان میدهد که دختران جوان کرد با تمامی محدودیت های خانوادگی چگونه در مقابل دشمنان ایستادگی نموده اند. او همچنین در تحقیقاتش به این نتیجه رسیده است که چند همسری در میان مردان قشر متوسط و پائین اجتماع کرد چون سایر مناطق مسلمان نشین رایج نبوده و عمدتا خان ها و روسای قبیله از این قاعده پیروی می نمایند. او سپس اذعان مینماید که راه خلاصی زنان کرد از مناسبات دست و پا گیر سنتی و خانوادگی راهی است بسیار پر فراز و نشیب. در واقع وضعیت زنان کرد با امروز آغاز و ختم نگشته است بلکه سابقه ای چندین صد ساله را بدنبال دارد. زنان کرد ترکیه که عمدتا روستا نشین میباشند خارج از مناسبات خانواده و عشیره دارای هیچگونه هویت اجتماعی نیستند. برخا

پدر میتواند از ناموس خود دفاع نماید و لکه ننگ را از دامان مرد مسلمان بزداید. در برخی مواقع قاتلان هیچگونه پیوند خونی و یا سببی و نسبی با مقتولین نداشته و تنها زنان به اتهام ترویج بی بندو باری در عشیره در خفا به مرگی وحشتناک محکوم گشته اند. این امر دیگر پوشیده نیست که هر جا زنان در مقابل سنت و مناسبات در هم رفته عشیره ای ایستادگی نموده اند به مرگ محکوم گشته اند. بسیاری از سازمانهای زنان کرد تلاش نموده اند برای جلوگیری از این گونه فجایع و برای آگاهی مردم این مناطق اقدامات افشاگرانه و چندان نداشته است. «توماس بوئیس» کشیش معروف فرانسوی سالهای سال در میان کردهای سه منطقه ایران و ترکیه و عراق در رفت آمد بوده و در تحقیقاتی وسیعی که در باره وضعیت زنان این مناطق نموده است به نتایج بسیار جالبی دست یافته است. او می نویسد: تمامی داستانها و اشعار مدون تا کنونی کرد زبان نشانه و بیانگر، روحی متفاوت از ملت های دیگر جهان است. دردها و

مبارزه زنان کرد

من به عراق، به مناطق کرد نشین و یا بهتر بگویم مناطقی که سازمانهای سیاسی کرد مقرشان را بر پا نموده اند سفر نمودم و در آنجا با تعداد بسیاری از زنان جوان روبرو شدم که در رفت و آمد بودند. پزشکان جوان و پرستاران و زنان پیشمرگه که با وجود خطرات بیشمار در حال معالجه کودکان و چریک های زخمی بودند. در آنجا من با وکلای زن جوانی روبرو شدم که بارها و بارها بخاطر فعالیتشان دستگیر و زندانی شده بودند. هنرمندان زن و آهنگسازان زن و خبرنگاران زن که بخاطر نوشتن مقالات مختلف بارها دستگیر و شکنجه شده بودند. کار و مبارزه مشخصه اصلی زنان سیاسی در این مناطق بود. آنچه برای من غیر قابل فهم بود اینکه در تمامی ملاقات ها و مصاحبه ها تنها مردان سیاسی کرد طرف صحبت بودند و یکی از سئوالاتی که من همیشه مطرح می نمودم این بود که چرا زنان سیاسی طرف صحبت نیستند و همیشه تلاش میشد به نحوی از این سئوال گذشته شود. در سلیمانیه با بسیاری زنان جوان پزشک آشنا شدم که اعضای اتحادیه زنان مستقل کردستان بودند. زنانی که عمدتاً در شهرها بزرگ شده و در اینجا تلاش داشتند زنان روستائی را بسیج نمایند. من در کنفرانسی شرکت نمودم که حدود ۳۰۰ زن شرکت نموده بودند و در باره "کشتار زنان" و "زن کشی" سخنرانی می کردند. آمار و ارقام جالبی از قتل های ناموسی داده میشد. من در این مسافرت ها به مناطق کردستان با بسیاری از زنان پیشمرگه آشنا شدم با پیشمرگان سازمان زنان پ او ک و ک د پ (حزب دمکرات کردستان) و ک پ (کومله ایران) و زنان سازمان پ ک ک و بسیاری دیگر از زنان چریک که به سازمانهای زنان متفاوت وابستگی داشتند و همگی دوش به دوش مردان در تلاش و رفت و آمد بودند. من می دیدم که چگونه دختران کرد در مقابل رژیم های دیکتاتور منطقه و همزمان در مقابل پدر سالاری موجود و فرهنگ سنتی دست و پا گیر و عقب افتاده مبارزه مینمایند. آنها همگی از یک ضرب المثل کردی برایم مثال می آوردند که هیچ کبوتری با بال شکسته نمی تواند پرواز کند و هیچ انقلاب و تغییر و تحولی بدون حضور زنان امکان پذیر نخواهد بود



ISNA/PHOTO: AMIR KHOLGOSEI

مراسم ۸ مارس در تهران

سرانجام در پی درخواست مرکز فرهنگی زنان، کانون هستیا اندیش، انجمن ایرانمهر، کانون نواندیشان جوان جامعه مدنی و چند تشکل دیگر زنان، از استانداری تهران، برای دریافت مجوز برگزاری تجمع ۸ مارس (۱۸ اسفند ۱۳۸۲) در پارک لاله تهران، با درخواست این سازمان ها موافقت شد. مراسم ۸ مارس امسال به نام «کمپین زنان و مردان علیه خشونت» روز دوشنبه ۱۸ اسفند از ساعت ۱۷ تا ۱۹ در آمفی تئاتر روباز پارک لاله برگزار خواهد شد.



بسیاری از زنان روستاهای کردستان ترکیه و عراق هیچگاه فرصت بیرون رفتن از روستا ها و آشنا شدن با دنیای زنان شهری را نداشته اند. و هیچگاه زبانی دیگر جز زبان کردی را نیاموخته اند. در واقع حاملین و حافظین زبان کردی در درجه اول زنان کرد می باشند که سینه به سینه به فرزندان خود منتقل مینمایند. تمامی امکانات ابتدائی انسانی چون دکتر و دوا و از دسترس زنان روستا های کردستان ترکیه بدور می باشد زیرا که برخا برای رفتن به نزدیک ترین بیمارستان بیش از چهار روز میبایست پیاده روی نمایند. زنان بدون همراهی مردان خانواده هرگز اجازه رفت و آمد میان دو روستا و یا بین روستا و نزدیک ترین شهر را حتی برای ملاقات با پزشک نداشته و ترجیح داده میشود تا از ماما های محلی که اکثراً آموزش تجربی دارند و یا پزشکان زن برای معالجات مختلف کمک گرفته شود. در دهه گذشته در حالیکه نیروهای ارتش ترکیه کردها را از روستاهایشان بیرون رانده و خانه های آنان را با خاک یکسان نموده اند و خانواده ها را از هم متلاشی نموده اند و در حالیکه ارتش عراق زنان و مردان را از یکدیگر جدا نموده و مردان را به سیاه چال ها سپرده بود و یا مردان کرد پیشمرگه که در مبارزه با ارتش به قتل رسیده و یا مجبور شده بودند به خارج فرار نمایند، این تنها زنان بودند که بار تمامی این محنت ها و رنج ها و درگیری ها را به جان خریدند. بار گذران امورات خانواده و کودکان و سالمندان در این فاز زندگی و کوچ اجباری اجبارا بر دوش زنان کرد محول گشته بود. به آتش کشیدن و خرابی بیش از ۳ هزار دهکده در کردستان ترکیه توسط ارتش ترکیه رنج و مکنت و فشار خارق العاده ای را بر روح و روان و جسم زنان کرد باقی گذاشت. جنگ های متوالی در عراق ضربه مستقیمش را به زندگی زنان ستم دیده کرد عراقی وارد نمود. سالهای سال قتل و کشتار کردهای ایران توسط رژیم جمهوری اسلامی تمامی فشار مضاعفش بر دوش زنان کرد ایرانی بود که تا به امروز هم این ستم های ملی و اجتماعی ادامه دارد. زنان کرد قربانیان مستقیم جنگ ها و خانه بدوشی ها و ستم چندگانه ای میباشند که طی سالهای متمادی از جانب رژیم های دیکتاتور منطقه از یک سو و سیستم پدر سالار رایج در اجتماع و مناسبات سنتی حاکم بر خانواده و ایل و عشیره از سوی دیگر بر این زنان مبارز وارد آمده است.

طلب داد ز بیداد خطاست!

محمد اعظمی

نگاهی به طومار حمایت از کارزار زنان ایرانی علیه خشونت

مدتی است که در سایت "ایران امروز" متنی برای جمع آوری امضاء "در پشتیبانی از کارزار زنان ایرانی در مبارزه با خشونت علیه زنان" درج شده است.

متن بشکل نامه تنظیم شده است، با عنوان "طومار حمایت از کارزار زنان ایرانی علیه خشونت را امضاء کنید" و خطاب "به رهبر جمهوری اسلامی ایران «جناب آیت‌اله سیدعلی خامنه‌ای، رئیس جمهور جناب حجت الاسلام والمسلمین سید محمد خاتمی، رئیس قوه قضائیه جناب آیت‌اله هاشمی شاهرودی، مجلس شورای اسلامی» نوشته شده است. در این نامه یا به بیان دقیقتر در این تقاضانامه، نویسندگان خواست خود را چنین بیان کرده‌اند: "از شما می‌خواهیم که تلاشهای لازم را به منظور انجام اقدامات زیر انجام دهید:

تضمین برابری حقوق زن و مرد در برابر قانون و اجرای قانون، تصویب لوایح برای برخورد با کودکآزاری و خشونت خانگی به عنوان جرائم جنائی، انجام اقدامات لازم به منظور پایان دادن به قتل‌های ناموسی، شناختن حق اشتغال زن و منع آزار جنسی در محیط کار" کارزار جمع آوری امضاء قرار است تا ۸ مارس ادامه پیدا کند..

تب تنظیم و امضای نامه و طومار برای یک دوره برخی از فعالان سیاسی خارج از کشور بویژه دلبستگان به راه اصلاح طلبان حکومتی را به خود مبتلا کرده بود، آن تب گرچه امروز تا حدودی فرونشسته است، اما هنوز در این یا آن مورد گرمای آن محسوس است. در آن زمان در نظر داشتم یادداشتی درباره این شیوه کار بنویسم، از رونق افتادن نسبی این شکل کار، انگیزه‌ام را سست کرد. تقاضانامه کنونی از رهبر جمهوری اسلامی و رئیس قوه

قضائیه، محرک انگیزه‌ام شد و مرا به تنظیم این یادداشت، واداشت

چندی است جمع‌آوری طومار و امضا بویژه در خارج از کشور بصورت شکلی از مبارزه رایج شده است. اگرچه اینگونه اقدامات در مواردی ویژه و معین می‌تواند تا حدودی مؤثر واقع شود، اما اگر قرار باشد به روشی عام تبدیل شود و نتیجه حاصل از آن همواره نامشخص بماند، بگمان من چندان نمی‌تواند مؤثر باشد. بارها دیده شده است نامه‌ای خطاب به مقامات و نهادهای بین‌المللی در سایتها درج میشود. چند روزی بر روی اکران میماند بعد بدون اینکه بینندگان و خوانندگان نامه بدانند که دست اندرکاران چه بر سر آن آورده‌اند از سایت برداشته میشود. تنها مورد استثنائی، که من اطلاع دارم، متن پشتیبانی از ناصر زرافشان بود که همزمان بصورت هم‌آهنگ در سه سایت اخبار روز، ایران امروز و عصر نو درج شد. این متن که دهها سازمان و تشکل سیاسی و دمکراتیک و بیش از هزار امضاء داشت، ترجمه شد و در اختیار نهادهای بین‌المللی قرار گرفت و در پایان، گزارش چگونگی پیشرفت کار به اطلاع همگان رسید. در موارد دیگر روشن نیست که هدف از جمع آوری امضا چیست و برای تأثیرگذاری روی چه‌نیروی است.

جمع‌آوری طومار اعتراضی در ردیف سهلترین و بیدردسرتترین واکنشها قرار دارد. ولی پیش از هر چیز می‌بایست دید برای چه منظوری این طومار تهیه می‌شود و نتیجه و اثر بخشی آن چگونه است درغیر اینصورت و با ناروشن ماندن نتیجه و حاصل کار، طبعاً امضاء کنندگان هم هرروز کاهش می‌یابند. تهیه طومار در دفاع از حقوق زندانیان سیاسی - که در همین خارج از کشور دهها هزار پشتیبان دارد - با دویست یا سیصد امضاء میتواند زندانیان را با این توهم مواجه کند که سیاستهای سرکوبگرانه‌شان با مخالفت‌های جدی روبرو نیست. اینگونه اقدامات نه شوری در موافقان آن برمی‌انگیزاند و نه مانعی بر سر راه کسانی که در مسند قدرتند، مینشانند. دادخواهان را ضعیفتر از آنکه هستند مینمایاند و قدرت بیدادگران را بیش از آنچه هستند، نشان میدهد. من فکر میکنم لازم است به این آشفتگی و فرمالیسم در کار طومارنویسی پایان داده شود.

طومارها منطقی می‌بایست تحت تأثیر قرار دادن و زیر فشار گذاشتن قدرت ها را پی گیرند. حتی در مواردی که افکار عمومی مردم، نهادهای و مجامع ملی و بین المللی مورد خطابند، باز از طریق اینها، فشار بر حکومت ها مدنظر است. در این حالت بمیزانی که طومار بتواند نیروی وسیعتری را جلب نماید، به همان میزان اثر گذاری اش می‌تواند افزایش یابد. در تهیه طومارها اهمیت دارد توجه شود تا اولاً تضمین های حداقلی برای صحت امضاها وجود داشته باشد ثانیاً مراحل پیشرفت کار تا گزارش نتایج آن پیگیری شود. برای مثال نامه ای که خطابش عفو بین المللی یا سازمان ملل متحد است لازم است ترجمه و برای آنها ارسال و پاسخ آن پیگیری شود سپس چگونگی پیشرفت کار و نتیجه آن به اطلاع عموم رسانده شود.

اما جمع آوری امضا همواره زیر فشار گذاشتن حکومت ها را مد نظر ندارد، در مواردی در پی تحت تأثیر قرار دادن مردم است. آشفتگی و فرمالیسم در این حالت بیش از سایر موارد بچشم می‌خورد. تهیه طومار در رابطه با انتخابات یکی از نمونه های گویاست. روشن نیست که برای تحریم یا شرکت در انتخابات چرا باید امضا جمع آوری کرد. اگر هدف اثرگذاری روی مردم است، سیاهی لشکر کارایی اش در چیست؟ مردم را شخصیت های سیاسی، فرهنگی و علمی شناخته شده تحت تأثیر قرار می‌دهند نه دهها هزار تن از افراد ناشناس. آیا در چند سال اول انقلاب موضع گیری خمینی بیشتر روی مردم تأثیر می‌گذاشت یا نظر صدها هزار تن از شهروندان جامعه.

در گذشته نگرشی بر نیروهای اپوزیسیون مترقی و چپ حاکم بود که از بالا با مردم برخورد می‌کرد. نیروها و احزاب سیاسی تافته ای جدا بافته از مردم بودند. کارشان صدور فرمان بود. این درک امروز خوشبختانه بمیزان زیادی ضربه خورده است. اما در مقابل آن تفکری شکل گرفته است که بشکلی مکانیکی همه را می‌خواهد در تمام زمینه ها برابر ببیند. بین اثر موضع گیری دهها روشنفکر و صاحب نام سیاسی با دیگران تفاوتی قائل نیست. جایگاه حقوق شهروندان را با توانایی ها و اثر گذاری آنان اشتباه می‌گیرد. حقوق برابر را اثر گذاری یکسان می‌فهمد. به نظر می‌رسد تفکری که

بهمراه نداشته است. از دفاع از مواد نابرابر قانون اساسی علیه زنان گرفته تا بستن روزنامه‌ها و مطبوعات و به بند کشیدن روزنامه‌نگاران و فعالان سیاسی همه به دستور آنان صورت گرفته است. تقاضای "پایان دادن به قتل‌های ناموسی" و دادخواهی از مسئولان اصلی این ناپکاریها و مدافعین سرسخت این بیدادگرها برای گستراندن داد، چه مفهومی دارد؟ در دوره‌ای که جامعه در آستانه عبور از کل رژیم و به ویژه ارگانهای غیر انتخابی است و حتی بخشی از اصلاحطلبان حکومتی نیز در مواردی حداقل در حرف حذف ارگانهای غیرانتخابی را طلب میکنند، مسئولان اصلی نظام را به دادرسی فراخواندن برای دستیابی به چه اهدافی است؟ در توهم پذیرش تقاضایان و اجرای آن نشسته‌اید یا قصد نامه سرگشاده در سر داشته‌اید؟ کدامیک را میجوئید؟

بنیاد تمام نابرابریها در خود قانون اساسی است. توسل به "رهبر" برای تغییر قانون اساسی که میبایست با رأی و اراده مردم دگرگون شود، حتی اگر آن "رهبر" به دادگری شهره باشد، خودکامگی پدید می‌آورد. آن رهبری که امروز بتواند و یا بدتر، ما از او بخواهیم، با نادیده گرفتن حقوق مردم و ورای اختیاراتش، قانون را تغییر دهد و اجرا نماید، اگر دیکتاتور و مستبد هم نباشد، ره به جایی خواهد برد که پایانش جز استبداد و دیکتاتوری نیست.

جنبه دیگر، سرگشاده بودن نامه است. در این حالت نیز تنظیم کنندگان نامه، به کجراه رفته اند. نامه سرگشاده بیش و پیش از آنکه مخاطبش بالا باشد، مردم را مورد نظر دارد. به کسانی نوشته می شود که بخشی از مردم را توانسته اند جلب کنند. هدف از اینگونه نامه ها توهم زدائی از سوئی و ایجاد فشار از پائین از سوی دیگر است. اما زبان الکن نامه به هیچ روی مناسبتی با ایده رو در رو قرار دادن مقامات جمهوری اسلامی با خواستههای دمکراتیک مردم را ندارد. به ویژه اینکه رهبر جمهوری اسلامی و رئیس قوه قضائیه کسی را جز مزدورانشان، با خود ندارند. به نظر می رسد پشت چنین نامه هایی، این نقشه نیز نهفته است که در دل دوست بهر حيله رهی باید جست.

نشده‌اند. مگر میشود که بدون ذهن و زبان دمکراتیک و شفاف از دمکراسی و برابری دفاع کرد. مبارزه و مقابله با واپسگرایی و ریاکاری جمهوری اسلامی با ذهن و زبان الکن و مبهم، امکانپذیریش زیر سؤال جدی است. افزون بر این امروز بحثهای زیادی پیرامون ظرفیتهای استفاده نشده قانون اساسی از جانب هواخواهان جمهوری اسلامی مطرح است. اینان با چنین درکی اجرای قانون را به شعار و خواست مطالباتی خود بدل کرده‌اند. با توجه به این بحثها و نظرات است که تأکید بر اجرای قانون توسط مسئولان این تقاضانامه، میتواند مخدوش کننده و سؤال برانگیز باشد. بویژه اینکه در میان امضاءکنندگان هستند کسانی که دل به اصلاح طلبان حکومتی داده‌اند. در نگاه این گرایش فکری، دمکراسی در ایران میتواند با جناحی از این حکومت ساخته شود - پیش از این حتی برای این جناح نقش معمار بنای دمکراسی هم قائل بودند! - از اینرو در پی یافتن اشکالی از حرکتند که با مبهم کردن واژه ها و رقیق نمودن خواسته‌ها، راه همکاری با جناحی از حکومتیان باز و هموار شود

با توجه به این ملاحظات است که این تقاضانامه، سؤال برانگیز شده و نمی‌بایست آسان بر آن چشم پوشید، وگرنه، در میان امضاء کنندگان هستند کسانی که از مدافعان سخت کوش برابری حقوق زن و مردند. علیرغم این، بار مسئولیت این افراد در امضای چنین طوماری همچنان سنگین است. به همان اندازه که مسئولان و امضاءکنندگان این نامه در تنظیم این خواست میتوانند بیدقتی کرده باشند درست بر عکس، از مخاطب قرار دادن کسانی که خود مدافع این نابرابری ها و احقاقیات علیه زنان بوده و هستند نمیتوانند بی‌اطلاع باشند. کیست نداند که "رئیس قوه قضائیه جناب آیت‌اله هاشمی شاهرودی" افکار و عقایدش تا چه حد بر قانون اساسی و قوانین ضد زن و تبعیض آمیز جمهوری اسلامی منطبق است و تا کنون در مقام قاضی‌القضات چه احقاقاتی علیه زنان روا نداشته است. مگر میشود ندانست که "رهبر جمهوری اسلامی ایران جناب آیت‌اله سیدعلی خامنه‌ای" مشروعیت فرمانروائی ولایتش را بر جان و مال و ناموس زن و مرد ایرانی از کدام قوانین میگیرد. در جامعه کمتر توطئه‌ای بوده که فرمان مستقیم یا تأیید رهبر جمهوری اسلامی و همفکرش رئیس قوه قضائیه را

در رابطه با انتخابات در پی سیاهی لشکر است، ناخودآگاه از چنین نگرشی زاده شده است. اما در تنظیم این طومارها مشکل فقط در آنچه گفته شد نیست، بسیار بیشتر و جدیتر است. نامه اخیر جمعی از فعالین سیاسی و فرهنگی در ایران و خارج از کشور به خامنه‌ای و دیگر مقامات جمهوری اسلامی از زوایای دیگری قابل بحث است. در این نامه مواردی از خواستهها، از نظر مضمون، با طرز فکر ارتجاعی مخاطبان نامه همخوانی دارد. به این جمله توجه کنید: "تضمین برابری حقوق زن و مرد در برابر قانون و اجرای قانون" در این جمله برخلاف ظاهر آن که از برابری حقوق زن و مرد سخن گفته است، نابرابری، اجحاف و ستم را بر زنان از "رهبر جمهوری اسلامی ایران آیت‌اله علی خامنه‌ای" تقاضا کرده است. گویا تنظیم کنندگان این نامه، حتی این پرسش ساده را از خود نکرده‌اند که، در برابر کدام قانون؟ همان قانونی که در آن زنان سنگسار میشوند، قانونی که زن مسلمان نصف مرد مسلمان محسوب میشود (زنان غیرمسلمان که دیگر حسابشان پاک است)، قانونی که در آن زن حق قضاوت ندارد، قانونی که زنان از حق کامل سرپرستی فرزندانشان برخوردار نیستند، حق کار و مسافرت بدون اجازه شوهر یا پدر را ندارند تنظیم کنندگان این تقاضا نامه، توجه به این مسئله نداشته‌اند که برابری حقوق زن و مرد در برابر چنین قانونی، عین نابرابری است. گذشته از این، اجرای چنین قانونی که خواست امضاء کنندگان است چه سودی برای زنان دارد؟ شاید بی‌دلیل نیست که یک چنین خواست ناعادلانه‌ای از کسانی تقاضا شده که خود سبیل بیعدالتی‌اند!

تأمل بر این موضوع از اینرو اهمیت دارد که در قانون اساسی جمهوری اسلامی، مشابه همین جمله به چشم می‌خورد. بدین معنا که در قانون اساسی جمهوری اسلامی، در برابر قانون، حقوق برابر به رسمیت شناخته شده است، نه در خود قانون. در واقع خود قانون به گونه‌ای تنظیم شده است که بر اساس شریعت اسلام، به تبعیض و نابرابری از نظر جنسی (زن و مرد)، مذهبی (مسلمان و غیر مسلمان)، مرتبه مذهبی (روحانی و غیر روحانی) و ... رسمیت داده شده است.

تقاضا کنندگان با زبانی روشن و شفاف خواستار لغو قوانین و مقررات ضد زن

«اتحاد جمهوری خواهان ایران»، گامی به سوی یک حزب جمهوری خواه

احمد آزاد

الزاما امکان اصلاح رژیم از درون منتفی شده باشد. دقیقا همینجا است که این اتحاد خود را آلترناتیو «اصلاح طلبی به بن بست رسیده» می بیند و قصد بر ادامه آن راه دارد. سند از کاهش نفوذ و اقتدار اصلاح طلبان دولتی صحبت می کند و همزمان می گوید: «ما میکوشیم تا در داخل و خارج از کشور، با همه جمهوری خواهانی که طرفدار دمکراسی، جدائی دین از ساختار حکومت و روشهای مسالمت آمیز مبارزه هستند اتحادی گسترده برپا سازیم و با تمام نیروهایی که خواهان تقویت عناصری از جمهوری و دمکراسی در نظام سیاسی کشورند، به همکاری و اتحاد عمل دست یابیم.» در حالیکه در تمام سند اشاره ای به لزوم تغییر حکومت اسلامی در کلیت آن نیست، از اتحاد و همکاری با کسانی که خواهان تقویت عناصری از جمهوری و دمکراسی هستند، که یقینا اصلاح طلبان حکومتی را نیز شامل می شود، سخن به میان می آید. به شرائط مساعد برای شکلگیری آلترناتیو اشاره می شود، ولی روشن نیست که چه نیروهایی را شامل می شود و آیا آلترناتیو کل حکومت است یا تنها مبارزه با اقتدارگرایان را هدف خود قرار می دهد.

در زمینه ساختاری نیز طرح گروه کارپایه سازمانی، بر محور شکلگیری یک سازمان جدید متشکل از اعضای دور می زد و حضور فعالین سیاسی در دیگر تشکل ها را به صفت فردی می پذیرفت و اساسنامه ای، مشابه اساسنامه های متداول احزاب سیاسی، برای گردش امور داخلی این تشکل تدوین کرده بود. گروه کار مسئله ملی موفق به تهیه یک سند نهایی نشد و نهایتا دو سند به همایش ارائه کرد. سند اکثریت کمیسیون، همچنان نگاهی غیر دمکراتیک و از زاویه تمامیت ارضی به مسئله ملیتها داشت. ملیتهای ساکن ایران را به این صورت که «اقوام ایرانی اند و بخش های بهم پیوسته ملت ایران را تشکیل می دهند» می شناسد. و مشکل کنونی را به سطح مسئله زبان و فرهنگی تقلیل می دهد. سند «تدقیق دیدگاه ها» نیز با تغییراتی نسبت به بیانیه اول ارائه شده بود.

همایش سراسری

همایش سراسری در شرائطی که زمان کافی برای نقد و بررسی اسناد باقی نمانده بود، آغاز شد. برطبق تصمیم شورای هماهنگی تنها امضاء کنندگان بیانیه از حق رای برخوردار بودند و در بین مهمانان نیز اگر کسی بیانیه را در بدو ورود امضاء می کرد، صاحب حق رای می شد. با این تصمیم، این همایش در عمل اولین جلسه کنگره کسانی بود که با امضاء بیانیه اتحاد جمهوری خواهان به عضویت این سازمان فرضی درآمده بودند. بر طبق گزارش سایت «اتحاد

در پاسخ به انتقادات، برخی از امضاء کنندگان ضمن پذیرش انتقادات، تاکید داشتند که بیانیه اولیه سند نهایی نیست و در جریان همایش سراسری این انتقادات برطرف خواهد شد. برخی نیز بر پایه جمهوری خواهی، عدم خشونت، جدائی دین از دولت و دمکراسی، امکان همکاری همه جمهوری خواهان در یک اتحاد وسیع را تبلیغ می کردند، بدون آن که به نقش محوری راهبرد سیاسی (استراتژی سیاسی) توجه داشته باشند.

جریان تدارک اسناد، علیرغم انتظار، علنی و شفاف نبود. بحث های گروه های تدارک (بجز گروه کارپایه سازمانی) در جلسات درونی صورت می گرفت و هیچ سند و پیشنویسی منتشر نشد. از چگونگی روند تدارک اسناد سیاسی و مباحث درون گروه های کار و بویژه نقاط گرهی اختلافات و چگونگی بازتاب انتقادات بیرونی در تغییر اسناد، خبری نبود. تنها پانزده روز مانده به برگزاری همایش، سند ها یکی پس از دیگری منتشر شد و در عمل زمان کافی برای نقد و بررسی اسناد نه برای شرکت کنندگان و نه برای ناظران بیرونی باقی نماند.

اسناد منتشر شده نشان داد که تغییرات چندانی را، نه در سیاست و نه شیوه کار، نباید انتظار داشت. «طرح راهبرد سیاسی» در کلیت خود همچنان در چارچوب سند اولیه باقی مانده بود. کمیسیون تدارک سند سیاسی از صراحت بخشیدن به سیاست این تجمع در قبال حکومت اسلامی ایران خودداری کرده و ترجیح داده بود تا با کلی گویی های مبهم، سیاست گرد شده ای را، که در عین حال تغییر کل نظام را هدف قرار نمی داد، تنظیم کند. مسئول کمیسیون راهبرد سیاسی، بیژن حکمت، در توضیح ابهام ها و نارسائی های طرح می گوید که «برخی از شرکت کنندگان در این همایش خود را اصلاح طلب می دانند و نمی پذیرند که اصلاحات و اصلاح جمهوری اسلامی شکست خورده است و در برابر کسان دیگری هستند که معتقدند نظام جمهوری اسلامی اصلاح ناپذیر است و بهمین دلیل طرح راهبرد سیاسی برای دستیابی به توافق بر روی دیدگاه ها تا حدودی به مبهم ساختن اسناد منجر می شود که باید بتدریج و با زمان در جهت حل آن اقدام کرد.»

بر کنار از کلی گویی های مبهم، اما در جایجای سند «دم خروس» سیاست همگامی با جناحی از حکومت به وضوح آشکار بود. سند کارپایه سیاسی از «بن بست استراتژی اصلاحات دوم خرداد» صحبت می کند و نه از شکست سیاست اصلاح رژیم. از نظر سند استراتژی اصلاح طلبان دوم خردادی، به عنوان یک استراتژی، به بن بست رسیده است، بدون آن که

همایش سراسری «اتحاد جمهوری خواهان ایران» در روزهای ۱۸ تا ۲۰ دیماه، برابر با ۸ تا ۱۰ ژانویه ۲۰۰۴ در برلین برگزار شد. هشت ماه قبل از برگزاری این نشست، بیانیه ای با عنوان «برای اتحاد جمهوری خواهان ایران» و با نزدیک به یک صد امضاء از فعالین سیاسی در تاریخ ۱۵ مه ۲۰۰۳، منتشر شده بود. امضاء کنندگان اعلامیه هدف خود را متحد کردن جمهوری خواهان ایران بر پایه سند سیاسی منتشره اعلام کرده و خواستار پیوستن جمهوری خواهان به این حرکت بودند. در فاصله یک ماه از انتشار این بیانیه، امضاها به یک هزار رسید. شورای موقتی برای هماهنگی تشکیل شد و تدارک یک همایش سراسری در دستور کار قرار گرفت و همزمان تبلیغات وسیعی آغاز گردید که وعده برگزاری همایشی بزرگ و بی سابقه می داد.

همایش برلین نیز از زاویه تعداد شرکت کنندگان، سازماندهی برگزاری و انعکاس وسیع خبری آن، حداقل در سال های اخیر در خارج از کشور بی سابقه بود. ولی متأسفانه برکنار از تدارکات فنی موفق و وجه نمایشی این همایش، نحوه تدارک نظری اجلاس و مصوبات آن، هیچ عنصر خارق العاده و جدیدی در خود نداشت. نه سند سیاسی مصوبه نویدبخش نوآوری در سیاست بود و نه همایش گام موثقی بود در شکلگیری اتحاد وسیعی از جمهوری خواهان.

پروژه تدارک اجلاس

امضاء کنندگان اولیه هدف خود را اتحاد وسیع جمهوری خواهان ایران اعلام کرده بودند، ولی مطالعه بیانیه نشان می دهد که سند کارپایه سیاسی بر اساس نظرات یک گرایش از جمهوری خواهان تنظیم شده بود. گرایشی که از یک دهه پیش به این سو، تحقق اهداف خود را از طریق اصلاح رژیم حاکم بر ایران دنبال می کند و نگاهش عمدتا متوجه حکومت و تحولات درونی آن است. بویژه در سال های اخیر، سیاست عمومی این گرایش بر همکاری و تقویت جناح اصلاح طلب حکومت می باشد. بیانیه اولیه نیز از زاویه چنین نگاهی تنظیم شده بود. انتقادات بر مضمون بیانیه از همان ابتدا عمدتا حول سه محور بود:

- ۱- تداوم سیاست نگاه به قدرت و پیشبرد سیاست اتحاد و انتقاد با اصلاح طلبان حکومتی ۲- نگاه غیر دمکراتیک به مسئله ملیتها، ۳- تاکید یک جانبه بر نقش محوری این حرکت در اتحاد جمهوری خواهان ایران

حزب اتحاد جمهوری خواهان

با انتخاب شورای هماهنگی، همایش به کار خود پایان داد و تشکیلات جدیدی با عنوان «اتحاد جمهوری خواهان ایران» با یک اساسنامه موقت، یک سند کارپایه سیاسی و یک رهبری منتخب متولد شد. نوزادی که همزمان دارای دو گرایش سیاسی مشخص و چندین فراکسیون سازمانی است.

راهبرد سیاسی این سازمان متکی است برسند مصوبه و نظر سیاسی اکثریت این جمع. سند راهبرد سیاسی به اکثریت امکان می دهد تا سیاست مورد نظر خود را در اتحاد و انتقاد با جناحی از حکومت اسلامی و در حال حاضر اصلاح طلبان، پیش برد. در جریان همایش، اکثریت اعضا از تحریم انتخابات مجلس هفتم خودداری کرده و تصمیم در این مورد را به زمان مقتضی واگذار کردند. این زمان مقتضی شش هفته بعد و پس از روشن شدن نتیجه شکست بست نشینان مجلس شورای اسلامی و اعلام عدم شرکت «جبهه مشارکت» در انتخابات، تشخیص داده شد. اعلام حمایت از نمایندگان متحصن در مجلس از سوی شورای هماهنگی و همبستگی با آنان از طریق بست نشستن یک روزه در مجلس ملی آلمان از دیگر اقدامات این سازمان جدید بود.

در زمینه سازمانی نیز این نوزاد، در جهت تشکیل یک حزب از جمهوری خواهان پیش می رود، اگر چه بسیار بر جنبشی یا جبهه ای بودن این تجمع تاکید می شود، ولی با ادعا نمی توان واقعیت را پنهان کرد. این تجمعی است که از افراد تشکیل می شود، سیاست معنی را دنبال می کند، تصمیمات بر اساس اقلیت اکثریت گرفته می شود و شورای هماهنگی در فاصله دو همایش عمومی سیاست گذار است و اساسنامه مشخصی را نی تدوین کرده است. چنین ترتیباتی، در معیار های شناخته شده، یک ساختار حزبی است. میزان گسترش دموکراسی در روابط درونی، موازی بودن ارگان ها، داوطلبی بودن مسئولیت ها، ایجاد گروه های کار و غیره، هیچ یک در مضمون کار حزبی تغییری ماهوی ایجاد نمی کند. تجمع افراد در یک ساختار سامان یافته، اگر معطوف به قدرت نباشد، یک انجمن دموکراتیک است. ولی اگر معطوف به قدرت باشد، یک حزب سیاسی است.

پایان سخن

روند عمومی این جریان در حال حاضر به سمت شکلگیری یک حزب جمهوری خواه، با سیاست همگامی و همراهی با جناحی از حکومت می باشد. اتحاد جمهوری خواهان، در ابتدای راه، با دو تناقض معین روبرو هستند:

۱- وجود اقلیتی که چه در زمینه راهبرد سیاسی و چه در زمینه ساختاری در نقطه مقابل اکثریت آن قرار دارد. فقدان تجمع دیگری از جمهوری خواهان را

جمهوری خواهان» بیش از یک هزار نفر تا کنون بیانیه فوق را امضاء کرده اند. از این تعداد تنها نزدیک به سیصد نفر در اجلاس شرکت کردند، که بر طبق گزارشات، شرکت افراد در رای گیری ها نیز بسیار نامنظم بوده و به مراتب کمتر از تعداد اعضا شرکت کننده بود. بطور مثال ماده پیشنهادی درباره تغییر نظام جمهوری اسلامی که با ۱۰۳ رای مخالف، ۶۵ رای موافق و ۵ رای ممتنع رد شد و یا پیشنهاد عدم موضعگیری درباره انتخابات مجلس هفتم با ۱۲۰ رای به تصویب رسید.

دو گرایش در جریان برگزاری همایش چهره نمود. دو گرایشی که بیژن حکمت بخویی آن را ترسیم کرد. یک گرایش اکثریت بود که «خود را اصلاح طلب می دانند و نمی پذیرند که اصلاحات و اصلاح جمهوری اسلامی شکست خورده است». عمدتاً همان گرایشی است که بیانیه اول و سند کارپایه سیاسی را تنظیم کرده و در پی همراهی و همکاری با اصلاح طلبان است. گرایش اقلیت، کسانی را شامل می شود که عمدتاً این نظام را اصلاح ناپذیر دانسته و کلیت آن را نفی کرده و در پی تغییر کامل نظام جمهوری اسلامی هستند. درگیری این دو گرایش در طول همایش بسیار آشکار بود، چه آن زمان که پیشنهادی با امضاء پنجاه تن برای تصمیم گیری در مورد انتخابات مجلس هفتم داده شد، چه آن زمان که دو سند درباره مسئله ملی ارائه شد و چه آن زمان که در کنار سند کارپایه سیاسی، بند دیگری با مضمون تغییر نظام جمهوری اسلامی و استقرار یک نظام دموکراتیک در کشور از طریق فراندوم ارائه شده بود.

همین درگیری دو گرایش و کوشش اقلیت در به تصویب رساندن برخی نقطه نظرات خود، اجازه داد تا روحیه حاکم بر جمع «اتحاد جمهوری خواهان ایران» آشکار گردد. رای گیری در مورد انتخابات، به بهانه نیاز به کار کارشناسی!! بر عهده شورای هماهنگی گذاشته شد تا در آینده با توجه به سیاست اصلاح طلبان، موضعگیری شود. در مورد مسئله ملی توافقی حاصل نشد و ظاهراً گرایش اکثریت ترجیح داد در این مرحله، این مسئله را مسکوت گذاشته و حل آن را به بعد حواله دهد. سند تدقیق دیدگاه ها به دلیل حل نشدن مسئله ملی و برخی دیگر اختلافات کلاً از دستور کار خارج شد. سند کارپایه سازمانی، علیرغم اختلاف بر سر برداشت از این تجمع، با تاکید بر این که «اتحاد جمهوری خواهان» از اعضا تشکیل می شود، به تصویب رسید. از سوی دیگر بدلیل اختلاف بر سر پذیرش دو نوع عضو (عضو حقیقی و حقوقی)، اکثریت اجلاس ترجیح داد برای حفظ «وحدت»، سند کارپایه سازمانی را فعلاً موقت اعلام کرده و بحث شرکت سازمان های سیاسی در این تجمع را به اجلاس بعدی واگذارند.

شاید بتوان دلیلی بر حضور این اقلیت توجیه کرد، اما تا کی؟ این تجمع فعلاً یک سازمان سیاسی نیست که اقلیت امید به اکثریت شدن داشته باشد، بلکه تجمعی است از جمهوری خواهان با یک سیاست مشخص. تغییر در این سیاست، این تجمع را متلاشی خواهد کرد. از سوی دیگر اقلیت با تبدیل این جمع به یک حزب سیاسی نیز مخالف است. به این ترتیب «اتحاد جمهوری خواهان ایران» دایره بسته ای است برای اقلیت کنونی، که تنها وقت و انرژی خود را در اختیار سیاستی قرار می دهد که با آن موافق نیست.

۲- راهبرد سیاسی یا به عبارت دیگر استراژی سیاسی این تجمع بر امکان اصلاح رژیم متکی است و از این رو مداوماً در پی یافتن متحدینی در حکومت می باشد. این تفکر در گذشته از خمینی آغاز کرد، به رفسنجانی امید بست و نهایتاً خاتمی و دوم خردادی ها را گم شده خود یافت، تا آینده چه تحفه ای برای آنها به همراه داشته باشد. مشکل این سیاست، همراه کردن سرنوشت خود با حکومت است. در شرائطی که حکومت و جناح های آن روز به روز در انزوای بیشتر فرو رفته و روز به روز برای حفظ خود به خشونت رو می آورند، سیاست تحول از درون این رژیم با مشکلات بیشتری روبرو خواهد شد. بطور مثال «اتحاد جمهوری خواهان ایران» آخرین جریانی است که نسبت به انتخابات مجلس هفتم موضع گرفت. درحالیکه مردم از ماه ها قبل یا شاید از انتخابات شوراهای شهر روستا، موضع خود در قبال این انتخابات را روشن کرده بودند. سیاستمداری که از مردم دیرتر تصمیم بگیرد، محکوم به شکست است. سیاست اصلاح این رژیم، در شرائطی که اکثریت مردم ایران خواهان تغییر این رژیم هستند، راه بجایی نخواهد برد.

«اتحاد جمهوری خواهان» بسیار بر مسالمت آمیز بودن سیاست خود تاکید دارد. جدا از مصرف سیاسی آن در رابطه با جناحی از حکومت، سیاست «مسالمت آمیز» شاه کلیدی نیست تا تمام درها را بر روی این تجمع بگشاید. تنها می تواند بخش محدودی از اقشار متوسط و مرفه جامعه، که از هر گونه تحول رادیکال وحشت دارند، را بخود جلب کند. ولی برای بخش وسیعی از مردم ایران، کارگران، زحمتکشان، حقوق بگیران ثابت و اقشار محروم جامعه، که روزمره خشونت این رژیم کمرشان را خم می کنند، طرح و تبلیغ «مسالمت آمیز» چندان فریبنده نخواهد بود.

«اتحاد جمهوری خواهان ایران» نهایتاً یک حزب جمهوری خواه اقشار متوسط شهری است که در تلاطم تحولات سیاسی ایران به مقتضای پایگاه اجتماعی خود، در وحشت دائم از تحولات رادیکال وبا توجه به تعادل قوا، به دامن «قویتر» آویزان خواهد شد.

خصوصی سازی ، دموکراسی و عدالت اجتماعی

کمیسیون کارگری سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

مقدمه:

موضوع مخالفت ها ، اعتصاب غذا و اعتراضات کارگران و کارکنان صنایع پتروشیمی در واحدهای اراک ، خارک و اصفهان ، به خصوصی سازی و انتقال این واحدها به بخش خصوصی عرصه جدیدی از مبارزات کارگران و زحمتکشان در مقابله با تعرض جمهوری اسلامی را نشان می دهد که به یقین از اهمیت و اعتبار ویژه ای برخوردار است. برای مقابله با سیاست های دولت اصلاح طلبان و کلیت رژیم نگاهی به بنیاد و بستر سیاست های اعمال شده از سوی رژیم و استراتژی آن ضروری می نماید.

اشاره اینکه هم اکنون بخش های استراتژیک اقتصادی که حتی بر اساس قانون اساسی همین رژیم نیز ممنوع است، در حال واگذاری و انتقال به بخش خصوصی و شرکت های اقماری و شرکت های ایرانی - خارجی می باشد. نتیجتاً کارگران متخصص و شاغل در صنایع بزرگ و پیشرفته بعنوان متشکل ترین ، سازمان یافته ترین بخش طبقه کارگر هم دچار تلاطم، تعرض و صدمات ناشی از خصوصی سازی و واگذاری این صنایع خواهند شد.

علاوه بر این، مبارزات کارگران و زحمتکشان در این عرصه چشم اندازی را می گشاید که به دلیل توانایی و فراگیر بودن، مبارزه علیه خصوصی می تواند زودن نقاط ضعف کنونی مبارزات کارگران از جمله مساله پراکندگی و عدم برخورداری از تشکل های مستقل کارگری را با تاکید روزافزون در دستور کار خود قرار دهد.

گر چه خصوصی سازی در جمهوری اسلامی امروز بوسیله اصلاح طلبان حکومتی پیش برده می شود، ولی از جمله سیاست هایی است که با توافق همه جانبه جناح های مختلف رژیم اتخاذ گردیده است. و اشک تمساح جناح راست هر چه بیشتر کلیت رژیم را رسوا می کند.

سیاست جاری خصوصی سازی رژیم می تواند از زوایای مختلف مورد نقد و بررسی قرار گیرد . از جمله این که سیاست جاری رژیم در این عرصه بیش از آن که خصوصی سازی باشد « اختصاصی سازی » است. یعنی آن چه تا به حال پیش رفته ، واگذاری اموال و ثروت های عمومی به مشتی بستگان و وابستگان و مقامات و مدیران دولتی و عوامل و نهادهای حکومتی به ثمن

بخس و یا به صورت مفت و مجانی بوده و هست

از نگاه دیگر خصوصی سازی بر مبنای تجربه و عملکرد گذشته آن و مقاصد اعلام شده درباره این سیاست ، به معنای اخراج و بیکار سازی بخش بزرگی از نیروی کار شاغل، ماهر و کارآموزده، همراه با تمام عواقب آن است.

و از زاویه دیگر این که اجرای خصوصی سازی برخلاف نظر مدعیان و مدافعان و مجریان این سیاست ، نه تنها به توسعه صنعتی جامعه کمکی نخواهد کرد و نه تنها موجب هدایت « سرمایه های سرگردان » به سمت بخش های تولیدی نخواهد شد ، بلکه برعکس باقی مانده بخش ها و واحدهای صنعتی کشور را دستخوش دلال بازی و بورس بازی کرده و یا آنها را اساساً از مدار تولید خارج ساخته و عرصه و اعیان کارخانه ها را تبدیل به پاساژ ، بازارچه و مستغلات و یا به قول خودشان « تبدیل به احسن » خواهد کرد و نهایتاً عقب ماندگی صنعتی کشور را بازهم تشدید خواهد نمود.

نکته دیگر این که در بحث و نقد خصوصی سازی بطور طبیعی و خواه ناخواه بحث دولتی شدن و یا دولتی بودن موسسات هم طرح می شود. مخالفت با خصوصی سازی و زدن چوب حراج به دارایی ها و ثروت های عمومی به معنای تایید این شیوه دولتی بودن و یا اداره دولتی صنایع و شرکت ها که موجب ضایع شدن و اتلاف منابع و یا به معنای موافقت با حیف و میل کردن و یا راکد نگهداشتن همین امکانات و ثروت های ملی در بخش دولتی نیست. به ویژه بخش دولتی ای که خود از سرتاپا فاسد شده است.

بعبارت دیگر همانگونه که خصوصی سازی در ایران سابقه طولانی دارد باید گفت که دولتی کردن هم در ایران سابقه دارد و بهمراه آن سردرگمی و کشمکش هم وجود داشته است.

یادآوری این موضوع ضروری می نماید که حتی در چارچوب مناسبات سرمایه داری، یک بخش عمومی قوی و کارآمد نه تنها می تواند زیان آور نباشد ، بلکه بخش مهمی از انباشت لازم برای سرمایه گذاری های ضرور جهت توسعه اقتصاد ملی را فراهم آورد . این بخش عمومی می تواند تضمینی برای تامین حداقل کالاها و خدمات ضروری مورد نیاز اکثریت مردم (مانند آب ، برق ، پست ، حمل

و نقل عمومی ، بیمه درمانی ، و) باشد و بی تردید نهایتاً مالکیت عمومی ابزار تولید که از جمله الزامات اساسی سوسیالیسم است ، پاسخگوی مشکلات پایان ناپذیر و تضاد های حل ناشدنی جامعه سرمایه داری می باشد .

نئولیبرالیسم: خصوصی سازی

بحران در اقتصاد سرمایه داری بازار آزاد در اوایل قرن بیستم ، که خود را با نماد افزایش بی سابقه بیکاری ، ورشکستگی گسترده ، سقوط روزافزون قیمت سهام شرکت ها و کاهش سرمایه گذاری خارجی بروز می داد. ضرورت تحول در ساخت دولت و موجبات افزایش دخالت دولت ها را در اقتصاد (از جمله مداخله دولت در سیاست گذاری های اقتصادی در سطح ملی) فراهم کرد.

کینز اقتصاددان انگلیسی در کتاب خود " نظریه عمومی پول ، بهره و اشتغال " (در ۱۹۳۶) اصولی را ارائه کرد تا براساس این نظریات بتوان بحران اقتصادی را مهار کند. اصلی ترین رویکرد « کینز » بر بنیاد این نظریه استوار بود که سرمایه داری بازار آزاد اصولاً و ذاتاً بی ثبات است و نمی تواند در حوزه کلان بین عرضه و تقاضا، تعادلی پایدار برقرار کند. دولت های سرمایه داری که پس از این بر سر کار آمدند و خواستار دخالت ، کنترل و تنظیم بازار آزاد شدند ، بیشتر دولت های رفاه نامیده شدند.

این دولت ها به درجات مختلف در زمینه توزیع عادلانه تر درآمدها ، ایجاد اشتغال ، سرمایه گذاری و اصلاح ساختار نظام بانکی ، گسترش بخش عمومی ، تسهیلات و هزینه های عمومی و خدمات رفاهی و تامین اجتماعی ، بیمه بیکاری ، گذراندن قانون کار ، ملی کردن صنایع ، تثبیت قیمت ها و ... اقداماتی را انجام دادند و در همین سال ها بود که صندوق بین المللی پول و بانک جهانی که به آنها دولتهای کینزی می گفتند بوجود آمدند. می توان با تاکید گفت که کنترل اقتصادی و برنامه ریزی به درجات مختلف جزو اصول اساسی دولت رفاه سرمایه داری و " طرح نو " بود.

پیش از آغاز دهه هفتاد قرن بیستم ، بحران و رکود در اقتصاد دولت های رفاه پدیدار شد. این بحران خود را در شکل اشباع سرمایه و کاهش نرخ بهره ، تورم و بیکاری فزاینده بروز می داد. راه حل برای برون شد از بحران

عبارت بود از: « سیاست کاهش هزینه ها » و این تنها از طریق اعمال کاهش دستمزد واقعی، هزینه های اجتماعی، رفاهی، آموزش و پرورش و بهداشت اجرا گردید.

به عبارت دیگر عقب گرد به شرایط پیش از پیدایش دولت های رفاه صورت گرفت. و بدین گونه نئولیبرالیسم همانند ایدئولوژی اقتصادی به عنوان مذهبی که به برنامه سیاسی تبدیل شده پا به عرصه وجود گذاشت. نئولیبرالیسم در زمینه های فکری و نظری و از نقطه نظر راهبردهای اقتصادی، نظریه « کینز » و کارویژه دولت های رفاه را به عنوان عامل تنظیم اقتصادی مورد انتقاد و نفی قرارداد و بر ویژگی و فواید و توانایی نظام بازار آزاد و سا مان یابی و برقراری تعادل و توازن خود به خودی پافشاری می کرد. به عبارت دیگر می توان گفت که نئولیبرالیسم اصولا و عمدتا چرخش در سیاست و تفکر اقتصادی در مقابله و بر علیه دولت رفاه و بر علیه دخالت دولت در اقتصاد است.

به باور نئولیبرال ها بازار باید درباره مسائل اساسی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی تصمیم بگیرد. دولت باید داوطلبانه نقش خود را در اقتصاد کاهش داده و محدود کند. به شرکت های فراملیتی و کنسرن ها و شرکت های بزرگ و انحصاری باید آزادی مطلق داد و همچنین اتحادیه های کارگری باید محدود و محدودتر و جامعه باید از امکانات اجتماعی کمتری برخوردار شود. یارانه های اجتماعی باید حذف شود.

اصلی ترین رویکرد نئولیبرال ها گرایش فزاینده به خصوصی سازی در اقتصاد، خصوصی سازی صنایع ملی شده و آزادگذاشتن دست نامرئی بازار در تعیین سرنوشت جامعه است.

رقابت به عنوان « ارزش مرکزی نئولیبرالیسم » حکایت از این می کند که: « اقتصاد باید قواعدش را بر جامعه دیکته کند و نه برعکس. » و بالاخره بازار و رقابت می گوید: « چه کسی حق حیات دارد و چه کسی فاقد این حق است »

بر همین روال محدودیت های گسترده ای علیه اتحادیه های کارگری همراه با قوانین ضدکارگری و انعطاف پذیری در مناسبات کار اعمال گردید. بگونه ای که « فریدریک هایک » در انگلستان گفته بود: « بدون سلب امتیازاتی که از نظر حقوقی به اتحادیه های کارگری داده شده است، انگلستان روی خوشی نخواهد دید. »

راهبردهای اقتصادی نئولیبرال ها با اصول

۱- جریان آزاد سرمایه

۲- تجارت آزاد خدمات و کالاها

۳- آزادی سرمایه گذاری

۴- کوچک سازی بخش عمومی و حذف نقش دولت در اقتصاد، بیان می گردد. نام دیگر نئولیبرالیسم همان سیاست های تعدیل ساختاری است که توسط نئولیبرال ها، بانک جهانی و صندوق بین المللی پول دنبال می شود.

راهبرد خصوصی سازی در ایران

در جمهوری اسلامی دیدگاه ناظر بر تدوین برنامه اول و دوم و سوم اقتصادی دولت که به شکست انجامید همان سیاست های نئولیبرالی و یا سیاست های تعدیل اقتصادی است. روح و مضمون برنامه سوم اقتصادی جمهوری اسلامی بر اجرای سیاست های تعدیل اقتصادی استوار است. برای نمونه در فصل تنظیم انحصارات و رقابتی کردن فعالیت های اقتصادی برنامه سوم آمده است.

بطور کلی اصلاحات ساختاری و نهادهای سیاستی مبتنی بر نظام بازار باید حول محورهای ذیل متمرکز شود:

الف: آزادسازی قیمت ها

ب: مقررات زدایی و انحصارزدایی

پ: خصوصی سازی

ج: آزادسازی تجاری

د: آزادسازی سرمایه گذاری مستقیم خارجی.

اصطلاح « بخش خصوصی »، اسم رمن سرمایه داران بزرگ و « نظام بازار »، اسم شب سرمایه داری بازار آزاد یا نئولیبرالیستی است و خصوصی سازی گفتمانی است که حداقل از یک دیدگاه به مفهوم بازتوزیع ثروت اجتماعی خواهد بود. و لامحاله باید کاملا مستدل و روشن نمود که این بازتوزیع و تقسیم مجدد ثروت به نفع کدام طبقه یا قشر و نیروی اجتماعی و با چه راهبردی صورت خواهد گرفت و با کدام هدف؟ باید کاملا روشن ساخت که کدام نوع خصوصی سازی آن هم به چه میزان، در چه زمینه و با چه اهدافی میتواند مورد استفاده قرار گیرد. اینجا منظور حاکم کردن ضرورت های مدیریتی خصوصی بر یک واحد اقتصادی مد نظر است نه انتقال مالکیت آن.

خصوصی سازی در جمهوری اسلامی عمدتا بعد از سال ۱۳۶۸ آغاز شده و با توجه به تنوع شیوه ها و اشکال گوناگون در زمینه سیاست خصوصی سازی، عمدتا با انتقال مالکیت واحدها به بخش خصوصی که از کامل ترین و مهم ترین نوع آن می باشد، صورت گرفته است.

سایر اشکال و انواع خصوصی سازی در این رژیم اگرچه مستقیما زیر عنوان خصوصی سازی طرح نشده، بلکه تحت عناوین دیگری مانند کوچک کردن دولت و یا مقررات زدایی و غیره انجام گردیده است.

از جمله می توان به ایجاد شرکت های شبه دولتی و نیمه دولتی و یا شرکت های اقماری که عملا روشن نبوده و نیست که این شرکت ها دولتی هستند و یا خصوصی و در واقع یک شیوه و شگرد برای اختلاس و غارت اموال و منابع عمومی از سوی مدیران و مسئولان حکومتی و وابستگان آنها می باشد، اشاره کرد. همچنین تبدیل کردن شرکت های دولتی مثل پست و مخابرات به شرکت هایی با قوانین و مقررات قانون تجارت و یا شیوه های دیگری از خصوصی سازی را بیان می کند

آن چه که امروز به نام خصوصی سازی صورت می گیرد انتقال ثروت و منابع اجتماعی و عمومی یعنی سرمایه گذاری های عظیم زیرسازای اقتصادی و صنایع و کارخانجات، به گونه ای مجانا و یا تقریبا مجانی به کیسه سرمایه داران بزرگ و کوچک نوحاسته واریز می شود.

به عبارت دیگر آن چه تاکنون در عرصه خصوصی سازی با استفاده از « رانت های مختلف » و « امضاهای طلایی » و « امتیازات حکومتی » صورت پذیرفته موجب واگذاری اموال، ثروت و سرمایه های عمومی به مشتی از وابستگان حکومت، آقازاده ها، مدیران دولتی و مسئولان نهادهای حکومتی به گونه ای کاملا اختصاصی شده است.

از دلایل مهم این چنین پدیده ای، جایگاه نظام اقتصادی ایران در اقتصاد سرمایه داری جهانی و بعنوان بخشی از این نظام جهانی و علاوه بر آن نقش و موقعیت ویژه دولت در چنین ساختار اقتصادی می باشد. در ایران هیچگاه بخش خصوصی مولد (بورژوازی ملی) با توان مدیریت و راهبردی و کاراکتر و خاصیت تولیدی قوی و یا موثر در ساختار اقتصادی، پدید نیامده است. و آنچه که بوجود آمده عمدتا در وابستگی به امپریالیسم و مجری سیاست های نظام جهانی سرمایه داری بوده است. به همین دلیل از پیشبرد راهبردهای اقتصادی ملی و مستقل و سازماندهی کار و تولید و توسعه ای پایدار ناتوان بوده است. بخش خصوصی ایران چه از نقطه نظر تاریخی و چه بطور مشخص، این توانایی و پویایی را نداشته و نخواهد داشت.

در ایران بخش خصوصی تجاری (بورژوازی کمپرادور) بیشتر در عرصه خدمات و تجارت و یعدا در صنعت مونتاژ فعال بوده است، به این اعتبار می توان گفت که اصولا اقتصاد

یادآوری این نکته ضروری است که بانک های خصوصی ایجاد شده (بانک خصوصی کار آفرین ، بانک خصوصی پارسیان ، بانک خصوصی سامان) در تملک اشخاصی هستند که صاحبان آنها قبلا در دولت از مناصب و موقعیت های عالی و ممتاز و حساس برخوردار بوده اند و یا هم اکنون از مشاورین برجسته دولت و یا برخوردار از رابطه نزدیک با اهرم های قدرت می باشند .

به این ترتیب خصوصی سازی در ایران یعنی سپردن اقتصاد و زندگی مردم به دست عده ای معدود و محدود که اصل اساسی برای آنان ، سودجویی افسارگسیخته خواهد بود ، است و لزوم دستیابی به چنین سودی بی اعتنائی و بی توجهی به سرنوشت عمومی و اجتماعی است .

در جمهوری اسلامی صرف نظر از شکل ، میزان ، چگونگی ، نحوه پیشبرد خصوصی سازی این سیاست نشانه بارز شکست سیاست های کلان رژیم در عرصه اقتصادی میباشد .

براساس آنچه در بالا آمد بیکاری و بیکارسازی گسترده در تمام سطوح ، اصلی ترین نتیجه اجرای برنامه های خصوصی سازی در ایران است. مهم ترین انگیزه در این برنامه برای بخش خصوصی « کسب حداکثر سود در کوتاه ترین مدت » خواهد بود و بصورت طبیعی اشتغال را کاهش می دهد. گرایش اصلی این برنامه تحت طرح تغییر ساختار و یا تعدیل ساختاری ، حذف نیروی کار را مدنظر دارد که در واقع اجراء اعمال همان سیاست های نئولیبرالی است.

واگذارکردن بیمه های اجتماعی ، بیمارستان های دولتی ، سپردن ارتباطات و مخابرات کشور و خصوصی سازی دانشگاه ها و آموزش و پرورش ، بخش های مختلف صنایع و کارخانجات و همچنین خصوصی سازی صنایع نفت و پتروشیمی ، بانک ها و شرکت های بیمه و در یک کلام خصوصی سازی در ایران با رویکرد تکیه و برتری دادن به عامل سرمایه در برابر عامل نیروی کار ، مفهوم و نتیجه منطقی اش بیکارسازی بسیار زیادی از کارگران ، کارمندان ، پرستاران ، پزشکان ، فارغ التحصیلان و اساتید دانشگاه ها خواهد بود و به یقین لغو و محدودکردن حقوق و امتیازات کارگران و کارکنانی را که حتی شاغل باقی می مانند را به همراه خواهد داشت.

بطورمثال حتی در بعضی کارخانه هایی که به بخش خصوصی واگذار شده اند آن عده از کارگران که در کار خود ابقا شده اند با امضا قرارداد جدید ملزم می شوند که حق بیمه خود را بصورت اختیاری و خویش فرما ، خود بپردازند.

انتقال سرمایه به خارج می شود. در نتیجه مجموعه سیاست های اقتصادی رژیم واز جمله خصوصی سازی در طی ۱۵-۱۰ سال اخیر یک جایجایی عظیم و وسیعی از ثروت و اموال و منابع در جامعه صورت گرفته است . و انباشت سرمایه را در دست گروهی معدود فراهم آورده است، ولی به ترتیبی که اشاره شد به صورت کاملا بدوی و در مغایرت آشکار با رشد تولید و صنعت و حتی دقیقا به قیمت تخریب آن انجام گرفته است .(در این باره نگاه کنید به نشریه اتحاد کار شماره ۱۰۸ مقاله چگونه صنایع نساجی کشور نابود و ده هাজার کارگر بیکار شدند .)

از آنجا که این سیاست انباشت قادر نخواهد بود به توسعه صنعتی جامعه کمکی کند ، باقیمانده بخش ها و واحدهای صنعتی کشور را دچار رکود و تولید بسیار پائین تر از ظرفیت رسمی ساخته ، و در نتیجه نمی تواند به مساله اشتغال پاسخ دهد و در نهایت این بخش ها و واحد های صنعتی را از مدار تولید خارج می سازد. در این رو خصوصی سازی و انتقال مالکیت از بخش دولتی (که بی تردید مالکیت آن عمومی و اجتماعی و متعلق به آحاد جامعه است) نتوانسته و نمی تواند شالوده و بستر ایجا د روند تولید درون زا ، با برنامه ، قابل رقابت با جهان خارج و نهایتا با توان افزایش اشتغال و کارایی و در راستای توسعه پایدار را فراهم آورد. تا براین اساس بتواند از هم گسیختگی و شکاف های درون بخشی و بین بخشی بخش های مختلف ساختار اقتصاد ایران (مثلا بخش های مختلف صنعت) را کاهش دهد .

تجربه برنامه های اول ، دوم و سوم اقتصادی بیش از بیش ناکارآمدی و نالایقی بخش خصوصی (سرمایه داران بزرگ و متوسط) را در سازماندهی اجتماعی کار و تولید نمایان می سازد و بعبارت دیگر اصولا تفکر انتقال مالکیت به بخش خصوصی شکست خورده و بی حاصل است. یادآوری این مطلب نیز اهمیت دارد که اساسا خصوصی سازی در سطح جهانی نیز با اعتراضات گسترده ای روبرو شده است.

در ایران بنگاه ها و کارخانجات بخش خصوصی حتی با برخورداری از کمک های مستقیم دولت نیز قادر به حل مسائل و از جمله دخل و خرج خود نیستند. در برنامه سوم ضمن بازگذاشتن دست بانک های کشاورزی و صنعت و معدن بدون این که هیچ پروژه و هدف مشخصی ارائه شود اجازه داده شد تا یک حد بی انتهایی از میابج خارجی استفاده کنند و بقولی نوعی چک سفیدو مطلقا فاقد برنامه از سوی مجلس اصلاح طلبان حکومتی صادر گردید.

سرمایه داری بازارآزاد از زمینه بروز و تحقق و رشد در ایران برخوردار نیست.

در چنین شرایطی بحث خصوصی سازی و فروش واحدهای تحت مالکیت دولت عمدتا بستر سواستفاده و رانت خواری خواهد بود و اصولا نمی تواند در راستای اقتصادی ، با محرکه های درون زا و بر شالوده های تولید استوار باشد. تلاش و انگیزه خریداران صرف این خواهد شد که از زمین ، ماشین آلات ، امکانات ، شرایط و موقعیت تجاری و تسهیلات بانکی و ارزی واحدهای واگذار شده به بخش خصوصی در جهت « سود جویی افسارگسیخته» و یا « کسب حداکثر سود در کوتاه ترین مدت » استفاده شود.

با توجه به چنین مشخصاتی از بخش خصوصی ، می توان گفت که خصوصی سازی در صنعت نفت و واحد های پتروشیمی به دلایل افزون و بویژه اصولا به دلیل ناتوانی ، عدم صلاحیت ، فقدان تجربه و دانش فنی و تخصصی و مشخصا حجم و وزن سرمایه و تکنولوژی در این صنایع ، بخش خصوصی در ایران از چنین نقش و مسئولیتی برخوردار نیست و محکوم به شکست است.

تاکید بر خصوصی سازی در صنعت نفت و پتروشیمی ، راه را بر سرمایه خارجی بدون حل معضلات گریبان گیر و از جمله مساله اشتغال باز خواهد کرد.

خصوصی سازی اگرچه امروز ظاهرا با دلایلی از قبیل ناکارآمدی دولت و کوچک سازی آن ، اشتغال زایی و... صورت می گیرد ولی اصولا از آنجا که رویکرد حاکم بر برنامه توسعه سوم ، « رویکردی پول گرایانه » است و با توجه به ابعاد گسترده خصوصی سازی یعنی خصوصی سازی بانک ها و شرکت های بیمه ، موجب ایجاد و گسترش بازارهای انحصاری و یا شبه انحصاری خواهد شد.

نتیجه عملی سیاست های خصوصی سازی جمهوری اسلامی جز تخریب و تلاشی بنیان صنعتی ایران (چه دولتی و چه خصوصی) نیست . انباشت سرمایه ای که توسط گروه محدودی از عوامل و شرکای رژیم انجام میپذیرد ، امکانات و ثروت ها و منابع و سرمایه هایی که طی دهه ها به هر ترتیب انباشته شده را ، اکنون از طریق سیاست خصوصی سازی و رانت خواری و تر کیب بودجه دولت و... در میان مشتکی سرمایه دار تازه به دوران رسیده به صورت غنائم جنگی تقسیم و توزیع می کند ، و بر این اساس این انباشت از نوع برداشت و انباشت کاملا بدوی است.

سرمایه های انباشت شده به این طرق و طی این دوره اساسا صرف ایجاد و توسعه صنایع جدید نمی شود . بلکه عمدتا صرف دلالتی ، بورس بازی و مستغلات بازی ، قاچاق و

تبدیل می شود و آنان را از عرصه تولید و زندگی اجتماعی به حاشیه می راند. امروز مردم کشورمان بهتر از همیشه می دانند که رابطه ای مستقیم میان خصوصی سازی و بیکاری بیش از ۴ میلیون نفر از نیروی کار، بیکاری فارغ التحصیلان، پزشکان و... وجود دارد.

امروز هم آنها که می خواهند ثروت های اجتماعی و عمومی توده هارا به بخش خصوصی منتقل کنند، هم آنها نیز مانع می شوند تا تشکل های مستقل کارگری، معلمان، زنان، دانشجویان و... برپا شوند. تا توده ها بتوانند بگونه ای موثر در سر نوشت اقتصادی و سیاسی و اجتماعی خود مشارکت داشته باشند.

کارگران و زحمتکشان ایران دریافته اند که مبارزه علیه خصوصی سازی با مبارزه برای برپایی تشکل های مستقل و مبارزه برای غلبه بر پراکندگی صفوفشان، رابطه ای ناگسستنی دارد و تا زمانی که این رژیم برپاست زندگی و آینده آنان بازچه دست سرمایه داران و دولت حامی آنها خواهد بود و بالاخره این که برای دفع سیاست های تهاجمی و تعرضی رژیم و سرمایه داران و از جمله مقابله با خصوصی سازی و تحقق مطالبات صنفی و سیاسی خود گریزی از مبارزه برای ایجاد تشکل های مستقل کارگری وجود ندارد.

تحول دموکراتیک و بنیادی است، مبدل می شود.

علاوه بر این مبارزه با خصوصی سازی در ارتباط و پیوند با اهداف استراتژیک خواهد بود. چرا که آزادی و دموکراسی سیاسی باید به دموکراسی اقتصادی تسری پیدا کند. به عبارت دیگر دموکراسی باید در قلمرو اقتصادی، شیوه تامین معاش، شیوه تولید و تصمیم گیری های بنیادی حول مالکیت ابزار تولید و توزیع پاسخ گو و معمول شود.

و از آنجا که مالکیت خصوصی سرمایه داران بر ابزار و وسایل تولید و خصلت اجتماعی تولید تضاد اصلی جامعه سرمایه داری و از جمله در کشور ما می باشد و به دلیل آن که این تضاد امروز در فاز اجرای سیاست های نئولیبرالی نظام سرمایه داری هرچه بیشتر خود را در خصوصی سازی نشان می دهد، مبارزه علیه خصوصی سازی اولاً هر چه بیشتر فراگیر، عمومی، ملموس و بسیج کننده خواهد بود و ثانیاً خود بیانگر مبارزه در راستای تامین حاکمیت عمومی و اجتماعی بر وسایل و ابزار تولید است.

از سوی دیگر انتقال مالکیت دارایی های اجتماعی و عمومی به سرمایه داران بزرگ و متوسط تحت عنوان خصوصی سازی اصولاً غیردموکراتیک و بر علیه منافع توده ها و مانع سدی در برابر دموکراسی خواهد بود.

به عبارت دیگر خصوصی سازی به مانعی در برابر مشارکت میلیون ها انسان برای تعیین و ساختن سرنوشت و آینده و زندگی آنان

اجرای سیاست های نئولیبرالی رژیم تاثیر عمیق و گسترده ای بر زندگی و سرنوشت طبقات و اقشار وسیعی چون کارگران، کارمندان، پرستاران، معلمان، دانشجویان، دانش آموزان، دانشگاهیان، زنان و جوانان خواهد داشت و زندگی آنان را مستقیماً به مخاطره و به ورطه نابودی سوق می دهد.

بر بستر چنین سیاست ها و اهداف، مبارزه علیه خصوصی سازی و سیاست های نئولیبرالی رژیم و سرمایه داران از توان و انرژی و واقعیت های کاملاً ملموس و بی واسطه، همه جانبه و فراگیری برخوردار خواهد بود.

این مبارزات می تواند به سرعت از حالت مبارزات صنفی - اقتصادی، موضعی و موردی و یا گروهی خارج شود و کلیت رژیم را هدف گیرد. تعمیق این مبارزات به ابزار نیرومندی در خدمت تحول در جنبش مبارزاتی مردم علیه رژیم خواهد بود و می تواند زمینه بسیار مناسبی را برای زدودن ضعف جنبش کارگری و جنبش توده ای در لحظه کنونی که همانا پراکندگی و فقدان تشکل های مستقل می باشد، فراهم آورد.

گسترش این مبارزات از آنجا که بلافاصله کلیت سیاست های راهبردی، اصلی و کلان اقتصادی رژیم را که در پیوستگی و امتزاج با سیاست های نئولیبرالی نظام سرمایه داری بروز یافته است، هدف قرار می دهد به گام های استوار و محکمی جهت آمادگی برای از میان برداشتن رژیمی که مانع اصلی هر نوع

گزارش همایش اعتراضی فعالین چپ و دمکرات ایرانی

در مقابل سفارت جمهوری اسلامی در اسلوا
رحمان رامینی اسلو - فوریه ۲۰۰۴

روز جمعه اول اسفند، همزمان با برگزاری انتخابات فرمایشی و ضد دموکراتیک مجلس شورای اسلامی؛ جمع وسیعی از فعالین سیاسی چپ و دمکرات ایرانی مقیم نروژ، با همایش بزرگ و یکپارچه خود در مقابل سفارت جمهوری اسلامی، همگام و همصدا با مردم ایران؛ به نمایشی و ضد دمکرات بودن این انتخابات، به فقدان آزادی در ایران و به عملکرد ۲۵ ساله، رژیم چهل و جنگ و جنایت اعتراض نمودند.

در این تظاهرات، شرکت کنندگان ضمن همبستگی با مبارزات مردم ایران، چهره استبدادی رژیم آزادی و انسان کش جمهوری اسلامی را در انتظار افکار عمومی نروژ آفشاء نمودند و پیام آزدیخواهانه مردم ایران را به گوش مردم و نیروهای مترقی نروژ رسانند.

تظاهرکنندگان؛ با دادن شعارهایی به زبان های نروژی و فارسی؛ پیام اعتراض، عمیق ایرانیان را نسبت به موجودیت حکومت اسلامی را فریاد زدند.

در همین روز، از سوی برگزار کنندگان این تظاهرات، بیانیه ای مطبوعاتی؛ تهیه و برای دولت نروژ؛ رسانه های گروهی این کشور؛ احزاب و همچنین پارلمان نروژ ارسال شد.

در این بیانیه، ضمن خیر برگزاری تظاهرات اعتراضی ایرانیان مقیم نروژ علیه انتخابات فرمایشی و غیر دمکراتیک در مقابل سفارت

رهبر پارلمانی حزب چپ نروژ با انتشار بیانیه ای مطبوعاتی از جامعه جهانی و دولت نروژ خواست انتخابات ضد دمکراتیک ایران را به رسمیت نشناسد.

روز جمعه بیستم فوریه؛ رهبر پارلمانی حزب چپ نروژ خانم ترینه شی گرانه، با انتشار بیانیه ای مطبوعاتی از جامعه جهانی و دولت نروژ خواست انتخابات ضد دمکراتیک ایران را به رسمیت نشناسد.

رهبر پارلمانی حزب چپ، در بیانیه خود نوشته است، جامعه جهانی از جمله نروژ، بایستی به دولت مذهبی ایران آشکارا اعلام کنند که، به دمکراسی و حقوق بشر احترام بگذارد. وی در بیانیه خود اعلام کرده است که: این انتخابات یک مسخره و بیپوده بود. هنگامی که بزرگترین حزب طرفدار اصلاحات این انتخابات را بایکوت می کند، دنیا باید به این مسئله فکر کند و آنرا ببیند. خانم ترینه شی گرانه، اعلام کرده است که این پیشنهاد را با دولت نروژ در میان می گذارد.

خانم ترینه شی گرانه در بیانیه خود تاکید کرده است که: ما باید در این باره کاری که می توانیم انجام دهیم، انجام دهیم و پیشنهاد حمایت و پشتیبانی از نیروهای لیبرال و طرفدار اصلاحات در ایران نموده است.

جمهوری اسلامی، از نهادها؛ دولت و احزاب نروژ، خواسته شده بود که ضمن محکوم کردن عملکرد های ضد دمکراتیک و ضد بشری رژیم ایران؛ از خواست های عمومی و ملی مردم ایران عزی، برگزاری انتخاباتی آزاد و دمکراتیک، نفی کلیت رژیم مذهبی؛ آزادی بی قید و شرط کلیه زندانیان سیاسی و عقیدتی، حمایت کنند.

همزمان با حضور ایرانیان در مقابل سفارت، جمع کثیری از ژورنالیستهای نروژ در محل حاضر شده بودند. خبر این تظاهرات در رادیو و تلویزیون سراسری نروژ و همچنین یکی از پرشنونده ترین رادیوهای سراسری بنام بپین و بشنو و در روزنامه های اینترنتی نروژ انعکاس وسیعی داشت. مصاحبه های سخنگوی این تظاهرات آقای امیر میرزایی در تمامی رسانه های نامبرده بالا منعکس شد.

این تظاهرات مورد پشتیبانی فعال اعضا و هواداران نیروها؛ تشکلات و احزاب نامبرده زیر قرار گرفت:

حزب دمکرات کردستان ایران - کمیته نروژ
کومه له - سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران - واحد نروژ
سازمان انقلابی کارگران ایران - راه کارگر - واحد نروژ
حزب توده ایران - واحد نروژ
جنبش همبستگی برای آزادی و دمکراسی برای ایران - نروژ

سایت اینترنتی ایرانی - نروژی علی بابا
تعدادی از فعالین سیاسی منقر در اسلو
سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران - کمیته نروژ

نظر خواهی از احزاب نروژ پیرامون انتخابات ایران

فضای افشاگری و مخالفت با جمهوری اسلامی فقط در رسانه های گروهی نروژ محدود نماند و اکنون با موضعگیری های مختلف احزاب و سیاستمداران این کشور، رو به تعمیق می رود. در همین راستا به ابتکار فعال سیاسی و ژورنالیست ایرانی - نروژی آقای امیر میرزایی، سردبیر سایت اینترنتی " علی بابا " و یکی از همکاران ایشان، خانم کریستین - گروون - هولمبو، در روز چهارشنبه ۲۵ فوریه با تمامی احزاب نروژ، تماس گرفته شد و نظر رسمی احزاب را در باره چگونگی برگزاری انتخابات مجلس هفتم در ایران جویا شدند.

آقای میرزایی در نامه خود سه پرسش را پیش روی احزاب نروژی قرار داد و تا این هنگام ۵ حزب نروژی به این پرسش ها پاسخ کتبی داده اند. قبلا حزب چپ نروژ نیز خود با انتشار بیانیه ای مطبوعاتی اعلام موضع کرده بود.

در زیر پاسخ احزاب نروژی به فارسی برگردانده شده است که نظر خوانندگان این مطلب را بدان جلب می کنم. همچنین جهت آشنایی خوانندگان با احزاب نروژی، تلاش شده است، اطلاعاتی کلی و خلاصه در مورد این احزاب به خواننده گان داده شود.

پرسش ها عبارتند بودند از :

۱ - آیا حزب شما، رژیم کنونی ایران و نحوه برگزاری انتخابات مجلس هفتم در ایران را به رسمیت می شناسد؟

۲ - آیا از پیشنهاد خانم ترینه گراند، رهبر پارلمانی حزب چپ نروژ مبنی بر عدم به رسمیت شناختن انتخابات اخیر ایران حمایت می کنید؟

۳ - آیا حزب شما از برگزاری انتخاباتی آزاد، تحت نظارت سازمانهای بین المللی که تامین کننده، حق رای مردم ایران برای تعیین سرنوشت خود و انتخاب نوع حکومت آینده با شرکت همه نیروهای سیاسی؛ قومی و مذهبی باشد حمایت می کند؟

حزب راست

این حزب دومین حزب نروژ می باشد و در حال حاضر جزو دولت ائتلافی نروژ است و در دولت؛ دارای چند وزیر مهم از جمله وزیر امور خارجه می باشد.

پاسخ حزب راست:

مهمترین نشانه اینکه ما دولت جمهوری اسلامی را به رسمیت می شناسیم وجود روابط دیپلماتیک دولت ما با کشور ایران میباشد. از آنجایی که انتخابات مجلس در ایران به شیوه های غیر دموکراتیک تحقق یافت. انتخاباتی آزاد و عادلانه نبود و در این انتخابات تقلب های گسترده ای به ثبت رسیده است؛ به همین دلیل نمی توان اعتمادی به این انتخابات داشت. در

نتیجه انتخابات اخیر ایران از نظر ما رد می شود. مخصوصا شیوه های انحصارگراانه شورای نگهبان و تاثیر گذاری آن در سیاست ایران از نظر ما مردود می باشد. حزب راست از بایکوتی که در مورد انتخابات اخیر ایران به مرحله اجرا گذاشته شد حمایت می کند. چرا که نمی توان انتخابات انجام شده را انتخاباتی دموکراتیک نام نهاد. حزب ما با مواضع خانم شیرین عبادی برنده جایزه صلح نوبل موافق است.

ما هیچ دلیلی برای مخالفت با نظارت بر انتخابات در ایران برای کنترل کیفیت و دموکراتیک بودن آن نداریم و بر این باوریم که برای هر چه بیشتر به رسمیت شناختن آن بهتر است که این کنترل از سوی سازمان ملل متحد صورت بگیرد.

در همین رابطه می توان از سازمان اروپایی، امنیت و همکاری در اروپا که نقش ناظر در انتخابات کشورهای دیکتاتوری و گذار این کشورها به دموکراسی از طریق انجام انتخاباتی دموکراتیک را دارد، استفاده نمود.

حزب ما کاملا بر این باور است که انتخابات انجام شده در ایران می تواند شرایط ایران را از بد به بدتر ارتقا دهد. نیروهای محافظه کار مذهبی؛ موضع خود را قویتر نموده اند و این مسئله ای است که نمی توان به آن با توجه به شرایط حقوق بشر، در ایران مثبت ارزیابی نمود.

امضا: بیورن اولو کنوتسن مشاور سیاسی حزب راست نروژ در کمیته امور خارجه

حزب ترقیخواه

حزب ترقیخواه از احزاب بزرگ و پر نفوذ نروژ است که در سالهای گذشته با اتخاذ سیاستهای خارجی سنتز خود توانسته است خود را به یکی از احزاب مطرح و پر قدرت این کشور تبدیل سازد.

مرتن - هوگوند سخنگوی سیاست خارجه حزب ترقی خواه نروژ، در پاسخ به پرسش ها، نظر حزب خود را چنین عنوان میکند:

۱- حزب ترقی خواه نروژ با توجه به پرئسنیپ حقوق قانونی انسانها نه رژیم جمهوری اسلامی و نه انتخابات غیر دموکراتیک انجام شده، توسط این رژیم را که اخیرا برگزار شده است را به رسمیت نمی شناسد.

۲- ما از پیشنهاد حزب چپ نروژ مبنی بر عدم به رسمیت شناختن انتخابات غیر دموکراتیک انجام شده اخیر در ایران حمایت می کنیم.

۳- ما از برگزاری انتخاباتی آزاد در ایران با شرکت و نظارت، ناظرین بین المللی بر انتخابات در ایران حمایت خواهیم نمود.

حزب اتحاد انتخاباتی سرخ

جوزه فینه - مونچ - راسموسن. منشی حزب اتحاد انتخاباتی سرخ نروژ، در پاسخ پرسش ها؛ نظر این حزب را چنین اعلام میکند:

۱- حزب اتحاد انتخاباتی سرخ، نه رژیم جمهوری اسلامی و نه انتخابات اخیر را به رسمیت نمی شناسد.

۲- نظر ما در مورد پیشنهاد حزب چپ نروژ مبنی به رسمیت شناختن انتخابات اخیر در ایران مثبت می باشد.

۳- ما با نظارت بر انتخابات ایران توسط ارگان های بین المللی موافق هستیم به شرطی که این نظارت توسط ارگان های وابسته به سازمان ملل متحد صورت پذیرد.

حزب سوسیالیست چپ نروژ.

این حزب یکی از جوانترین احزاب این کشور است که در سالهای گذشته توانسته است در انتخابات شهرداریها و پارلمان موفقیت های چشمگیری را نصیب خود کند. سوسیالیستهای چپ از حمایت نیروهای جوان و محافل روشنفکری و چپ نروژ برخوردار می باشد.

این حزب طی نامه ای در پاسخ پرسش ها نوشته است: حزب سوسیالیستهای چپ معتقد است که انتخابات اخیر ایران انتخاباتی دموکراتیک نبوده و نظرات رسمی این حزب بزودی توسط بیورن - یاکوبسن نماینده پارلمانی این حزب برای شما ارسال خواهد شد.

حزب مردم مسیحی نروژ

این حزب نیز یکی از بزرگترین احزاب نروژ است که بیشترین پایگاه را در میان مسیحیان بویژه میانسالان این کشور دارد. این حزب در دولت ائتلافی نروژ سهیم است و چند تن از وزرای دولت از جمله نخست وزیر این کشور متعلق به این حزب می باشد.

پاسخ حزب مردم مسیحی نروژ:

حزب مردم مسیحی نروژ نیز با توجه به اینکه بزرگترین حزب اصلاح طلب، انتخابات اخیر را بایکوت کرده بود و از شرکت کردن بسیاری از کاندیداهای آنها جلوگیری به عمل آمد و با توجه به شواهد و نکات کاملا روشن دیگر، معتقد است که این انتخابات محتوای دموکراتیک نداشته و قابل پذیرش نیست.

حزب ملت مسیحی نروژ با نظر حزب چپ نروژ در مورد انتخابات ایران موافق است و انتخابات اخیر دموکراتیک نبوده است و نمیتوان به آن به عنوان انتخاباتی آزاد و دموکراتیک نگاه کرد.

ما از انتخاباتی که در آن تمامی اقلیتهای قومی و مذهبی و سیاسی در آن شرکت داشته باشند حمایت میکنیم و به گفتگوهای خود هم با دولت وهم با اپوزیسیون ایران ادامه خواهیم داد با هدف اینکه انتخابات بعدی آزاد و دموکراتیک بر قرار شود و امکان نظارت ارگانهای بین المللی در آن مهیا باشد.

از طرف جان - لیل تن رئیس فراکسیون حزب مردم مسیحی در مجلس و سخنگوی سیاست خارجی مجلس نروژ و بیورن - اولو - مگارد، مشاور سیاسی فراکسیون مجلس حزب مردم مسیحی.

نتایج انتخابات و سیاست اتحادها

محمد اعظمی

به مناسبت سی و سومین سالگرد بنیان گذاری جنبش فدایی، سازمان فداییان خلق ایران - اکثریت، جشنی در تاریخ شنبه ۲۸ فوریه در شهرین/آلمان برگزار نمود. بخش نخست این مراسم به گفتگوی سیاسی حول « اتحاد برای شکل گیری یک آلترناتیو جمهوری خواه، دموکراتیک و سکولار » اختصاص داشت. متن سخنان محمد اعظمی، نماینده سازمان اتحاد فداییان خلق ایران در این مراسم را به آگاهی می‌رسانیم.

پیش از آغاز سخنانم، بجا می‌دانم یاد بنیان گذاران سازمان فدایی و همه یاران و آزادیخواهانی را که برای دفاع از حیثیت و حرمت انسان‌ها جان باختند، گرامی بدارم.

صحبت امروز من نگاهی است به انتخابات از زاویه تاثیر آن بر سیاست اتحادها و ملاحظاتی است درباره شکل گیری آلترناتیو جمهوری اسلامی.

نمایش انتخابات همان گونه که پیش بینی می‌شد باتسخیر قاطع کرسی‌های مجلس توسط محافظه کاران به پایان رسید. از آنجا که این موضوع چهره جامعه را تغییر می‌دهد از زاویه تاثیر آن بر سیاست اتحادها که موضوع بحث امروز است بدان می‌پردازم:

۱- انتخابات در جمهوری اسلامی به جز یک دوساله اول هیچ گاه آزاد نبوده است. علیرغم این، شرایط برای نیروهای معتقد به نظام تاحدی مناسب و امکان شرکت نیروهای خودی در شش دوره پیشین مجلس وجود داشته است. در این انتخابات تیغ شورای نگهبان کردن نیروهای شاخص اصلاح طلبان را برید و برای نخستین بار این نیرو از شرکت در انتخابات محروم شد. بدین ترتیب باردیگر حکومت جمهوری اسلامی نشان داد که ظرفیت تقسیم قدرت و ثروت با نزدیکان خود را هم ندارد. این مساله بویژه برای نیروهایی که تحول دموکراتیک از درون نظام را پی می‌گرفتند قاعدا تا باید حاوی درس‌هایی باشد.

۲- بخشی از اصلاح طلبان که در انتخابات شرکت کردند، به حریف باختند. شواهد حاکی از آن است که سایر اصلاح طلبان در صورت دریافت اجازه برای شرکت در انتخابات، بازهم بازنده صحنه بودند. نتیجه انتخابات شوراها شهر و عدم حمایت مردم از حرکت اخیر نمایندگان مجلس، از دلایل چنین ادعایی است. رای « نه » به اصلاح طلبان نه تنها رای

منفی مردم به عملکرد آنان، بلکه نفی توهم تغییر از درون رژیم توسط اصلاح طلبان هم بود.

۳- طبق آمار رسمی دولت جمهوری اسلامی، میزان مشارکت مردم در انتخابات کمتر از تمامی دوره‌های پیشین بوده است. هرچه از روستاها به سمت شهرها، بویژه شهرهای بزرگ می‌رویم میزان مشارکت مردم کمتر است. رژیم این حد از مشارکت را دلیل مشروعیت خود قلمداد کرده است. این ادعای دروغین چون طبق آمار رسمی خود رژیم، ۱۵ درصد آرا، باطله بوده است. بنابراین مشارکت با احتساب این آرا کمی از چهل درصد درمی‌گذرد. افزون بر این کوس رسوایی تقلبات رژیم بر سر هرکوه و برزنی است. فقط در چندین حوزه میزان مشارکت مردم از صد درصد واجدین شرایط بیشتر شده است. اما مهم تر از همه اینها مشروعیت رژیم با میزان مشارکت سنجیده نمی‌شود، با آرای کاندیداهایی که رژیم را نمایندگی می‌کنند، قابل سنجش است. که البته آرای این کاندیداها هم عموماً زیر ۱۵ درصد حائزین شرکت در انتخابات است. یعنی رژیم رای نمایندگان کمتر از آرای باطله است. فاصله میزان مشارکت مردم با آرای نمایندگان قدرت حاکم، کم نیست. این نیرو که به دلیل تهدید، شایعه پراکنی، فریبکاری و... به پای صندوق‌های رای آمده اساساً بدلیل نبود آلترناتیو و نداشتن چشم انداز به چنین اقدامی وادار شده است. اپوزیسیون جمهوری خواه می‌بایست بادیدن این مشکل، موقعیت حساس و مسئولانه خویش را دریابد و برای فشردن صفوف خود از تمامی توان و ظرفیتش بهره‌گیرد.

۴- تسخیر قوه مقننه توسط محافظه کاران، اولین نتیجه اش تضعیف کل حاکمیت است. بیرون رانده شدن اصلاح طلبان از قدرت کل حکومت را تضعیف و اپوزیسیون را تقویت می‌کند. چون زمانی که دو نیرو درگیرند، تضعیف یک طرف، خودبخود تقویت طرف مقابل را در پی دارد. از سوی دیگر در شرایطی که بخشی از حکومت به صفوف اپوزیسیون رانده شده است و در صورتی که اگر اپوزیسیون برنامه و مشی سیاسی روشنی داشته باشد امکان جذب بخشی از این نیرو وجود دارد. افزون بر اینها با حذف اصلاح طلبان از این پس، حکومت بدون ضربه گیر در مقابل مردم قرار دارد.

۵- پس از دایر شدن مجلس هفتم، شکاف در بین محافظه کاران در رابطه با مردم جامعه و جهان غرب پدیدار شده و با گذشت زمان عمق خواهد گرفت. جامعه بحرانی است. اقتصاد ورشکسته است. دخالت در زندگی خصوصی مردم زیاد است. حق کثی‌ها، باندبازی‌ها مردم را به ستوه آورده و فشار بر مطبوعات و رسانه‌ها روشنفکران را عاصی کرده است. زنان و جوانان بویژه، از مجموعه اجحافات و فشارها آماده انفجارند. بخشی از حکومت با مواجه شدن با این وضع در پی تعدیل برخی فشارها و رعایت حداقل‌هایی در عرصه حقوق مدنی است اما در مقابل، خشک مغزانی که تا کنون از جانب همین نیروها حمایت می‌شدند، با اجرای این

سیاست، دین و ایمانشان را بر باد رفته می‌بینند. می‌خواهند بر فشارها بیفزایند. باند‌هایی که تا کنون یک‌ه تاز میدان بودند از میدان خارج کردن ساده نیست. و این یکی از کانون‌های درگیری است.

در رابطه با جهان بیرون هم برخی از محافظه کاران مصلحت اندیش، در پی عادی سازی روابط با جهان غرب هستند. پس از تسخیر مجلس قول و قرارهای خود را با برخی از دولت‌ها گذاشته‌اند. پذیرش و رعایت برخی نرم‌های جهانی از جمله پذیرش لفظی و اجرای سر و دم بریده معا هدا ت و میثاق‌های بین‌المللی و دست برداشتن از حمایت برخی گروه‌های تند رو از الزامات چنین رابطه ایست. اما خشک مغزان این سیاست را تهاجم به مقدسات خود می‌دانند. جمهوری اسلامی تا کنون نت سازش را بشکل دیگری کوچک کرده است و گوش شنوندگانش را با آهنگ دیگری عادت داده است، نمی‌تواند براحتی در دستگاه دیگری بنوازد و اگر بنوازد نمی‌تواند با مقاومت و اعتراض مواجه نشود.

با دهان گشودن شکاف در بالا دو نتیجه از آن ممکن است گرفته شود اول اینکه بخشی از نیروهای اپوزیسیون که تا کنون یکی از افشاکنندگان محافظه کاران بوده‌اند با دیدن این وضع باز ممکن است گرانیگاه تحول را در بالا جستجو کنند با این تفاوت که امثال حسن روحانی و رفسنجانی را در جایگاه اصلاح طلبان قرار دهند. می‌بایست پیشاپیش برای مقابله با چنین تفکر انحرافی هوشیار بود.

دومین نتیجه‌ای که از بروز این شکاف توجه بدان باید داشت نوع برخورد حکومت با جنبش مردم است. محافظه کاران که همواره میل به سرکوب و تشدید خفقان داشته‌اند و امروز هم دارند در این دور قادر به سرکوب در ابعاد گذشته نیستند. شکاف در بالا تیغ سرکوبشان را کند می‌کند. ولی امروز رشد آگاهی و شعور مردم ایران در قیاس با ده سال پیش تفاوت چشمگیری کرده است. مردم اجازه رفتار ده سال پیش را به رژیم نمی‌دهند. افزون بر این شرایط جهانی نیز برای پیشبرد سیاست سرکوب مناسب نیست.

با این توضیحات به موضوع اتحادها می‌پردازم. اتحادهای سیاسی:

موضوع مورد بحث اتحاد برای شکل گیری یک آلترناتیو جمهوری خواه دموکراتیک و سکولار است. نه ما و نه هیچ نیروی دیگری طرح روشن و آماده‌ای در این رابطه نداریم. فکر می‌کنم سازمان دادن دیالوگ و گفتگو می‌تواند ما را در رسیدن به راه حل یاری رساند. درک من از اتحاد، همکاری گرایش‌ها و نحلته‌های گوناگون حول یک برنامه سیاسی است که در آن نوع نگاه به قدرت حاکم و مختصات آلترناتیو مساله مرکزی است. بنا بر این همکاری بر اساس برنامه و مشی سیاسی شکل می‌گیرد و برنامه نیز از دل نیاز وسط‌خاسته‌های مردم جامعه بیرون می‌آید. در این چارچوب اتحاد می

وجود داشت. بدلیل حضور اقلیت نیرومندی که جمهوری اسلامی را در کلیتش رد می کند و آنرا مانع استقرار دموکراسی در ایران می داند، برنامه این جریان متناقض شده است. به لحاظ مضمون برنامه، شکل اصلی، نوع نگاهش به حقوق ملیت هاست. بنظر می رسد در آینده این مسئله بسود نظری که به حقوق خلق ها بی توجه اند و در این تجمع چیره اند، حل شود. اما به لحاظ مشی سیاسی در قبال جمهوری اسلامی، ایده امکان تحول دموکراتیک در درون رژیم هرچه بیشتر تضعیف و غیرقابل دفاع می شود. تمامی شواهد نشان دهنده این است که این جریان به سمت تشکیل یک حزب جمهوری خواه، پیش می رود. نیروهای ناهمساز نیز برخی جذب و حل می شوند و برخی دفع خواهند شد.

نکته دیگری که بعنوان یک تفاوت می توان روی آن تاکید کرد، نوع نگاه آنها به امر مسالمت و عدم خشونت است. این گرایش بدرستی بر مخالفت خود با عدم خشونت تاکید کرده است. من تا آنجا که به بیان نوع نگاه ما به این امر بر می گردد، با این تاکیدات کاملاً موافقم. مشکل من با این گرایش این است که مخالفت ما با عدم خشونت را جایگزین ارزیابی از شکل تحول می کنند که در اساس به قدرت حاکم مربوط می شود. در جامعه ما، جمهوری اسلامی تاکنون شکل تحول را خشونت آميز کرده است.

کمیته اتحاد عمل برای دموکراسی: این تشکل تنها کانون تجمع سازمان های سیاسی اپوزیسیون جمهوری خواه ایران است. برنامه عمل آن که ۸ سال پیش نوشته شده است، گرچه محدودیت های زمان خود را دارد، اما مضمون عمومی آن قابل دفاع است. تغییر شرایط و مساعد شدن زمینه فعالیت مشترک باعث شد که این کمیته هم فعالتر در عرصه سیاسی حضور پیدا کند و هم در جهت گسترش گام هایی بردارد. ما فکر می کنیم می بایست حول مضمون پلاتفرم کمیته اتحاد عمل، آنرا گسترده نمود. آنچه که برای ما اساس است، شکل دادن به آلترناتیوی دموکراتیک است. برای شکل گیری آلترناتیو نیز می بایست سازمان هایی که برنامه اشان به یکدیگر نزدیک است، گام هایشان را هماهنگ کنند. شکل دادن به یک اتحاد وسیع از سازمان های جمهوری خواه بسهم خود راه را بر اتحاد سازمان ها و افراد و شخصیت هایی که در اشکال دیگری فعالیت سیاسی دارند، هموار می نماید. مضمون برنامه گرایش فکری ما با مضمون برنامه جمهوری خواهان لائیک و دمکرات در یک چارچوب قرار دارد. همانطور که مشکلات مان نیز از یک جنس اند. من فکر می کنم زمان آن فرا رسیده است تا سازمان های سیاسی و افرادی که به صورت دیگری فعالند، در جهت متحد شدن در یک تشکل نوع جبهه ای گام بردارند. از اینرو ما می بایست این سیاست را هم در بین احزاب و سازمان های سیاسی و هم در تجمع هایی که در جهت سامان دادن و هماهنگ کردن خود فعالند، فعالانه پی بگیریم.

کشورهای مختلف وجود دارد که خود را متعلق به این فکر می داند. طیف نظری تشکیل دهنده این جریان بسیار گسترده است که در سه گرایش فکری می توان آنها را دسته بندی نمود. یک گرایش اساساً به آلترناتیو اعتقاد ندارد. این گرایش خود را ضد قدرت معرفی می کند و وظیفه طرح و تبلیغ برخی ارزش های دموکراتیک و عام حقوق بشری برای خود قائل است. گرایش دیگر آلترناتیو سوسیالیستی را قبول دارد. اما چون زمینه طرح آن وجود ندارد با گرایش اول در مخالفت با فعالیت برای طرح آلترناتیو هم کلام می شود. گرایش سوم، گرایشی است که برای یک آلترناتیو جمهوری لائیک و دموکراتیک مبارزه می کند. این گرایش قوی ترین نیروی این تجمع را تشکیل می دهد. ویژگی این تجمع این است که نیروی غیر تشکیلاتی در ایجاد آن نقش تعیین کننده را داشته است. مشارکت افراد تشکیلاتی در این تجمع تاکنون بسیار ضعیف بوده است. البته اخیراً تعدادی از افراد جریانات مختلف سیاسی برای همکاری و همفکری با نیروهای این تجمع، بحرکت درآمده اند.

مشکل اصلی این تجمع این است که نیروهای موثرش هنوز به هدف و نقشه واحد نرسیده اند. همچنین به امر اتحادهای سیاسی آرمانی می نگرند. بدین معنی که ضوابط سخت گیرانه ای برای امر اتحاد ها در نظر می گیرند. چرخ حرکت این نیرو بسوی آینده توسط عاطفه اش به گذشته، بازداشته می شود. افزون بر اینها، در این طیف نیروها و شخصیت های سیاست ساز و سیاست شناس به اندازه کافی وجود ندارد.

برای اتحاد جمهوری خواهان ایران: تشکلی است که کمتر از یکسال است با یک بیانیه ای که به امضای حدود هزار نفر رسیده، اعلام موجودیت کرده است. نکته قوت این نیرو این است که جمعی برای شکل دادن به آن نقشه کشیده و هم کلام بوده اند. موتور اصلی و استخوان بندی این تجمع از افراد تشکیلات هاست. این گرایش در ابتدا برای اتحاد وسیع همه جمهوری خواهان با به میدان گذاشت. اما به الزامات آن توجه نداشت و برنامه و مشی یک گرایش را فراروی خویش نهاد. پس از اولین همایش اش در برلین بیشتر روشن شد که این نیرو هم به لحاظ برنامه و هم به لحاظ ترکیبی که برای شورای هماهنگی آن برگزیده شده است، یک گرایش جمهوری خواهی را نمایندگی می کند. تلقی نیروهای تشکیل دهنده این تشکل از اتحاد جمهوری خواهان یکسان نیست. در ابتدا سه گرایش در آن وجود داشت. یکی آنرا جنبش می دانست. پس از برگزاری همایش برلین این گرایش از میدان خارج شده است. امروز دو گرایش در آن وجود دارد. یکی آنرا جبهه می پندارد و دیگری در جایگاه حزبش می نشاند. بنظر می رسد این گرایش که کمتر بصورت علنی بمیدان آمده است، میدان دار واقعی و خط دهنده اصلی است. در خط مشی سیاسی این گرایش، توهم نسبت به اصلاح طلبان حکومتی

بایست حول عام ترین اهداف مشترک شکل گیرد. به بیان دیگر هیچکدام از نیروهای «اتحاد» نمی بایست مفادی از برنامه را مغایر با اعتقادات خود ببینند با این درک از اتحاد، در طرح مورد نظر من برای شکل گیری یک آلترناتیو اهمیت دارد به چند موضوع توجه شود:

اول اینکه اکثریت افراد و جریاناتی که در خارج از کشور برای شکل گیری یک آلترناتیو جمهوریخواه تلاش می کنند نیروهای یک حزب واحدند. اینان می بایست برای فعالیت در یک حزب واحد ره جویی کنند. بنابراین مشکل اصلی این نیرو برنامه برای اتحاد نیست، کما این که اغلب برنامه تجمعات مختلف به یکدیگر بسیار نزدیک است. مشکل این نیرو عمدتاً به روش ها و منش های، به بی اعتمادی ها و... برمی گردد. مشکل و موانع روانی است. راه حل نیز از دل عبور از این سد می گذرد که درحال حاضر به نظر می رسد گفتگو و تبادل نظر برای نزدیکی، موثر باشد چراکه داوری ها و پیش داوری های بجا و نابجا بر روابط این مجموعه سایه انداخته است.

دوم این که نیروی موردنظر ما درداخل کشور و خارج مستقرند. طرح موردنظر ما درصورتی پاسخگوست که بتواند این واقعیت را ببیند و در سازماندهی خود هردوبخش را مدنظرقراردهد. امروز امکانات ارتباطی به حدی است که فاصله فکری داخل و خارج می تواند به حداقل ممکن برسد. فکر می کنم امکان پذیر است که نیروها درداخل و خارج از کشور حول یک برنامه و مشی سیاسی متشکل شوند. درخارج جریانات و افراد می توانند دریک تشکل گردهم آیند. درداخل نیز حول این برنامه می تواند واحدها و تشکل های متعددی شکل گیرد. این واحدها مستقل عمل خواهند کرد. اما به اعتبار داشتن یک خط سیاسی حدوداً واحد مجموعه نیروهای داخل و خارج درچند تشکل یک عملکرد حدوداً واحد جبهه ای خواهند داشت.

سوم این که درخارج کشور نیروهای سیاسی بخشی درتشکل ها و انبوهی نیز خارج از تشکل های سیاسی فعالیت می کنند. طرح سازماندهی یک آلترناتیو نمی تواند هیچ کدام از این دورا نادیده گیرد.

باتوجه به سه ملاحظه فوق من می گویم با نگاهی به تجمع جمهوری خواهان لائیک و دموکرات (بیانیه پاریس) و برای اتحاد جمهوری خواهان ایران، نکات موردتاکیدم را در رابطه با اتحاد تشکل های سیاسی، که تعدادی از آنها در کمیته اتحاد عمل برای دموکراسی فعالند، بیان کنم.

جمهوری خواهان لائیک و دموکرات (بیانیه پاریس): این نیرو در مقطع انتخابات دوم ریاست جمهوری با مرزبندی روشن با هر دو جناح حاکمیت طی بیانیه ای که به امضای نزدیک به دوست نفر رسید، اعلام موضع نمود. افراد اصلی و موثر این جریان هم در آزمون روشن نبود چه می کند و هم اکنون اعلام نکرده است چه می خواهد. گرچه هر چه زمان گذشته است، روشن تر شده اند. نیروهای این بیانیه از امضاء کنندگان آن بسیار فراترند. نیروی وسیعی در

اتحاد کار

شماره ۱۱۶ بهمن ماه ۱۳۸۲

فوریه ۲۰۰۴

ETEHAD KAR

FEVRIER 2004

VOL 10. NO. 115

نامه های خود را به آدرسهای زیر از یکی از کشورهای خارج برای ما پست کنید. تماس با روابط عمومی سازمان:

آدرس پستی (جدید):

ETEHAD

B. P. N°. 351

75625 PARIS Cedex 13

France

آدرسهای سازمان در اروپا:

آلمان: (جدید)

POSTFACH 290339

50525 KOLN

GERMANY

نروژ:

POST BOKS 6505

RODELO KKA

0501 OSLO 5

NORWAY

آدرس آمریکا و کانادا:

E. F. K. I.

P.O. BOX 41054

2529 SHAUGHNESSY

STREET

PORT COQUITLAM. B.C.

V 3 C 5 G O

CANADA

آدرس پست الکترونیکی

postchi@noos.fr

آدرس صفحه سازمان در اینترنت

www.etehadefedaiian.org

۲۲۴۱۳۱۰۲۱۷ (۴۹)

فاکس

۶۰۸۶۰۱۳۵۶ (۳۳)

تلفن

بها معادل : ۱/۵ ارو

سی و سومین سالگرد قیام سیاهکل و یاد رفیقانمان، آغازگران جنبش فدایی گرامی باد

شفیعی کدکنی

آن عاشقان شرزه ،
که با شب نزیستند
رفتند و شهر خفته ندانست کیستند
فریادشان تموج شط حیات بود
چون آذرخش در سخن خویش زیستند
مرغان پرگشوده توفان که روز مرگ
دریا و موج و صخره بریشان گریستند...

XXXX

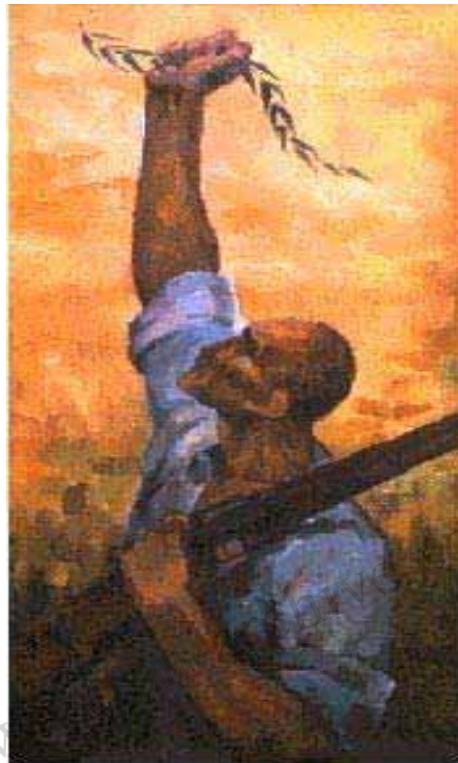
زخمی

هر کوی و برزنی را
می جویند
هر مرد و هر زنی را
می بویند
بشنو!
این زوزه سگان شکاری ست
در جستجوی اکنون
و خاک ،
خاک تشنه
و قطره های خون ،

آن گرگ تیرخورده آزاد
در شهر شهرها
امشب کجاپناهی خواهد یافت
یا در خروش خشم گلوله
کی سوی بییشه راهی خواهد یافت.

سعید سلطانیپور

هلا ستاره پویان
ستاره سوزان
ستاره سحر انقلاب ایرانی...
کنون حماسه آزادی تو را، با خون
و با دهانی
از عشق و آفتاب و جنون
میان خرمن خاکستر و تهاجم باد
برای خلق توانای بسته می خوانم
و با دو بازوی خون
درون قایق سوزان شعر و شور و خرد
بر آبکوهه سانسور و قتل ، می رانم
اگر بریزد خون دل از دهانه سرب
اگر ماند دل



اسماعیل خویی

و زادروز من اکنون
برادرانم
ردایی از آتش برتن دارند.
برادرانم هستند؛
و بامدادوش ،
از پرده نهفتن ،
خاموش اما فریادوش
بیرون می آیند؛
و، پیش از آن که ، چو شبگیر، در مسیر
گشایش ،
جان بسپارند،
بلند نخل برومند آفتاب را،
تا باغ های شکفتن ،
بر دوش خویش می آرند؛
و ریشه هایش را در بییشه ((همیشه)) این خاک
می نشانند؛
و خود، همانا، بادوار می گذرند؛
اما، یادوار، می مانند.